

ای آزادی، خجسته آزادی!
از وصل تو روی برنگردانم
تا آنکه مرا به نزد خود خوانی
یا آنکه تورا به نزد خود خوانم
بهار

طوفان در سوسیالیسم

سرمقاله

پایان يك سال تاریخی

سال ۱۹۸۹ مانند ۱۹۱۷ یا ۱۹۴۵ در خاطره قرن حاضر بی تردید سالی تاریخی و فراموش نشدنی باقی خواهد ماند. حوادث در این سال استثنائی آنچنان شناسایی به خود گرفتند که راه چند ساله، در چند هفته و گاه چندروزه پیموده شد. این تحولات قیافه عیروس جهان را تا حدودی دگرگون ساختند و امروز همه ما شاهد دنیای تغییر یافته ای هستیم که شاید تا چندماه پیش تصور آن بیشتر به رؤیا می ماندست تا واقعیت.

مرکز این حوادث تاریخی بدون شك کشورهای اروپای شرقی بوده اند که همه جهانیان طی ماههای اخیر بدانها چشم دوخته اند. در این سال مردم جهان با حیرت فراوان یاروژلسکی را در کنار لخ والس دیدند، شاهد سقوط دیوار برلن بودند و توانستند پس از بیست سال دوباره تولد نوین بهار پراگ را جشن بگیرند. دولت های ائتلافی با شرکت نیروهای مخالف در چکسلواکی، آلمان شرقی و لهستان بر سرکار آمدند. پلورالیسم سیاسی در این کشورها برقرار شد. احزاب حاکم کمونیست این کشورها در حال تجدیدنظر اساسی در درك خود از سوسیالیسم، حکومت، دموکراسی و شیوه حزب مداری هستند. حتی بلغارستان هم در گوشه دورافتاده اروپای شرقی خود به پیشواز این فرجام ناگزیر رفته است.

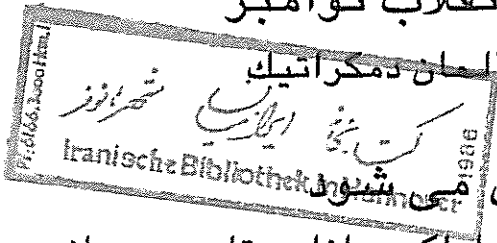
با وجود همه این حوادث باورنکردنی خوش باورترین آدمها هم نمی توانستند سقوط چائوشسکو در رومانی را با این سرعت آن هم طی چند روز پیش بینی کنند. اما این ناشدنی با به میدان آمدن توده های خشمگین، با مبارزه حماسی و خونین آنها به واقعیت بدل گشت و رژیم دیکتاتوری چائوشسکو چون خانه موقاتی در کمتر از یک هفته فرو ریخت.

خطوط اساسی تغییرات در همه این کشورها عبارتند از پذیرش دموکراسی سیاسی پلورالیستی به عنوان اصل در ساختار رسمی کشور، چشم پزینی و حذف اصل رهبری حزب کمونیست بر جامعه و تمکین به آراء مردم درباره تعیین سرنوشت نظام اجتماعی-سیاسی و نیز جایگاه احزاب سیاسی. احزاب کمونیست، دارای همان موقعیتی شده اند که هر نیروی سیاسی دیگری دارد، و در نتیجه سوسیالیسم دیگر راه بازگشت ناپذیر جامعه تلقی نمی شود. بدین ترتیب انقلاب های بزرگ مردمی در اروپای شرقی و تحولات عمیق در این کشورها

بقیه در صفحه ۲

* از انقلاب اکتبر تا انقلاب نوامبر

بررسی تحولات اخیر در آلمان دموکراتیک



* چهره جهان دگرگون می شود

دگرگونیهای ژرف در چکسلواکی، بلغارستان و رومانی

* همسازی با دنیایی نوین

دیدگاههای تازه حزب کمونیست ایتالیا

* سوسیالیسم دموکراتیک با سیمای انسانی

بحثهای کنگره حزب دموکراتیک مردم ایران

تأیید گزارش سالیانه سازمان ملل متحد به

نقض حسن حقوق بشر در ایران

زندانیان های جمهوری اسلامی شکنجه همچنان اعمال می شود. گزارش، انواع مختلف این شکنجه ها را از شلاق زدن با کابل و یا سیم خاردار گرفته تا اعدام های نمایشی، سوزاندن بدن زندانیان با آتش سیگار یا آهن داغ و غیره نام می برد.

با انتشار این گزارش هولناک از وضعیت حقوق بشر در رژیم آورندها و نیز اعلام تشکیل اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای بحث درباره وضعیت حقوق بشر در ایران، رژیم جمهوری اسلامی برای اولین بار در دوران حکومت تنگین ده ساله اش، موضوع بازدید هیات نمایندگی کمیسیون مزبور را از وضعیت حقوق بشر در ایران پذیرفت. کمال خرازی سفیر جدید جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد طی

بقیه در صفحه ۲

با انتشار گزارش سالیانه سازمان ملل متحد درباره وضعیت حقوق بشر در کشورهای مختلف جهان، گزارش مربوط به ایران بار دیگر چهره مخوف و جنایتکارانه گردانندگان رژیم اسلامی را در سراسر جهان به نمایش گذاشت. در این گزارش مستند اعلام شده است که در سال ۱۹۸۹ (تا زمان انتشار این گزارش) ۱۷۰۰ نفر در ایران اعدام شده اند. گزارشگر تصریح کرده است که فهرست اسامی این تعداد از قربانیان رژیم را در دست دارد. بسیاری از اعدام شدگان زندانیان سیاسی بوده اند که آنان را به عنوان قاچاقچی اعدام کرده اند.

مطبوعات رسمی رژیم در يك سال گذشته اعدام نهصد قاچاقچی را گزارش کرده اند که اکثراً در ملاعام انجام شده است.

در این گزارش همچنین اعلام شده است که در

... نقض حشن

(بقیه از صفحه ۱)

را بپوشانند و با ظاهرسازی های عوامفریبانه تصویر مطلوبی از خود نشان دهند. این در حالی است که همین دار و دسته برای یافتن فرصتی که در آن رشته های از هم گسیخته اقتصاد مملکت را بازسازی کنند، عملاً به خشونت های بی سابقه روی آورده اند. اینک رهبران رژیم فهرست زندانیان سیاسی ایران را با قاچاقچیان، محترکین، مفسدین و غیره تکمیل می کنند. خط و نشان کشیدن های روزمره رئیس جدید شورای عالی قضایی، برکماري لاجوردی به ریاست زندان های کشور، ادامه خشونت و شکنجه و اعدام در زندان ها و در ملا عام، به گلرله بستن تظاهرات مردم ایذه و مردم خشمگین میدان تره بار تهران و حمله سيعانه به تظاهرات دانشجویان و دستگیری تعداد بی شماری از آنها نشان می دهد که رژیم ایران دو دوزه بازی پیچیده ای را آغاز کرده است: به کارگیری

یادداشتی توافق دولت متبوع خود را به اطلاع این کمیسیون رسانید و اینک هیاتی از سوی سازمان ملل متحد در تدارک سفر به ایران است. خبرگزاری ها تاریخ این سفر را اواسط ماه ژانویه سال جدید مسیحی اعلام کرده اند. طبیعی است که چنین ژست عوامفریبانه ای تنها به قصد عقب انداختن اجلاس حقوق بشر سازمان ملل متحد انجام می گیرد و نشان می دهد که سرکردگان رژیم در قبال فشار افکار عمومی جهانیان نسبت به جنایت های چندساله خود مجبور به اتخاذ چنین تصمیمی شده اند. درواقع باید خاطر نشان کرد که کوشش های اخیر باتسد رفسنجانی برای خروج از انزوی بین المللی و به دست آوردن شانس بازسازی اقتصادی کشور، عملاً وی و دارو دسته های حکومتی را وادار ساخته است که درمقابل مجامع بین المللی و افکار عمومی جهانی چهره کریه خود

...سرمقاله بقیه از صفحه ۱

پایان نوعی درک از سوسیالیسم بود که طی پیش از چندین دهه نه تنها نتوانست به بخش بزرگی از آرمانها و وعده های خود جامه عمل بپوشاند، بلکه در بسیاری از عرصه ها درست به عکس خود تبدیل شده بود. به این اعتبار باید با صراحت اذعان کرد که نوعی از سوسیالیسم یعنی مدل استالینی یا و بعد از جنگ جهانی دوم سوسیالیسم غیوس، بسته، ضد دموکراتیک بر اساس نظام یک حزبی یا شیوه تک حزبی برای همیشه مرد و نسل جدید کمونیستها و دیگر نیروهای چپ به سوسیالیسم نویینی فکر می کنند که بتواند همه ایده الهای بشری یعنی دموکراسی، عدالت اجتماعی و ترقی و رفاه را یکجا در خود داشته باشد. سوسیالیسم دموکراتیک یا سیمای انسانی.

باسته این تجربه بزرگ تاریخی از مرزهای اروپای شرقی بسیار فزاتر خواهد رفت و از این رو حوادث این کشورها را می توان در شمار حوادث تاریخی قرن حاضر چاداد. دهها میلیون کمونیست و نیروهای چپ در سراسر جهان از این پس باید مبارزه سیاسی خود را برپایه این تجارب اساسی و دردناک سازمان دهند، آرمان های نوشده و انسانی خود را به میان مردم ببرند و برای همیشه با شیوه های ضددموکراتیک، ضد مردمی، اراده گرایانه و اتوپیاچی که با توجه به ۷ دهه تجربه تاریخی حاصلی جز بدبختی و سیه روزی برای مردم به پار نمی آورند و داح گویند. نمی توان درباره تحولات اروپای شرقی بحث کرد، بدون آنکه به اعتباری به سرچشمه این تغییرات و حرکات یعنی اتحاد شوروی اشاره داشت. اما روند حوادث به آن اندازه پرشتابند که حتی حوادث تاریخی مانند انجام انتخابات مجلس خلق -هرچند نیمه دموکراتیک- در شوروی و یا دیدار گاریباچف با پاپ در لاپای خبرهای سسسال کم می شوند. شوروی یا آنکه خود آغازگر این روند بوده است، امروز آشکارا در پس همسسه گام برمی دارد و انبوهی از مشکلات داخلی از درگیری های قومی تا مشکلات اقتصادی و گرایش های جدائی طلبانه شرایط دشواری در این کشور به وجود آورده است.

در صحنه بین المللی پیشرفت روابط آمریکا و شوروی به ویژه پس از دیدار نسامیر گاریباچف-بوش نورتمای نویینی از خلق سلاح، همزیستی مسالمت آمیز کشورها، دربرابر بشریت گشوده است. اما حمله آمریکا به پاناما به قصد براندازی حکومت این کشور و دستگیری نوریگا این روند نوین و تاثیر آن بر زندگی کشورهای کوچکتر را دربرابر علامت سنوال قرار می دهد. به هرحال این رفتار امپریالیسم آمریکا نشانه آنست که سلطه جدیدی آمریکا کماکان جایگاه خود را حفظ کرده است و این حکومت به خود اجازه می دهد در دفاع از منافع خود به طور آشکار و حتی با تجاوز نظامی اراده خود را تحمیل کند.

قرارداد الجزایر در مورد مرزهای بین المللی غیر قابل تغییر است.

بهانه تراشی های رژیم عراق

مصنوعی مذاکرات توصیف کرد. با این حال رژیم عراق تقریباً بلافاصله پیشنهاد جدید ایران را مردود اعلام کرد و طارق عزیز در يك کنفرانس مطبوعاتی تحقق هم زمان این دوبند از قطعنامه را به مثابه دوقوله ای که هیچ ارتباطی به هم ندارند، غیرقابل پذیرش اعلام نمود، و موضع عراق مبنی بر جداکردن موضوع مبادله اسرا از مذاکرات صلح را تکرار نمود.

روشن است که رژیم عراق با اطلاع از وضع نابسامان رژیم آخوندها به رویاهای دست نیافته خود می اندیشد و قصد دارد تا با بهانه تراشی هایی از این دست رژیم ایران را در تنگنا بگذارد و از این طریق امکان مذاکره مجدد درباره قرارداد الجزایر و تغییر مرزهای شناخته شده بین المللی را به نفع خود آماده سازد. در راستای همین مقاصد تجاوزکارانه است که سران رژیم عراق با سروصدای فراوان خیر موفقیت آزمایش موشک جدیدی را که هدف آن پرتاب ماهواره به مدار زمین است اعلام کردند. وزیر صنایع نظامی عراق در پیامی به همین مناسبت اظهار داشت که به این ترتیب نخستین مرحله برنامه فضائی عراق به اجرا درآمده است. علاوه براین رژیم عراق خیر از ساختن دو نوع موشک زمین به زمین را به جهان اعلام داشته که تا ۲۰۰۰ کیلومتر برد دارند.

ادامه این جنگ روانی از سوی عراق، گردانندگان جمهوری اسلامی را نیز به فکر ازسرگیری جنگ تبلیغاتی انداخته و های و هوی رهبران رژیم به مناسبت هفته بسیج و تغییر فرمانده نیروی دریایی و تدارک مائورهای متعدد دریایی بدون شک بخشی از این کارزار جدید محسوب می شود. در همین رابطه قائم مقام سپاه پاسداران ادعا کرد که نیروهای نظامی رژیم اسلامی «اگر فرمانده

سفر یان الیاسون نماینده ویژه سازمان ملل متحد به ایران و عراق و کوشش های مجددی که برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ آغاز شد عملاً با بهانه تراشی ها و کارشکنی های رژیم عراق با بن بست جدیدی مواجه گشته است.

دولت عراق که از مدت ها پیش اجرای قطعنامه ۵۹۸ را به ترتیبی که در بندهای قطعنامه پیش بینی شده است مورد سنوال قرارداده از عقب نشینی نیروهای نظامی به مرزهای بین المللی خودداری می کند. اینک که کوشش های مجددی برای اجرای قطعنامه آغاز شده از ایجاد فضایی مناسب برای پایان دادن به حالت نه جنگ و نه صلح جلوگیری می نماید.

آنچه که به رژیم اسلامی ایران مربوط می شود از آنجا که رهبران رژیم به ویژه پس از مرگ خمینی و آغاز نبرد گرگ ها برای تقسیم میراث کمترین شانس و فرصتی برای تدارک يك جنگ جدید ندارند، درعین عریه کشیهای مظاهرانه برای ادامه جنگ عملاً انعطاف بیشتری از خود نشان می دهند. علی خامنه ای جانشین خمینی که در يك سخنرانی در برابر خانواده های شهدا و مفقودان جنگ بر ضرورت عقب نشینی نیروها به مرزهای بین المللی و پس از آن مبادله اسیران جنگی تاکید داشت، تنها یکی دو روز بعد از این سخنرانی موضع جدیدی اتخاذ کرد و وزارت امور خارجه که ابتدا با انتشار بیانیه ای هرگونه تغییر نظر رژیم در مورد چگونگی اجرای قطعنامه ۵۹۸ را شدیداً تکذیب می کرد، سرانجام اعلام داشت که حاضر است امر مبادله اسرا و بازگشت به مرزهای بین المللی هم زمان انجام گیرد. وزارت خارجه همچنین علت اتخاذ موضع جدید خود را نشان دادن حسن نیت برای از میان بردن بن بست

حقوق بشر در ایران

شکنجه و خشونت و دستگیری و اعدام در داخل و همزمان ترسیم سیمایی ملایم و مطلوب در مقابل مجامع بین المللی!

با بسیج افکار عمومی، با افشای بی امان موارد متعدد نقض حقوق بشر در ایران، با انتشار وسیع اسناد جنایات این رژیم خونخوار و با دریدن ماسک فریبکارانه نمایندگان این رژیم در محافل بین المللی می توان و باید از ادامه عوامفریبی های رژیم مستبد و خونریز جمهوری اسلامی جلوگیری کرد.

در شرایطی که جمهوری اسلامی تحت فشار افکار عمومی جهان و تلاش برای تغییر سیمای زشت خود نزد جهانیان وادار به پذیرش سفر هیأتی از کمیسیون حقوق بشر از ایران شده است، نیروهای سیاسی ایران باید فعالانه همه تلاش خود را در دادن اطلاعات واقعی به این هیأت و افشای دام های تبلیغاتی جمهوری اسلامی به

کار گیرند. در این زمینه باید از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و یا ارگان های مشابه در کلیه کشورها درخواست کرد که مسائل زیرین را به طور جدی مورد پیگیری قرار دهند:

۱- وضعیت زندانیان سیاسی و اسامی اعدام شدگان سال گذشته با توجه به فهرست ارائه شده از سوی کانون خانواده های زندانیان سیاسی داخل کشور و مساله اعدام دیگراندیشان به نام قاچاقچی مواد مخدر.

۲- سرکوب و پیگیری دیگراندیشان

۳- نقض دائمی آزادی های اولیه فردی و اجتماعی مندرج در منشور حقوق بشر

۴- محاکمات و اعدام های بی رویه در مورد کلیه جرائم براساس قانون ضد بشری قصاص

۵- زیر پا گذاشتن مکرر و خشن حقوق زنان

۶- فشار بر اقلیت های ملی و مذهبی به ویژه مردم کردستان.

سپاه پاسداران در منطقه کردستان و نیز از فعالین وزارت اطلاعات رژیم است. صحرارودی که در جریان ترور مجروح شده بود، تحت فشار دولت ایران و وزارت خارجه اتریش به تهران عودت داده شد. سرانجام فرد سوم یعنی حاجی از روز حادثه (۲۲ تیر) به ایستو ناپدید شده است.

مماشات پلیس اتریش و تلاش وی برای سایه افکندن بر واقعیات این حادثه تلخ همواره مورد اعتراض افکار عمومی و از جمله مطبوعات این کشور قرار داشته است. پلیس اتریش عناصر لازم برای شناسایی عاملین این فاجعه را در اختیار دارد. از جمله عوامل کلیدی در شناخت دقیقتر حادثه و ردیابی قاتلین دکتر قاسملو و همراهانش نوار ضبط صوت جیبی دکتر قاسملو است که همه جریان حادثه را به دقت ضبط کرده است و این نوار هم اکنون در اختیار پلیس اتریش قرار دارد.

بنابراین اظهار یکی از کسانی که این نوار را به دقت گوش کرده، جریان کامل مذاکرات و لحظه ترور به طور دقیق روی نوار ضبط شده است. در لحظه ترور، درمیان حضار ابتدا سکوت برقرار می شود صدای خشن ضعیفی به گوش می رسد، آنگاه پس از چندلحظه تیراندازی رخ می دهد، بنابراین ورود افراد جدیدی به جلسه تقریباً امری مسجل است ولی مشارکت مذاکره کنندگان در ترور و تیراندازی آنها به سوی دکتر قاسملو و همراهانش هنوز کاملاً مشخص نشده است. درحقیقت پلیس اتریش با مشاهده زاویه و فاصله تیراندازی و نیز نوع گلوله ها می تواند این موضوع را روشن سازد. در بدن دکتر قاسملو در مجموع سه گلوله یافته شده است و جهت مخالف برخی گلوله (ازجمله دو گلوله ای که به سر وی اصابت کرده اند) می تواند نظریه شرکت مذاکره کنندگان در ترور را تقویت کند. همچنین از مجموع ۱۹ گلوله شلیک شده، ۱۱ گلوله به بدن شهید قادری اصابت کرده است.

ازسوی دیگر برخلاف اخبار اولیه، استماع نوار نشان می دهد که در مذاکرات توافق به دست نیامده

محکوم است!

کل نیروهای مسلح مصلحت بداندند بیست و چهارساعته اراضی ایران را از عراق پس می گیرند! طبیعی است که در این مورد نیز مثل هر موضوع کوچک و بزرگ دیگر امر تسویه حساب جناح های متخاصم رژیم بهانه جدیدی برای نبرد فرسایشی درونی می یابد و از همین روست که علیرغم اظهار نظر صریح رفسنجانی در هفته بسیج مبنی بر به کارگیری بسیجیان در امر بازسازی کشور مخالفتش با سرو صدای فراوان به ادامه حالت جنگی بسیجیان و حفظ آمادگی رزمی آنان پافشردند.

به این ترتیب به نظر می رسد که برای ادامه قطعنامه ۵۹۸ و پایان دادن به حالت نه جنگ و نه صلح باید بار دیگر به بسیج افکار عمومی متوسل شد و با پافشاری بر ضرورت اجرای قطعنامه و تاکید بر محترم شمردن مرزهای بین المللی هر دو رژیم را به پذیرفتن صلحی پایدار مجبور ساخت.

نکات تازه ای از

حادثه ترور دکتر قاسملو

سرانجام پس از ۵ ماه انتظار، پلیس اتریش در اولین واکنش رسمی نسبت به ترور ناجوانمردانه دکتر قاسملو و همراهانش در وین و درجریان مذاکره با فرستادگان جمهوری اسلامی، حکم توقیف سه ایرانی که مظنون به شرکت در این حادثه هستند را صادر کرد.

امیر منصور بزرگیان در همان تیرماه توسط پلیس اتریش دستگیر شده بود و پس از بازپرسی آزاد و هم اکنون ظاهراً در سفارت جمهوری اسلامی در وین به سر می برد.

محمد جعفری صحرارودی یکی از مسئولان مهم

به جز حادثه تلخ تجاوز نظامی آمریکا به پاناما، سرکوب خونین جنبش پرادمانه و عظیم دانشجویی در بهار ۸۹ ازجمله حوادث بزرگ سال را تشکیل می دهند. حزب کمونیست چین که توانسته بود با برخی اصلاحات اقتصادی و گام های کوچک سیاسی چهره نویسی از خود نزد جهانیان نشان دهد با کشتار بیش از هزار دانشجو و همزمان سرکوب حرکات اعتراضی مردم تبت نشان داد که در ترک رهبران حزب چیزی از اساس تغییر نکرده است. السالوادور، فلسطین ولبنان سه منطقه بحران زده ای هستند که نه تنها در سال ۸۹ روی آرامش را ندیدند بلکه جنگ و درگیری با شدت بیشتری ادامه یافت و صدها انسان بی گناه جان خود را از دست دادند.

سال ۸۹ همچنین شاهد رویدادهای مهمی در جهان بود. مساله استقلال تامیپیا سرانجام با انجام انتخابات آزاد در این آخرین مستعمره آفریقا حل شد. نیروهای شوروی و کره، افغانستان و انگولا را ترک گفتند، روابط چین و شوروی در پی سفر گارباچف به پکن عادی شد، مذاکرات برسر کامبوج ادامه یافت و دورنمای انتخابات آزاد در نیکاراگوئه به چشم می خورد. در کنار این تحولات مثبت باید از بازگشت دمکراسی به شیلی، اولین انتخابات آزاد در برزیل، نوب شدن تدریجی یخ های استیداد در الجزایر، اردن، تونس و پاراگوئه یاد کرد. این روند فراگیر شده دمکراسی در کشورهای مختلف جهان دورنمای جدیدی از جهانی شدن دمکراسی به عنوان ارزش و دستاورد همه جامعه بشری نزد همه نظام های سیاسی-اجتماعی می گشاید و عرصه را بر رژیم های مستبد دیکتاتوری هر روز پیش از پیش تنگ می کند.

سال ۸۹، ۲۰۰ سالگی انقلاب فرانسه بود و مردم پنج قاره بیش از هر زمان شاهد همه گیرتر شدن شعارهای این انقلاب یعنی آزادی و برابری در سطح جهان بودند. با سپری شدن سال ۸۹، بشریت درحالی گام به آخرین دهه قرن حاضر می گذارد که امید بازگشت به صلح، دمکراسی، بهروزی، در همه کشورهای جهان، امید پایان جنگ ها، امید مبارزه جدی تر در راه مشکلات اساسی جامعه بشری مانند گرسنگی، بدهی جهان سوم، فقر و بی سوادگی به جای دامن زدن به بحران های منطقه ای، مسابقه تسلیحاتی و تولید جنگ افزارهای پیچیده بیش از هر زمان فزونی گرفته است.

ما ایرانی ها، در ایران یا هر گوشه دنیا که باشیم، از خلال همه این حوادث به طور طبیعی به سرنوشت غم یار و اندوهناک کشور خودمان می اندیشیم. این حوادث نمی تواند در افکار عمومی جامعه ما و در مطالبات دمکراتیک آنها بدون اثر باشد. آیا رژیم جمهوری اسلامی قادر خواهد بود در فضای نوین جهانی تا دوره طولانی با سیاست سرکوب و اختناق به حیات تنگین خود ادامه دهد؟

روزشمار انقلاب در اروپای شرقی

چهره

طی دو ماه گذشته، شاهد آنچنان حوادث تکان دهنده و زلزله های سیاسی در کشورهای اروپای شرقی بودیم که پرداختن به همه آنها از امکانات روزنامه به دور است. لذا با توجه به اهمیت تاریخی این حوادث در این شماره ما فقط به ذکر روزشمار انقلاب های بزرگ مردم کشورهای اروپای شرقی بسنده می کنیم. به نظر ما خود این روزشمار گویای عظمت حوادثی است که در این کشورها به وقوع پیوسته و می پیوندد و هیچ کمونیستی در جهان که آرمانش دستیابی به یک سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی است نمی تواند شایسته زایدالوصف خود را از تحولات پنهان کند.

دیدار چرچ بوش و میخائیل گارباچف در مالت را ناظران سیاسی و رسانه های جمعی اولین دیدار میان رهبران دو کشور نام دادند که در آن طرفین «فارغ از تضادهای آشتی ناپذیر» با یکدیگر به گفتگو نشستند. گارباچف در پایان این دیدار در یک مصاحبه مطبوعاتی مشترک با بوش با خرسندی اعلام کرد «جهان دوران جنگ سرد را پشت سر می گذارد و دوره ای از صلح بادوام آغاز می شود که اینک ما فقط در ابتدای آن هستیم.» بوش نیز در این مصاحبه از آغاز دوران جدید در زندگی بشریت سخن گفت.

تا همین ۵-۴ سال پیش ریگان شوروی را «امپراطوری شر» می نامید و شوروی نیز از وی به عنوان سخنگوی جناح هار و جنگ طلب محافظه کار آمریکا یاد می کرد. اما جریان حوادث و تحولات به آن اندازه پرشتابند که امروز دیگر کمتر می توان از آن برخوردار شد و تضادهای ناشی یافت و همکاری و همکاری در مسائل بین المللی جای رقابت و همارودی را گرفته است.

بدون تردید باید گفت که سیاست جدید رهبری اتحاد شوروی از سال ۱۹۸۵ به این سو عامل اصلی این تغییر تحول در سطح بین المللی را تشکیل می دهند. درک نوین رهبری اتحاد شوروی از روابط بین المللی و نقش اتحاد شوروی از ۵ سال پیش به تدریج از بیان و تئوریک و تحلیل سیاسی به عرصه عمل نیز فرارونده است و توانسته است «اعتماد» بخش مهمی از نیروهای سیاسی و افکار عمومی کشورهای غربی را به خود جلب کند. بدون تردید دمکراتیزه کردن تدریجی زندگی سیاسی و اجتماعی شوروی و بسط آزادی ها و رعایت حقوق بشر عامل تعیین کننده دیگری است که در شکل گرفتن این ارزیابی مثبت در جهان نقش اساسی ایفا کرده است.

خواهد کرد.

۷ دسامبر: شورای عالی لیتوانی ماده ۶ قانون اساسی این جمهوری [نقش رهبری حزب کمونیست] را حذف کرد.

• ژیکوف از حزب کمونیست بلغارستان اخراج شد.

۱۰ دسامبر: گوستاو هوزاک رئیس جمهور چکسلواکی استعفا کرد.

• ماریان کالفا، نخست وزیر جدید چکسلواکی پس از مذاکراتش با هاول ترکیب جدید دولت را اعلام کرد. از جمع ۲۱ وزیر، ۸ وزیر عضو حزب و ۹ وزیر از حمایت اپوزیسیون برخوردارند. بسیاری از کاندیداهای اپوزیسیون اعضای سابق حزب کمونیست هستند.

• تشکیل کنگروه فوق العاده حزب کمونیست آلمان و انتخاب گیزی به عنوان رهبر حزب.

۱۱ دسامبر: ملادنوف اعلام داشت که تا پایان سال ۱۹۹۰ انتخابات آزاد در بلغارستان برگزار خواهد شد و ماده ۱ قانون اساسی [نقش رهبری حزب کمونیست] حذف خواهد گردید.

۱۴ دسامبر: مرگ آندره ساخاروف، ناراضی سابق، فیزیکدان و برنده جایزه نوبل صلح و نماینده مجلس مردم. در مراسم بزرگداشت ساخاروف صدها هزار نفر از مردم در کنار رهبران

• آدامک، خواستار خروج نیروهای شوروی از این کشور شد.

۱۵ دسامبر: پارلمان آلمان شرقی حذف ماده ۱ قانون این کشور [نقش رهبری حزب] را تصویب کرد.

• حزب کمونیست آلمان شرقی، انحلال هیأت سیاسی و استعفای ۱۶ عضو کمیته مرکزی را اعلام کرد.

۱۳ دسامبر: کابینه جدید چکسلواکی، اپوزیسیون را مایوس کرد. از ۲۰ عضو کابینه تنها ۵ تن از وزراء، عضو حزب نیستند. تمام پست های کلیدی همچنان در دست وزرای کابینه قبلی است.

• اپوزیسیون در مخالفت با ترکیب کابینه، اعلام تظاهرات کرد.

• کابینه جدید، حمله نیروهای پیمان ورشو به چکسلواکی در سال ۶۸ را تجاوز به حق حاکمیت ملی این کشور اعلام کرد.

۱۵ دسامبر: اعضای حزب کمونیست آلمان شرقی، «کمیته کار» برای اداره امور جاری حزب و برگزاری کنگروه تشکیل دادند.

• صدها هزار نفر در لایپزیک و شهرهای دیگر آلمان شرقی، تظاهراتی محاکمه رهبران فاسد حزب را کردند.

۱۵ دسامبر: رهبران پیمان ورشو، طی نشستی در مسکو، با صدور قطعنامه ای، مداخله نظامی نیروهای این پیمان در چکسلواکی را محکوم کردند. در این قطعنامه آمده است: «با قطع روند تغییرات دمکراتیک در چکسلواکی، این اعمال غیر قانونی [حمله نیروهای پیمان ورشو] نتایج منفی در درازمدت به همراه داشت.»

۱۶ دسامبر: اگون گرنس می پذیرد که از اعتماد مردم برخوردار نیست و استعفا می دهد.

• هانس مودرو نخست وزیر آلمان شرقی اعلام عفو عمومی کرد.

• سازمان شهر لنینگراد حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام کرد که با پلورالیسم سیاسی موافق است.

• اوربانگ دبیرکل ح.ک.چکسلواکی از پیش از ۵۰ هزار عضو حزب که پس از سرکوب «بهار پراگ» از طرف حزب اخراج شده بودند اعاده حیثیت کرد.

۱۷ دسامبر: آدامک از نخست وزیر چکسلواکی استعفا کرد. مذاکرات بین اپوزیسیون و ماریان کالفا -جانشین آدامک- برای ترکیب کابینه ادامه دارد.

• اپوزیسیون اعلام کرد که در کابینه جدید شرکت

۱۷ نوامبر: سرکوب تظاهرات ۵۰ هزار نفری دانشجویان در پراگ.

۱۸-۲۴ نوامبر: ارجگیری تظاهرات در چکسلواکی و فراخوان عمومی برای ۲۷ نوامبر، توسط اپوزیسیون.

۲۲ نوامبر: حضور دوباره دوبچک در صحنه سیاسی کشور. وی در این روز در شهر زادگاهش بواتیسلاوا در تظاهرات مردم ظاهر شد و اولین سخنرانی خود را ایراد کرد. وی خواستار استعفای جمعی رهبران حزب شد.

• مجلس لهستان، بازوی مسلح کارگری حزب کمونیست را که شامل ۶۰۰ هزار نفر می شد منحل کرد.

• ارایش هونکر و گونتر میتاگ مسئول سابق اقتصاد آلمان شرقی از حزب اخراج می شوند.

• کمیسیون ویژه ای مسئول تحقیق پیرامون موارد اتهام علیه تئودور ژیکوف شد.

۲۴ نوامبر: پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی برگزار شد. کلیه اعضای هیأت سیاسی استعفا کردند. کارل اوربانکه به عنوان رهبر انتخاب گردید.

۲۵ نوامبر: خبرگزاری چکسلواک اطلاع داد که همه زندانیان سیاسی در روزهای آتی آزاد خواهند شد.

• ۵۰۰ هزار نفر در لیتوا فریاد «دوبچک در کاخ» سر می دهند. در این تظاهرات دوبچک و واسلاو هاول از آدامک -نخست وزیر- به خاطر پذیرش مذاکره با اپوزیسیون، حمایت کردند.

• سندیکای بلغارستان در جریان یک پلنوم، خود را مستقل از دولت و حزب اعلام کردند.

۲۶ نوامبر: دوبچک، هاول و آدامک در تظاهرات ۵۰۰ هزار نفری پراگ شرکت کردند.

۲۷-۲۸ نوامبر: در لایپزیک هواداران و مخالفین وحدت دو آلمان باهم درگیر شدند.

• اعضای رهبری سندیکای واحد آلمان شرقی استعفا دادند.

• فراخوان اعتصاب عمومی ۲ ساعته توسط اپوزیسیون چکسلواکی با موفقیت انجام پذیرفت.

• پس از پیروزی اعتصاب عمومی در چکسلواکی، اپوزیسیون در ملاقات با دولت خواستار تغییر کابینه شد.

• آدامک تعهد نمود تا سوم دسامبر کابینه جدیدی با شرکت نیروهای خارج از حزب معرفی نماید.

۲۹ نوامبر: نمایندگان مجلس فدرال چکسلواکی، اصل «نقش رهبری» حزب کمونیست را از قانون اساسی کشور حذف کردند.

جهان دگرگون می شود!

در درک نوین رهبری اتحاد شوروی از روابط بین المللی عناصر اساسی دستخوش تغییر شده اند که از آن می توان موارد زیرین را برشمرد:

- در درک نوین، نقش مبارزه طبقاتی در مقیاس جهانی و از طریق سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی به عنوان نیروی سمت دهنده تکامل اجتماعی معاصر نفی شده است و جای آن را نظریه مبتنی بر همکاری همه کشورها (با نظام های اجتماعی و سیاسی گوناگون) در راستای منافع و مسائل عمومی همه بشریت (و نه طبقه یا طبقات خاص) گرفته است. بر اساس این درک، مسائلی مانند صلح، خلع سلاح، محیط زیست و... در شمار مسائل مشترک همه بشریت هستند و تکامل آتی جامعه بشری به صلح همکاری همه کشورها برای غلبه بر این مشکلات و اجتناب از بروز تنش در سطح بین المللی بستگی دارد. بدین ترتیب اگر پیش از این همزیستی مسالمت آمیز شکلی از مبارزه طبقاتی تلقی می شد، اینک علائق همه بشریت به مثابه ضرورت های اصلی برشمرده می شوند.

- رهبران جدید شوروی از سیاست برابری نظامی با غرب که به بهای تضعیف شدید اقتصاد داخلی آن تمام شده است به تدریج چشم می پوشند و به سیاست «کفایت معقول» روی می آورند. زیرا اتحاد شوروی نه از نظر اقتصادی قادر به این رقابت ویرانگر است نه اصولاً در عصر اتم، داشتن چند ده بمب اتمی بیشتر (در شرایطی که ذخائر موجود قادرند چندین بار کره زمین را نابود کنند) عامل برتری یا بازدارنده در شرایط جنگی احتمالی به شمار می روند.

- در دیدگاه رهبران جدید شوروی صحبت از اجتناب پذیر بودن جنگ هاست. بر این اساس اتحاد شوروی نه تنها در صند مقابله با همه عوامل بحران زایی است که می توانند به بروز یک جنگ جدید کمک

شوروی شرکت کردند.

۱۶- **دسامبر:** تظاهرات خونین مردم تیمپیش و اوآراد در غرب رومانی

۱۷- **دسامبر:** بخشی از حزب سوسیالیست کارگری مجارستان که با تصمیمات کنگره ۱۴ حزب در ماه اکتبر مخالفتند، طی نشستی در بوداپست اعلام کردند که راه حزب را ادامه خواهند داد. برجسته ترین مهره حاضر در نشست گروس دبیرکل سابق حزب بود که در سخنان خود رهبران حزب سوسیالیست مجارستان را متهم به بکارگیری شیوه های همدگرکراتیک کرد. وی گفت که اقدام به تغییر نام و برنامه حزب درحقیقت راه را برای نیروهای همدسوسیالیست و راست گشوده است و بنیادهای سوسیالیسم را سست کرده است. علیرغم این انتقادات، گروس خواستار همکاری با حزب جدید سوسیالیست مجارستان شد.

۱۸- **دسامبر:** در چندین شهر رومانی، به دنبال تظاهرات خونین مردم، حالت فوق العاده اعلام شد.

۱۹- جریان کنگره فوق العاده حزب کمونیست چکسلواکی، دو چهره اصلاح طلب حزب به نام های آدامک و موهوریتا را به ترتیب به عنوان رهبر و دبیر اول حزب برگزیدند. در کنگره گفته شد از

کنند، بلکه وجود مناطق بحرانی و متشنج در گوشه و کنار جهان را هم به زبان صلح آریایی می کند. از همین زاویه نظریه گذشته مربوط به «امنیت شوروی» هم در دیدگاه این کشور دچار تغییر شده است و گارباجف معتقد است که «امنیت شوروی را نمی توان به بهای نا امنی دیگر کشورها تامین کرد». این بدان معناست که اتحاد شوروی به ایجاد «نا آرامی» در مناطق جهان (یعنی دخالت نظامی و یا کمک فعال تبلیغاتی به جنبش های ضدامپریالیستی و...) نخواهد کرد و همه تلاش این کشور در راستای گشودن گره های بحران های منطقه ای مانند افغانستان، کامبوج، نیکاراگوئه، نامیبیا، خاورمیانه و... به کار خواهد گرفت (امری که در دو سال گذشته به طور وسیعی شاهد آن بوده ایم).

تجدید نظرهای اساسی

به طور طبیعی این پرسش مطرح می شود که چه عواملی گروه رهبری جدید شوروی را به سوی این چرخش عمیق سوق دادند. بدون تردید پدیده گارباجف در شوروی را نمی توان صرفاً تابع شخصیت وی و یا برخی اطرافینش مانند شوارنادزه به حساب آورد. درحقیقت ادامه سیاست گذشته در عرصه داخلی و خارجی برای رهبران شوروی تقریباً غیرممکن می ماتست و می پایست در همه عرصه ها به سراخ تغییرات رادیکال و جدی رفت.

طی دهها سال کشورهای سوسیالیستی به مثابه جامعه برتر انسانی قلمداد می شدند که «اشکارترین و غیر قابل انکارترین وجه راه نجات از عقب ماندگی، راه ترقی سریع و تامین رفاه فزاینده توده ها و رهاشی طبقاتی و ملی» به شمار می روند.

پدیده بود که این «جوامع آرمانی» و در رأس آنها

۵۰۰ هزار نفری که در جریان ۲۰ سال اخیر از حزب اخراج شده اند فقط ۱۴۲ نفر در پی اعاده حیثیت جمعی حاضر شدند دوباره به حزب بازگردند.

* خبرگزاری آلمان شرقی خبر از ۴۰۰ کشته شهر تمی شواراو دفن آنها در گورهای جمعی می دهد.

۲۱- **دسامبر:** اعلام استقلال حزب کمونیست لیتوانی از حزب کمونیست شوروی در جریان کنگره این حزب. این اولین بار است که در شوروی یک حزب کمونیست محلی دست به چنین اقدامی می زند.

* ادامه تظاهرات و درگیری با پلیس در چندین شهر رومانی. چائوشسکو، دیکتاتور رومانی پس از بازگشت از سفر تهران اعلام کرد که دسته های آشوب طلب و فاشیست سرچشمه ناآرامی های اخیر را تشکیل می دهند.

* در بوخارست مخالفین با شعار مرگ بر دیکتاتوری سخنرانی چائوشسکو را مختل کردند، پلیس به روی مردم آتش گشود.

۲۲- **دسامبر:** از اولین ساعات پامداد درگیری خونین میان پلیس و مردم شدت گرفت. در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام شد اما امواج انسانی به حرکت درآمدند و رادیو تلویزیون و

اتحاد شوروی رسالت تاریخی و انقلابی عظیمی در جهان به عهده داشتند. متعاقب این درک سیستم جهانی سوسیالیستی، دستاورد عظیم طبقه کارگر بین المللی و عامل عمده در تکامل روند انقلاب جهانی به حساب می آمد. سوسیالیسم می بایست تاثیر خود را بر امور بین المللی به گفته لنین «از طریق اقتصاد» و پیروزی های اقتصادی و مسابقه با جامعه سرمایه داری و در یک کلام ارائه یک جامعه برتر، عادلانه تر و آزاد تر به بشریت اعمال کند. از سوی دیگر متعاقب همین برداشت کشورهای سوسیالیستی به عنوان یکی از سه نیروی عمده انقلابی که علیه امپریالیسم جهانی و ارتجاع مبارزه می کنند به مثابه رهبر و در عین حال یاری دهنده به دنیویوری انقلابی دیگر دوران ما (طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری، جنبش آزادیبخش ملی خلق های کشورهای مستعمره و وابسته) بار سنگین پیکار علیه امپریالیسم و مسئولیت سرروشت نوع بشر را عمدتاً بر دوش داشتند. این همان چیزی بود که در درک ما تأمین دیکتاتوری پرولتاریا در سطح جهان نام داشت. در تئوری مربوط به راه رشد غیرسرمایه داری حتی گفته می شد که باتوجه به تأمین این هژمونی در سطح بین المللی، دیگر ضرورتاً نیازی به تأمین هژمونی پرولتاری در کشورهای جداگانه نیست.

این شمای ساده انگارانه و به کلی دور از واقعیتهای موجود پایه اعتقادات و تبلیغات بخش عمده اهزاب کارگری و کمونیستی را در سراسر جهان تشکیل می داد. کفایت هریک از کتب به اصطلاح تئوریک و سیاسی «کمونیستی» را بازکنیم تا ببینیم چه صفاتی به جامعه سوسیالیستی نسبت می دادند و این محاسن و صفات تا چه اندازه از واقعیت های زندگی مردم به دور بودند. توگوشی این حرف ها فقط برای کتابهاست... در عرصه بین المللی نیز وضعیت بهتر نبود. سرکوب خونین ۱۹۵۶ مردم مجارستان، بهارپراگ، هجوم نظامی به افغانستان و... در این مبارزه جهانی میان دو سیستم کاملاً موجه جلوه داده می شد. و هزاران صفحه برای دگرگون جلوه دادن واقعیت های حوادث و برای ثابت کردن نست داشتن امپریالیسم و ارتجاع در این حوادث سیاه می شد. یک نمونه دیگر: درحالی که گفته می شد

کاخ ریاست جمهوری به اشغال مردم درآمد.

۲۴- **دسامبر:** جنگ خونین میان نیروهای امنیتی از یک سو و ارتش و مردم از سوی دیگر هزاران کشته در سراسر رومانی پورا گذاشت. * چائوشسکو در راه فرار از کاخ ریاست جمهوری به سمت انقلابیون افتاد، و پس از محاکمه در یک دانشگاه نظامی به همراه همسرش تیرباران شد.

۲۷- **دسامبر:** گروههای رهبری جدید رومانی به مردم معرفی شدند. دولت در اولین اقدامات خود کلیه محدودیتهای آزادی های فردی و سیاسی را لغو کرد.

۲۸- **دسامبر:** در چکسلواکی الکساندر دوپچک به سمت ریاست مجلس فدرال انتخاب شد.

۲۹- **دسامبر:** هاول سخنگوی برجسته اپوزیسیون به ریاست جمهوری چکسلواکی برگزیده شد.

* پارلمان لهستان تغییر نام کشور را از «جمهوری توده ای لهستان» به «جمهوری لهستان» تصویب نمود. نقش رهبری حزب نیز از قانون اساسی حذف شد.

* مجلس رومانی تغییر نام کشور را از «جمهوری سوسیالیستی» به «جمهوری رومانی» اعلام نمود.

که «سیستم جهان سوسیالیستی اجتماعی از کشورهای مستقل است که از طریق روابط بین المللی طراز نوین سوسیالیستی مبتنی بر اصول احترام به حاکمیت ملی و همکاری برادرانه باهم پیوند یافته اند» اتفاقاً این رابطه همواره به صورت نابرابر و هژمونیکستی وجود داشته است و هر کشوری که کوشش می کرد قدمی در راه استقلال بیشتر بردارد، یا از «خانواده» کشورهای سوسیالیستی رانده می شد و یا به زور توپ و تانک وادار به تمکین می شد.

گاریباچف و همکارانش پیش از همه خواستند به این واقعیت های تکان دهنده توجه کنند و دست از تئوری بانی ها و دگرگون جلوه دادن وضعیت واقعا موجود بردارند. آنها با آگاهی کامل به ضعف های عظیم جامعه شوروی، وضعیت نگران کننده اقتصادی، استبداد و خفقان حاکم بر جامعه به این نتیجه رسیدند که در سطح جهان نیز رابطه متقابل و بین المللی نیروها به ضرر اتحاد شوروی پیش می رود. ادامه سیاست های گذشته و سرپوش گذاشتن بر زخم ها و تکرار حرف های که با واقعیت ها هیچ رابطه ای نداشت دیگر بسیار بشواری بود. این موضوع درحقیقت عنصر تعیین کننده در تحول ویژه ای در سیاست های خارجی و داخلی اتحاد شوروی به شمار می رود.

سیاست جدید شوروی در عرصه بین المللی درحقیقت تجدیدنظر کامل در تمام نظریه های اساسی است که طی ۷ دهه در این کشور ناظر بر روابط خارجی بوده است. اکنون مدت ۴ سال است که کلماتی مانند «سه نیروی عمده انقلاب جهانی»، «تضاد عمده دوران»، «انقلاب جهانی»، «طبقه کارگر جهانی»، «سوسیالیسم پیشتان»، «همزیستی مسالمت آمیز به عنوان شکلی از مبارزه طبقاتی»، «رسالت تاریخی اولین کشور سوسیالیستی» و... به کلی از ادبیات سیاسی این کشور و در تحلیل ها و نوشته های سیاسی و نظری محو شده است و جای آن را همکاری نظام های مختلف اجتماعی، همگرایی و... گرفته اند. نکات زیرین را می توانیم به عنوان خطوط اصلی این تجدید نظر تئوریک برشمردیم:

- اتحاد شوروی درک خود از نئیای کنونی را به کلی مورد تجدیدنظر قرار داده است. شوروی دیگر آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری را نه رقیب و دشمن خود که یک «دوست و همکار» تلقی می کند. طرح شعار «خانه مشترک اروپایی» از سوی گاریباچف درحقیقت دعوت به ساختن اروپا بر اساس ارزش های مورد قبول همگان» (حتی یا نظام های سیاسی مختلف) است. به عبارت دیگر از نظر شوروی دو نظام اجتماعی «سرمایه داری آخر قرن بیستم و سوسیالیسم انسانی شده فردا دارای انچهان نقاط مشترک» قابل توجهی می باشند که قادرند زیر سقف «خانه مشترک اروپایی» گردآیند. این درک فاصله گیری آشکار از نظریه اساسی و پایه ای مربوط به نقش تضاد دو نظام اجتماعی در تکامل جامعه معاصر است. بدین ترتیب طراحان سیاست خارجی دیگر - حداقل در عمل - قبول ندارند که «تضاد اصلی و تعیین کننده جامعه معاصر، به مثابه یک مجموعه واحد و تضاد میان نیروهای سوسیالیسم که جسم آن سیستم جهانی و سوسیالیستی است و نیروهای ارتجاعی امپریالیسم» تشکیل می دهد. با این تلقی جدید این تئوری مرکزی که کلید درک خصلت دوران معاصر را باید «در روابط بین نیروهای طبقاتی در محنه بین المللی و گرایش اساسی تکامل روند تاریخی زمان ما جستجو نمود» و اینکه «دوران ما، که ویژگی اساسی آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است» دوران مبارزه میان دو سیستم اجتماعی متضاد، دوران انقلاب های سوسیالیستی و آزاد شدن ملی، دوران نابودی امپریالیسم و فروپاشی سیستم مستعمراتی و بالاخره دورانی است که در آن



داری برای بازسازی اقتصاد این کشور و یا همکاری نزدیک با شرکت های چندملیتی در چارچوب ایدئولوژیک گذشته غیرقابل توجیه بودند و درحقیقت همه «گذشت های ایدئولوژیک» به نفعی از شرایط مشخص کنونی سرچشمه گرفته اند. این تحلیل البته به معنای نادیده گرفتن نقش گاریباچف و همکارانش و یا زیر علامت سنوآل بردن صداقت آنها در مبارزه نیست. اما باید دانست که گاریباچف در چه شرایطی و تحت فشار چه واقعیت هایی سیاست های جدید خود را طراحی کرده است. اگر تا دیروز پیشرفت سوسیالیسم در سطح جهانی و عقب نشینی و حادث شدن بحران های سرمایه داری و زوال پذیر بودن آن شعار روز سیاست خارجی اتحاد شوروی بود، امروز مساله در درون مرزهای این کشور و به گفته خود گاریباچف «انسانی کردن سیمای سوسیالیسم» در اتحاد شوروی حتی با «کسب» در صورت لزوم، برخی ویژگی های جامعه سرمایه داری» است.

واکنش غرب در برابر سیاست نوین

سیاست نوین اتحاد شوروی در عرصه جهانی توازن موجود در سطح جهان را در آخرین دهه قرن بیستم دچار تغییرات عمیقی کرده است. تخفیف قابل ملاحظه تنش میان دو قدرت بزرگ و تلاش مشترک آنها برای حل برخی از معضلات مهم منطقه ای فضای نوینی در سطح جهان به وجود آورده است که در سراسر قرن حاضر سابقه نداشته است. درک سنتی از رقابت میان دو نظام به سرعت در اذهان مردم در حال تغییر است. نظرخواهی های گوناگون در کشورهای غربی نشان می دهند که مردم این کشور دیگر شوروی را به عنوان دشمن و خطر عمده یاد نمی کنند و گاریباچف به یکی از محبوب ترین و با اعتبارترین رهبران سیاسی قرن حاضر تبدیل شده است.

در صورت ادامه این جو بلوک بندی های نظامی به تدریج علت وجودی خود را از دست می دهند و کارشناسان نظامی پیش بینی می کنند که در بودجه نظامی کشورهای بزرگ صنعتی در سال های آینده کاهش اساسی به وجود خواهد آمد، دیگر امروز کسی از جنگ ستارگان که روزگاری محبوبترین برنامه نظامی ریگان و آمریکا به شمار می رفت سخنی نمی گوید. سیاست جدید شوروی در عمل محافلی از کشورهای غربی را که بخوادند برطبل نظامیگری بکوبند، نزد افکار عمومی بی اعتبار می سازد.

از سوی دیگر جو جدید در سطح جهان، نقش سازمان های بین المللی را در حل مسائل افزایش داده است. چرا که این سازمان ها دیگر عرصه برخورد و تضادهای میان کشورهای بزرگ نیستند؛ نمونه انتخابات استقلال نامیبیا، قطعنامه ۵۹۸ مربوط به جنگ ایران و عراق، نقشی که اینک سازمان ملل در جریان حل مسائل کامبوج ایفا می کند و...

کشورهای غربی که ابتدا به طور عمده با دیده تردید به ابتکارات و سیاست نوین گاریباچف می نگریستند، در دو سال اخیر برخورد جدیدی را پیرامون سیاست گاریباچف در پیش گرفته اند. برای غرب عقب نشینی اتحاد شوروی از مواضع اساسی مربوط به سیاست خارجی گذشته که در عمل نوعی «تنازع بقاء» برای سیستم ها به شمار می رفت، موضوع کم اهمیتی نیست. زیرا غرب در سیمای سیاست نوین شوروی، پیروزی سرمایه داری در جامعه بشریت و شکست قطعی سوسیالیسم را می بیند. همچنین باز شدن بازار بزرگ و بکر کشورهای سوسیالیستی و توسعه ناگزیر روابط این کشورها با غرب برای کسب تکنولوژی مدرن و بهبود کیفی و افزایش کمی تولید نمی تواند برای غرب خالی از علاقه باشد. افکار عمومی جهان در سمت در دولت های غربی به اتخاذ یک سیاست جدید با اتحاد شوروی بسیار مؤثر بودند. سیاست تجاوزکارانه آمریکا علیه پاناما به منظور

ملل بازبیشتری راه سوسیالیسم را در پیش می گیرند. این دوران، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهان است. «اعتبار خود را نزد نظریه پردازان شوروی از دست می دهد. گاریباچف در مقاله خود در روزنامه پروادی ۶۶ نوامبر ۸۹ می نویسد: «متأسفانه سوسیالیسم نتوانست نقش رهبری خود در تبدیل ساختار جهانی را به دست آورد و کشورهای صنعتی سرمایه داری توانستند این نقش را به عهده گیرند.»

با انکار مضمون طبقاتی سیاست خارجی، اتحاد شوروی از نقش خود به عنوان نیروی اصلی محرکه «انقلاب جهانی» و رهبر «سه نیروی انقلابی دوران» دست می شوید و مبارزه طبقاتی در کشورهای گوناگون را امر خود آن کشورها تلقی می کند و تأثیر و به نقش عامل بیرونی در این تحولات (از جمله کمک نظامی و...) چون گذشته اعتقاد ندارد. طرح مساله انترناسیونالیسم انسانی به جای پرولتری در ادبیات سیاسی شوروی همین تغییر دیدگاه را توجیه می دهد.

در سیاست حفظ متحدان به هر قیمت حتی با لشکرکشی کاملاً تجدیدنظر شده است و خروج از افغانستان و یا تصمیم اتحاد شوروی برای خروج ۶۲۵ هزار تن از ارتش خود از کلیه کشورهای خارجی طی سالهای آینده در همین راستا قابل درک است. برخورد مثبت شوروی با تحولات زلزله آسای اخیر در اردوگاه سوسیالیستی به اندازه کافی گویاست.

نگرانی رهبران شوروی از مشکلات و تنگناهای عظیم در داخل کشور همواره در سال های اخیر در سمت و سو دادن به همین سیاست تأثیر بسزایی داشته است. گاریباچف خود درباره این رابطه می گوید: «امروز سیاست خارجی ما حتی بیش از پیش از عامل سیاست های داخلی و منافع ما در تمرکز روی فعالیت های سازنده ای که منوجه ترقی کشورمان می باشد، متأثر می گردد. به همین دلیل است که ما به یک صلح پایدار و روابط بین المللی نوین سازنده و قابل پیش بینی نیاز داریم.» کاهش بار هزینه های نظامی و نیز پائین آمدن تعهدات شوروی در مناطق بحرانی جهان به طور مستقیم در خدمت رشد اقتصاد عقب مانده و بحرانی این کشور قرار خواهد گرفت که نگرانی اصلی همه مردم و رهبران کنونی کشور را تشکیل می دهند.

گاریباچف و همکارانش برای حل مشکلات اساسی خود، می بایست جایگاه شوروی در سطح جهان چه در عرصه سیاسی و چه اقتصادی را به کلی دگرگون می کردند. وارد شدن شوروی به مدار بازار جهانی (باتوجه به ناتوانی و محدودیت های روابط اقتصادی کشورهای سوسیالیستی) بادرک پیشین از روابط جهانی، غیر ممکن بود. دعوت از کشورهای سرمایه

تصویب منشور حقوق کودکان در سازمان ملل

پیروزی راست

در برزیل

سراجم پس از يك مبارزه انتخاباتی فشرده، کولار نامزد راست برزیل توانست با کسب ۵۰ درصد آرا لولا نامزد چپ برزیل را شکست دهد و به ریاست جمهوری برزیل انتخاب شود. لولا در جریان دور دوم انتخاباتی توانسته بود به سرعت از فاصله خود با کولار بکاهد و شانه به شانه او پیش رود. با وجود شکست لولا، چپ برزیل با کسب حدود نیمی از آرا در انتخابات توانست قدرت و پتانسیل واقعی چپ را در جامعه به نمایش گذارد. نام لولا که از محبوبترین شخصیت های کشور و رهبر حزب کارگران است، به ویژه از سال های ۷۰ به خاطر سازماندهی اولین اعتصاب بزرگ کارگری علیه دولت نظامی برسر زبان ها افتاد. برزیل با وجود صنایع و کشاورزی پیشرفته دارای بیش از ۱۰۰ میلیون فقیر و ۱۱۰ میلیارد دلار قرض خارجی است و نابرابری در جامعه پیداد می کند. لولا امید بزرگ يك تغییر رادیکال در وضعیت موجود به شمار می رفت.

پیروزی

دمکراسی در شیلی

انتخابات ریاست جمهوری شیلی با پیروزی قطعی تازه اپوزیسیون از حزب دمکرات مسیحی خاتمه یافت. رئیس جمهور جدید شیلی در جریان مبارزه انتخاباتی از حمایت ۱۶ حزب اپوزیسیون از کمونیست ها تا لیبرال ها برخوردار بود و همین یکپارچگی اپوزیسیون ضد دیکتاتوری به مهم ترین عامل پیروزی آنها تبدیل شد.



می شود که نه فقط امریکائی ها بلکه خود شوروی ها هم این قرارداد را از طریق گسترش تولید برخی تسلیحات زیرپا گذاشته بودند. يك نمونه دیگر تحلیل ما (در حقیقت تقلید ما) در توجیه حوادثی مانند سرکوب بهار پراگ، حوادث مجارستان ۵۶ و یا فرستادن ارتش سرخ به افغانستان و قلعه کردن آنها در چارچوب مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی و وظیفه انترناسیونالیستی است. در حالی که امروز خود شوروی ها و یا دیگر کشورهای سوسیالیستی این اقدامات و ابتکارات «انترناسیونالیستی» را به طور رسمی محکوم می کنند.

همه این حوادث تلخ برای ما درس های بزرگی دربر دارند. کمونیست ها باید با مغز خود براساس منافع مردم میهن خود و همه بشریت در باره سیاست های خارجی کشورهای دیگر به داوری بنشینند. ما به سیاست های خارجی گارباچف، آنجا که به سود منافع بشریت، پیشرفت صلح، محدود شدن تولید سلاح های اتمی و عدم دخالت در امور کشورهای دیگر مربوط می شود، با علاقه و احترام می نگریم و هر جا که آن را مغایر با ارزش های شناخته شده خودمان یافتیم، از آن انتقاد می کنیم. انتقاد ما از سیاست خارجی اتحاد شوروی در برخورد با جمهوری اسلامی و برقراری روابط بسیار دوستانه با آن و چشم بر چنایات آنها بستن در این چارچوب می گنجد. ما طرفدار آن سیاست خارجی هستیم که در آن نه تنها مبارزه برای صلح، تحدید سلاح های نظامی و حفظ محیط زیست بلکه مهم تر از آنها ارزش های شناخته شده بشری و

سراجم بعد از ده سال کار و تلاش، قرارداد حقوق بین المللی کودکان روز ۲۵ نوامبر ۸۹ به تصویب جلسه عمومی سازمان ملل متحد رسید. در جریان ۴۴ جلسه عمومی هریک از مواد منشور را مورد بحث و بررسی قرار دادند و نتیجه توافق میان همه گرایشات فرهنگی و مذهبی را به تصویب رساندند. البته هنوز اجرای تمام این مواد به وسیله دولت ها حتمی نیست. اساس این منشور اصول پایه ای به شمار می رود که اجازه می دهد تحولی در وضعیت کودکان جهان به وجود آید. مسلماً ده سال برای تصویب این مواد مدت زیادی بود ولی بدین وسیله صدها میلیون کودک در سراسر جهان صاحب مجموعه ای از ابتدائی ترین قوانین می گردند.

منشور حقوق کودک از ۴۵ ماده تشکیل شده است که کودک را تعریف می کند و از حقوق اساسی او در زندگی دفاع می کند. در این مواد از آزادی اندیشه، اظهار نظر، مذهب، تشکیل انجمن کودکان دفاع می کند و امنیت کودکان و حمایت از آنها علیه استثمار اجتماعی، اقتصادی و در برابر «تجاوزات فیزیکی یا روانی» را مورد تاکید قرار می دهد.

کشورهای مسلمان مخالفت خود را در مورد آزادی مذهب به وسیله کودکان پنهان نکردند. به نظر ما این گام سازمان ملل در جهت تأمین حقوق کودکان بسیار جدی است. هر روز ۴۰۰۰۰ کودک از بیماری می میرند در حالی که علیه همین امراض واکسن مؤثر وجود دارد... میلیون ها کودک از امکان آموزش و بهداشت محرومند و حتی

تعمیل سیاست خود بر این کشور کوچک یکبار دیگر نشان داد که در برداشت امریکا به عنوان «ابر قدرت» هنوز درک ژاندارمی جهان و حفظ منافع خود به هر قیمت، عنصر تعیین کننده به شمار می رود. يك سیاست خارجی دمکراتیک و متکی بر ارزش های انسانی فراگیر مبتنی بر احترام به حقوق بشر و حاکمیت ملت ها از سوی شوروی می تواند به انزوائی سیاسی امریکا و محکومیت آن در افکار عمومی جهانیان بینجامد. در واقع سیاست گارباچف از این جنبه برای کشورهای تلخیر امریکا دست و پاگیر و در سراسر آفرین خواهد بود.

کمونیست ها در برابر سیاست نوین

برخورد نیروهای چپ به سیاست های گارباچف در سطح جهان چه باید باشد؟ به نظر می رسد در این عرصه نیز -مانند بسیاری از عرصه های دیگر- تجربه های تلخ گذشته عناصر لازم را برای يك تجدیدنظر قطعی در نحوه برخورد ما با سیاست های اتحاد شوروی و اصولاً هر کشور دیگری در اختیار ما می گذارند. مثلاً در گذشته همواره ما تبلیغ می کردیم که سیاست خارجی اتحاد شوروی در جهت تنش زدایی است و اگر بحرانی در سطح بین المللی وجود دارد، نتیجه سیاست های امپریالیسم است. در حالی که امروز رهبران طراز اول شوروی مرتباً از سیاست های ماجراجویانه و تنش گرایانه دوران برونژف سخن به میان می آورند. نمونه دیگر قرارداد محدود کردن تولید سلاح های اتمی (معروف به سانت ۲) است که میان امریکا و شوروی امضا شده بود. امروز معلوم

از جمله دمکراسی و حقوق بشر به مثابه پایه و ستون به شمار آیند. خلع سلاح و صلح یقیناً مسائل همه بشریت هستند اما نباید فراموش کرد که برای آن دهقان قحطی زده اتیوپی و یا زندانی سیاسی ایرانی و شهروند سیاهپوست آفریقای جنوبی مسئله تعیین کننده نان، آزادی سیاسی و یا رفع تبعیض نژادی است. ما به آن سیاست خارجی مترقی و انسانی می گوئیم که در رابطه خود با بقیه کشورها چشمان خود را بر اعمال و سیاست های داخلی دولت آن کشور نبندد و فقط برپایه منافع سیاسی و یا اقتصادی خود عمل نکند. اگر قرار است «ارزش های جهانی بشری» وجود داشته باشد، فقط در این محدوده قابل درک است.

از این روست که برخورد ما با سیاست خارجی اتحاد شوروی برخورد کلی «همه چیز خوب» و یا «همه چیز بده» نخواهد بود. ما در هر مورد با توجه به همخوانی آن با رئوس يك سیاست خارجی انسانی و مترقی تحلیل مستقل خودمان را باید ارائه کنیم.

نکته آخر اینکه باید به تجدیدنظرات تئوریک در سیاست خارجی شوروی نیز با دید انتقادی برخورد کرد. آنچه مسلم است، این است که تلقی امروز اتحاد شوروی برپایه وضعیت داخلی و منافع آن کشور و نیازش به نوع جدیدی از رابطه با جهان خارج استوار است. کوشش این نوشته، در عرصه تئوریک فقط متوجه باز کردن این مسأله از دیدگاه نظریه پردازان اتحاد شوروی است و تلاش شده است از موضعگیری و ارزش گذاری خودداری شود.

نگاهی به حزب کمونیست ایتالیا

همسازی با دنیای نوین

حزب کمونیست ایتالیا یکی از بزرگترین احزاب کمونیست جهان هیجدهمین کنگره خود را از ۱۸ تا ۲۲ مارس ۱۹۸۹ در رم برگزار کرد. این کنگره بحث هادی را در جنبش چپ و در مطبوعات بزرگ جهان برانگیخت. آنچه در پی می آید ترجمه کوتاه شده تحلیلی است از «ژیلبرت واسرمان» که خود در این کنگره شرکت داشت. ترجمه این نوع بررسی ها از آن جهت واجد اهمیت است که مسایل، تجارب و تحولات ناگزیر در جنبش چپ را در دنیای معاصر برای غنی کردن دیدگاهها و ارزش یابی راه حل ها در اختیار جستجوگران قرار می دهد. این مقاله پیش از انتخابات پارلمان فرانسه، انتخابات پارلمان اروپا و رویدادهای چین و روند تحولات دمکراتیک در کشورهای سوسیالیستی و نیز تغییر نام حزب کمونیست ایتالیا نگاشته شده است. مقاله زیر که دیدگاه یک مارکسیست فرانسوی را منعکس می کند، گاه گریزی هم به شرایط کمونیست های فرانسه می زند.

شگفت آنکه بحثی که در فرانسه درباره حزب کمونیست ایتالیا جریان دارد، به زحمت خود را از کلیشه سازیها و افکار پیش داورانه می رهاند. حزب سوسیالیست برای پذیرفتن آن در خانواده بزرگ سوسیال دمکرات ها اغوش می گشاید. چپ افراطی طیف معمول با عنوان کردن برخی تهمت های رایج با نظر شک و ظن به آن نگاه می کند.

حزب کمونیست فرانسه بی اعتنا به آن خود را در دشواری های انتخاباتی سرگرم نگاه داشته است و در این میان کمونیست های نوجو، نوساز یا منتقد هستند که تمایل شدیدی به تحقق اندیشه های دورپردازانه خود دارند و حزب کمونیست ایتالیا را به مثابه حزبی که برای فرانسه نمونه آن را آرزو می کنند، جلوه گر می سازند. من که خود را متعلق به این گروه می دانم، پس از شرکت در هیجدهمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا، تلاش دارم همزمان خونسرد و علاقمند نگاهی به آن بیفکنیم. خونسرد به خاطر اینکه مدتهاست این حزب خود را از تمثال های مقدس وارهائیده و علاقمند به خاطر اینکه این حزب در جستجوی سنتز نوین سیاسی و تبیین و تعریف دوباره هویت خاص خویش است.

این حزب مسائلی را مطرح می کند که مستقیماً به ما مربوط می شود و در ارزیابی آن را تا درجه سوسیال دمکراتیزه کردن معمول تزل نمی دهد. زیرا هنگامی که تحول یک نیروی سیاسی بررسی می شود، بهتر است ظرفیت نوسازی آن، نزدیکی به مسائل اساسی، کیفیت پیشنهادات و استعداد به فرجام رسانیدن آنها و آرسی شود، نه اینکه با یکبار بررسی الگویی بدست آمده برای همیشه به پایگانی سیاست سنتی سپرده شود.

نخستین مسأله ای که شایسته است در ارتباط با حزب کمونیست ایتالیا مطرح گردد، عبارت است از اینکه چرا حزب کمونیست ایتالیا مدتهاست در فرانسه به عنوان مدل یک حزب کمونیست که توان نوسازی دارد، شناخته شده و آخرین کنگره اش را کنگره «حزب جدید کمونیست ایتالیا» نام نهاده است. چونکه نوسازی عبارت «کمونیست اروپائی» حقیقتاً نوسازی یک عبارت نبود. در واقع ما با در تغییر که ارزش آن کمتر از تغییر طبیعت متفاوت

نیست سروکار داریم. گذار از تغییر نخست به تفسیر دوم نباید ناکامی های انتخاباتی سه سال اخیر، بلکه برپایه مجموع مسائلی که این واگشت ها مظهر آن است، توضیح داده می شود.

تغییر نخست که حزب کمونیست ایتالیا از سال ۱۹۵۶ به استقبال آن شتافت، عبارت از بریدن از استالینیزم بود. این تغییر که در حزب کمونیست فرانسه با تأخیر صورت گرفت کاملاً به جا و مؤثر بود و از میانه دهه ۷۰ در اوج این تغییر فاز «کمونیست اروپائی» نام گرفت. این

«کمونیسم اروپائی» جای مرکزی معینی را در روند منتهی به سوسیالیسم و در خور جامعه سوسیالیستی، به دمکراسی وا گذاشت. تناقض در این جاست که حتی اگر تصور شود که این اصطلاح یک راه اروپائی را نشان می دهد، استراتژی مورد بررسی برای حزب کمونیست ایتالیا جزئاً و برای حزب کمونیست فرانسه کلاً یک راه ملی است. در زمینه طرز کار حزب، مسأله عبارت از دمکراتیزه کردن سانترالیسم دمکراتیک بود. اما حزب کمونیست ایتالیا با نرمش و حزب کمونیست فرانسه بدون نرمش در این چارچوب باقی ماند. البته، این فاز کمونیسم اروپائی که با مقابله شدید شوروی ها روبرو شد، نباید با سیاست های اعلام شده مقطعی این احزاب چون سازش تاریخی، حتی اتحاد ملی در ایتالیا و برنامه مشترک در فرانسه اشتباه شود.

همه این سیاست ها با ناکامی روبرو شدند. با اینهمه حزب کمونیست ایتالیا چون در نوسازی اولیه خود پی گیر بود، توانست تا میانه دهه ۸۰ به مثابه نیروی مسلط زندگی سیاسی ایتالیا باقی بماند، اما حزب کمونیست فرانسه دوباره در جاده برژنفیسم گام نهاد، با این ضربه از دست دادن نفوذش را تسریع کرد. ما وضعیت خود را گسست ساده از زمان ارزیابی می کنیم. چون بلافاصله پس از اوج سال ۱۹۸۴ که هیجان توده ای بعد از مرگ آفریکو پرلینگوئر دبیرکل حزب موجب آن بود، حزب کمونیست ایتالیا با این که نسبت به حزب کمونیست فرانسه میزبان بیشتری برخوردار بود، راه گزیده اش را دنبال کرد. با اینهمه، واگشت های موازی و متفاوت

دو حزب، هر قدر به لحاظ وضعیت شباهت کمی دارند، همزمان محصول دلایل مختلف و علت مشترکی هستند و آن به تأیید میخائیل گارباچف شکست قطعی تاریخی کمونیسم به شیوه قدیم، و عدم توانائی آن حتی در صورت مدرنیزه شدن در پاسخ به مسائل عصرماست. یک حزب کمونیست در ایتالیا که خود را به نخستین نوسازی قانع سازد، با دو ناتوانی روبرو خواهد بود: ناتوانی در ایجاد اعتماد نسبت به دورنمای سیاسی در کشور و تأمین مشارکت خود در قدرت و ناتوانی در مفهوم جدید دادن به مبارزه برای سوسیالیسم.

کنگره قبلی که در فلورانس برگزار شد، ظرفیت خود را در ابراز این ناتوانی آشکارا نشان داد. اما هیجدهمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا منعقد در رم با کسب ظرفیت لازم وظیفه نوسازی را برعهده گرفت. از آن زمان نوره گشوده شده است:

راه نخست که از سال ها پیش توسط رجالی چون «جیورجیونا پولیتانو» و به عبارت دیگر توسط جریان های معروف به راست در حزب کمونیست ایتالیا پیشنهاد گردیده، اساساً بر سیاست نهادهای تکیه دارد. طبق این دیدگاه، حزب کمونیست ایتالیا موظف است خود را برای دیگر نیروهای سیاسی قابل پذیرش کند. و درحقیقت، بر این اساس، ویژگیهایش را که وسیله پیوند او با جریان انقلابی است، از دست بدهد و نقش قدرت «دولتی» در ایتالیا و شریک نهادیش در اروپا را ترجیح دهد و در یک کلام خود را به مثابه جناح نوحه سوسیال دمکراسی ایتالیا تثبیت کند. راه دیگر که به چپ تعلق دارد، در آغاز توسط دوستان «پیترووانیکراو» پیشنهاد شد. البته این چپ را نباید با چپ «سنت گراهی» طرفدار «آرماندو کوسوتا» اشتباه کرد. این راه جوینده اصول جدید رادیکال متکی بر جنبش های اجتماعی است و به مسائلی چون محیط زیست، پاسیفیسم، فمینیسم، جهان سوم گرایی و مبارزات کارگران خودمیدر توجه دارد. آشیل اوکیتو با درپیش گرفتن سیاست نرمش برای سنتز دشوار این راه تلاش به عمل آورد و توانست موفقیت هائی نصیب خود سازد. اما این

دگرگونی به عنوان يك روند طولانی تاریخی در گرو صداقت است. لذا حجت قرار دادن مرکزبودن طبقه کارگر بنابه درك سنتی آن قابل بحث نیست. این ارزیابی که تضاد سرمایه-کار بدون ازمیان رفتن و فراتر از آن دیگر اجباراً مبتنی هر تفسیری را تشکیل نمی دهد، خود را تحمیل می کند. تردید در وجود سوسیالیسم به مثابه سیستم دولتی، اقتصادی و سیاسی گلوبال و تعریف کمونیسم به عنوان يك حرکت ناگزیر و ممکن از امروز تا رهایی بشریت امری کاملاً مناسب و بجاست. درست بدین خاطر است که به نظر من اصطلاح «فرمیسیم قوی» در مقیاسی مطرح می گردد که طرح جامعه ای را وعده نمی دهد و مدعی اتوپیای جبری کمونیستی نیست.

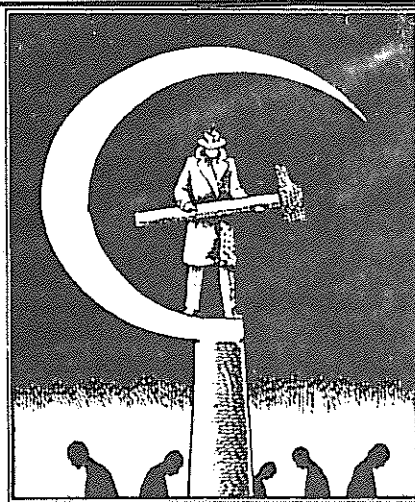
در فرانسه اصطلاح دیگری به هموار کردن راه آغازیده است. این اصطلاح «رنالیسم انقلابی» است که ضمن مشخص کردن روش همه خانواده با روش کمونیست های ایتالیا دورتما را به نحو احسن تعیین می کند. درخاسته این بحث راجع به شجره این فرمول جدید باید بگویم که تروتسکی در بحث پیرامون صلح برست-لیتوفسک آن را به کار برد و لذا اصطلاح یادشده مخلوق ذهن نوجو و یا توسان فرانسه نیست.

کنگره هیجدهم همچنین به عنوان کنگره ترك سوسیالیسم دمکراتیک باقی خواهد ماند. با اینهمه در سال های اخیر این سوسیالیسم قویاً دمکراتیزه شده است. وجود جریان ها کاملاً شناخته شده و در تدارك کنگره، «آرماندو کوسیستای» سنت گرا توانسته است متن آلترناتیوی را عرضه کند که تقریباً ۴ درصد آرا را به دست آورد. در حال حاضر، آنها به مفهوم دیگر، یعنی به مفهوم حزب «راست» یا مفهومی که قانون اکثریت در آن به کار می رود، رسیده اند که طبق آن هرکس می تواند، آنچه را که می خواهد، تا زمانی که می خواهد و درهرجا که می خواهد، ازجمله در محل های حزب ابرازدارد. همچنین مفهوم حزب-جنبش اشکال تجمع اعضا و هواداران را، پیدا می کند که طبق آن هواداران برای تعیین کاندیداها در انتخابات دعوت می شوند.

چنانکه ملاحظه می شود، این سیاست که دور از لنینیسم است، بحران شکل سنتی احزاب را بازتاب می دهد. حزب کمونیست ایتالیا که خود اعتراف دارد که همچون يك سازمان مشبک است، هرسال بسیاری از اعضایش را از دست می دهد. بنابراین، مدرنیزه کردن به معنای افزایش مشارکت حزب در زندگی سیاسی جامعه و دمکراتیزه کردن داخل و خارج حزب است. آیا مجموعه این تدابیر برای پیشرفت حزب کمونیست ایتالیا، که با نگرانی به انتخابات آینده اروپا می نگرند، کافی خواهد بود؟ هیچکس نمی داند. اما جلوگیری از واگشت جدید اکنون به مثابه نخستین کامیابی خط مشی «اکیتو» تلقی می شود. ما موشکافی در آنچه که در سمت گیری حزب کمونیست ایتالیا کمونیستی، غیرکمونیستی و فراکمونیستی است را به مفسران و پاسداران معابد وامی گذاریم.

به هر حال کمونیسم جدید هنوز به دلایل عدیده وجود ندارد. از مسکو، پکن تا رم و درگذر از پاریس، کهنه هنوز جان سختی کرده و کاملاً نمرده است. کودک هنوز در مرحله جنینی است. آیا نوزاد می میرد یا زنده می ماند این یقیناً یکی از پرسامانهای آینده است.

ترجمه از: پ.ک.



کمونیست فرانسه ببندد. بدیهی است که بسیاری چیزها به پویایی قدرت جذب و صحت و اعتبار پیشنهادات این یا آن حزب بستگی دارد.

در سطح اروپا، مسئله هنوز بفرنج تراست. چون حزب کمونیست ایتالیا، بنابراین واقعیت که در گروه نیروهای مؤثر سیاسی نیروی چون او حامل روش نوین کمونیستی وجود ندارد، تمام هم خود را در راه اتحاد ممتاز و سودمند با احزاب بزرگ سوسیال دمکرات در صفوف چپ اروپا به کار می بندد. اگر این سمتگیری در يك حزب پذیرفته شود که نیروهای چپ سیاسی در اروپا وظیفه دارند، اشکال همکاری تنگاتنگ را جستجو کنند، آنگاه بیدرتک بحث و گفتگو به نحو مطلوب جوانه می زند. آیا قبول اتحاد باید به معنای تعهد در قبال مواضع مسلط در این احزاب باشد؟ یا به عکس چپ اروپا که هیچکس ضرورت آن را نمی نداند، نباید جایی برای تنوع باشد و جنبش های اجتماعی در قاره کهن را تغذیه کند. هیچکس نمی تواند بگوید که کنگره هیجدهم در این باره پاسخ روشن و قانع کننده داده است. آنها حتی دقیقاً از بحث پیرامون آن حذر کرده اند. مساله عبارت از پیوستن به گروه سوسیال دمکرات پارلمان اروپا و یا پیوستن به انترناسیونال سوسیالیستی نبود. بدون شك دلیل آن فقدان توافق در این موضوعات بود، زیرا اپوزیسیون کنونی حزب سوسیالیست ایتالیا درپاره این درونماها همه چیز را بیان نکرده است. همچنین دلیل آن عدم تدارك قبلی و گاه شتابزدگی سیاسی برای دادن تضمین ها در وقت انتخابات بود. بنابراین، هیچکس به متن و یا گفته هائی برنمی خورد که حزب کمونیست ایتالیا در آنها تمایلش را در تبدیل به يك حزب سوسیال دمکرات ابراز کرده باشد. درعوض پیدا کردن تعریفی در آنها که «حزب جدید» را به عنوان فرمیسیم معرفی می کند، لشوار نیست. متن طعنهام مصوب، کمونیسم جدید را «فرمیسیم قوی» تعریف می کند. صفتی که مخصوصاً انتقاد ضمنی از صفت رفرم حزب سوسیالیست ایتالیا را در خود نهفته دارد. اگر درست توجه شود می بینیم که اعضای کنگره به وضوح توضیح داده اند که نیروهای سیاسی امروز باید به کیفیت پیشنهادات خود و ظرفیتشان در کامیاب گردانیدن رفرم هائی که جامعه را تغییر می دهند، معتقد باشند و تنها به اعلام وفاداریشان به فرمول های انقلابی بسنده نکنند.

حال این نکته باقی می ماند که آنها از چه نوع تغییری در جامعه صحبت می کنند. درك این

موفقیت را باید مدیون شور و حرارت کنگره برای تزه های چپ دانست.

به روشنی ملاحظه می شود که بومین نوسازی از دگرگونی کامل مجموعه مسایل سرچشمه می گیرد. مساله جهانی بودن، پیوستگی فزاینده متقابل در زمینه هر مساله حاد بشریت در روابط کشورها در مرکز اقدام حزب کمونیست جدید ایتالیا قرار دارد. از دید رهبران این حزب جستجوی پاسخ های ملی و حتی جستجوی هر راه ملی برای رسیدن به سوسیالیسم بیهوده است. بر این مبناست که از آن پس مسائلی چون محیط زیست، روابط شمال-جنوب، مفهوم شیوه رشد و خلع سلاح موضوعات مهم بحث و گفتگو را تشکیل می دهد. در قطب دیگر یعنی پس از مساله جهان، موضوع اصلی کمونیسم جدید فرداست. نتیجه آنکه، تکیه مقدم بر جنبش زنان نه تنها به معنای توجه به تفاوت جنسی، بلکه همچنین پیروزی فردیت و شهروندی در همه فعالیت های اجتماعی است. پس در این میان مبارزات طبقاتی چه می شود؟ از این مبارزات به هیچ وجه تخطی نشده است؛ بلکه به عکس به عقیده ما این مبارزات باید دید جدید اعتلاء پیدا کرده اند.

درست است که کنگره رم مبارزات اجتماعی مثلاً در فیات را انعکاس داد، چونکه ایتالیا هیچ اطلاعی از آن نداشت. اما معلوم نیست چه چیز این اقدام می بایست بدانگونه که مفسران فرانسه آن را ناقص ابراز کرده اند، به عنوان پیوستن به سوسیال دمکراسی وانمود شود. این مقدمات به آسانی می تواند به مقدمات رادیکال شدن جدید کمونیستی تبدیل شود، چنانکه گلودیا مانسینا طی مقاله ای بدان اشاره کرده است. واقعیت این است که حزب سوسیال دمکرات جمهوری فدرال آلمان نیز برخی از این موضوعات را بسط می دهد که این دلیل قطعی برای تغییر هویتشان نیست.

مساله مهم عبارت از پیوند دادن روش جدید با چهره نهادی سیاست حزب کمونیست ایتالیا است.

در سطح کشور، کنگره به قدرت رسیدن نوعی اتحاد چپ در ایتالیا و گسستن همیشگی از مفاهیم سازش تاریخی را به عنوان آلترناتیو دولت دمکراسی مسیحی هدف خود اعلام داشت. البته، همه گفتگوها از اینجا آغاز می گردند. زیرا حزب سوسیالیست ایتالیا هرگز نظر خود را در تفرق چنین دورنمائی پنهان نکرده است و تنها زمانی به چنین آلترناتیوی تن می دهد که برتری خود را بر چپ ایتالیا تأمین کرده باشد. آیا برای برداشتن این مانع باید با کاستن از ویژگی و عدول از چاه طلایی ها به حزب سوسیالیست نشان داد که هیچ واهمه ای ندارد از این که حتی اگر دو حزب بتوانند خیلی خوب از عهد برآیند، تنها یکی عهد دار این وظیفه شود و یا به عکس ما باید بیش از همیشه اصلیت کمونیستی را منتها براساس هویت جدید کمونیستی مورد تأکید قراردهیم و یا ایجاد اعتماد در جامعه ایتالیا نسبت به آلترناتیو چپ آن را به حزب سوسیالیست تحمیل کنیم؟

سنتز اشیل اوکیتو که به فاز کنونی اختصاص دارد، اتحاد را همچون يك مبارزه ارزیابی می کند، پس آنکه برای مدت بسیار طولانی فروش یکی کردن دو حزب را مسدود کند. در چنین صورتی آیا این خطر حزب کمونیست ایتالیا را تهدید نمی کند که درها به روی او بسته شود، همانطور که فرانساو میتران توانست در فرانسه آن را به روی حزب

نگاهی به تحولات جمهوری دمکراتیک آلمان

از انقلاب اکتبر تا انقلاب نوامبر

با عمیق تر شدن تحولات دمکراتیک در مجارستان، برای اولین بار دولت این کشور در آوریل ۱۹۸۹ مرزهای خود را گشود و سیم خاردار که وظیفه حراست از این سیستم را در مقابل دشمنان داخلی و خارجی به عهده داشتند به زباله دان تاریخ انداخت.

بسیاری از مردم مجارستان و نیروهای سیاسی اهمیت این واقعه را در آن زمان درنیافتند و آن را یک امر داخلی در یک کشور سوسیالیستی ارزیابی کردند، اما دیری نپائید که این عمل تأثیر واقعی خود را در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی دیگر و به خصوص در آلمان دمکراتیک، آشکار نمود. این واقعه مصداق بود با نوحاده مهم دیگر که در ظاهر باهم هیچ ارتباطی نداشتند، اما در واقع دوروی یک سکه، یعنی هر دو چهره واقعی رژیم را نشان می دادند. یکی تبلیغات کرکننده رژیم در مورد «نتایج درخشان» انتخابات به اصطلاح آزاد در آلمان دمکراتیک، آن هم با رقمی نجومی یعنی ۹۸/۸۵ درصد آراء، و دیگری توجیه و تمسین به اصطلاح «پیروزی انقلاب بر ضد انقلاب» در چین، که در واقع چیزی نبود مگر قتل عام آزادیخواهان.

پس از چندی یعنی در ماه اوت، فرار از کشور با استفاده از هر امکاتی شدت گرفت. سفارتخانه ها و نمایندگی های سیاسی کشورهای مختلف در برلن شرقی، بوداپست، پراگ، ورشو، تبدیل شدند به ایستگاه عبور به غرب برای هزاران نفر از شهروندان آلمان دمکراتیک.

در کشور آرام آرام صدای اعتراض مردم به نادیده گرفتن حقوق دمکراتیکشان و اعلام نارضایتی از وضع موجود ملنین انداز می شود. ولی طبق معمول حزب و رهبری آن هیچ گوش شنوایی برای شنیدن این اعتراضات ندارند. در عرض اویش هونکو در سخنرانی خود در مقابل کارگران در ۱۶ اوت ادعا می کند که «هیچ گاو و خری نمی تواند سد راه سوسیالیسم ما شود» و یا در ارگان حزب گمناخانه اعلام می شود که هیچ کس حتی قطره اشکی برای فراریان نخواهد ریخت. ارگان های تبلیغاتی حزب با وقاحت همه این اتفاقات را محصول تبلیغات غرب و توطئه های آن قلمداد می کنند و خود این تبلیغات در بین مردم اعتراضات جدیدی برمی انگیزد. در همین ماه اوت اولین دولت غیرکمونستی در یک کشور سوسیالیستی یعنی لهستان تشکیل می شود و خود این رویداد به نیروهای اپوزیسیون و ترقیخواه نیروی تازه ای می بخشد. با رادیکال شدن تحولات در شوروی، مجارستان و لهستان، طغیان علیه قالب های کهنه استالینی، حزب باتمام قوا به مقابله برمی خیزد. موضعگیری ها و به خصوص جلوگیری از توزیع نشریات روز به روز بیشتر حزب را در میان متحدین دیروز خود منزوی می کند. در اوائل ماه سپتامبر در شهرهای مختلف و به خصوص لایپزیک اعتراضات مردم با گردهمایی

در کلیسا به عنوان مکانی برای تبادل نظر و سپس تظاهرات شکل می گیرد. در این دوران اکثریت تظاهرکنندگان خواهان خروج از کشور هستند و تنها یک اقلیت ناچیز خواهان رفوم و دمکراتیزه کردن جامعه می باشند. در این ماه سازمانهای مختلف با یاری مردم و روشنفکران و هنرمندان تشکیل می شود که بلافاصله مورد پشتیبانی تقریباً تمام اقشار جامعه قرار می گیرند. در چهارم سپتامبر «سازمان تلاش برای صلح و حقوق بشر» فعالیت خود را در شهرهای مختلف گسترش داد و هفته بعد در جلسه ای با شرکت بسیاری از نیروهای پیشرو سازمان «نویس فوروم Neues Forum» پایه گذاری شد. اعضای تشکیل دهنده این سازمان عمدتاً از نیروهای سیاسی چپ و دمکراتی هستند که در این چندساله در عرصه آزادی های دمکراتیک، محیط زیست و جنبش ضدچنگ فعال بوده و خواهان رفوم در کشور و ایجاد یک سوسیالیسم دمکراتیک با چهره ای انسانی هستند. بسیاری از سخنگویان این سازمان از حزب کناره گیری کرده و مدت ها مورد غضب دستگاه سرکوب حزبی بوده اند.

باصدور اجازه خروج برای هزاران نفر از مردم آلمان دمکراتیک از سوی مجارستان، روابط دو کشور به سردی می گراید و پس از مدت کوتاهی سیل فراریان با دامنه بیشتری سرازیر می شود.

در این فاصله در شهر لایپزیک پس از ۲۵ سال اولین تظاهرات با شرکت صدها هزار نفر برگزار می شود و نکته پراهمیت در این تظاهرات اندک بودن افراد خواهان خروج از کشور است. در این تظاهرات خواسته های مردم مبتنی بر استقرار دمکراسی و به رسمیت شناختن سازمانهای اپوزیسیون و پیش از همه سازمان «نویس فوروم»، در همه کشور ملنین انداز می شود و انعکاس آن در رسانه های گروهی غرب دولت آلمان دمکراتیک را با مشکلات جدی مواجه می سازد.

با موضعگیری رسمی دولت به مناسبت کشتار مردم در چین و شادی به خاطر «پیروزی سوسیالیسم بر ضد انقلاب» و فشار روزافزون نیروهای امنیتی بر رسانه های گروهی و سازمان های سیاسی، تعداد فراریان روبه افزایش می گذارد و هم زمان تظاهرات مردم هم در شهرهای مختلف هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی بالا می گیرد. رژیم سعی می کند با مانورهای مختلف از ایراد فشار گرفته تا عقب نشینی های موضعی، جشن های چهلیمین سال تأسیس آلمان دمکراتیک را به یک حربه تبلیغاتی برای آرایش چهره رژیم تبدیل کند، ولی نقشه رژیم با تظاهرات روزافزون مردم در همه شهرها و به خصوص هیجان مردم در استقبال از گروباچف و سخنرانی او نقش برآب می شود.

زیر فشار سهمگین مردم در خیابان ها در حزب حاکم اولین نشانه های بحران بروز می کند و این بحران پیش از هرچیز دواشر فشار بدنه حزب و

اعضای ساده حزب در کارخانه ها و در میان مردم و تأثیرپذیری آنها از جنبش مردم صورت می گیرد که با موضعگیری های اعتراضی به سیاست های حزب در مورد وقایع کشور و پشت کردن به مردم در اشکال مختلف بروز می کند و موجب سردرگمی بیشتر در رهبری می شود. اختلافات داخلی حزب شدت می گیرد که بارزترین آن اختلاف نظر در برخورد با ناآرامی ها و شیوه مقابله با آن است. روش سرکوب قلدرانه در حزب با شکست روبرو می شود و سیاست تحمل مخالفین وسیعی در تماس با آنها روز به روز طرفداران بیشتری در رهبری حزب پیدا می کند. با گذشت زمان نیروهای اپوزیسیون هرچه بیشتر بسیج می شوند و کم کم از حالت دفاعی خارج شده و خواسته های مشخص خود را از طرف رسانه های داخلی و خارجی مطرح می کنند که از آنجمله، انتخابات آزاد زیر نظر سازمان ملل متحد و آزادی رسانه های گروهی می باشد.

این تحولات با تظاهرات ۱۲۰ هزار نفری لایپزیک در شانزدهم اکتبر وارد مرحله جدیدی می شود و دو روز بعد آرایش هونگر رهبر حزب سقوط می کند و به همراه او عده ای دیگر از استالینیست های دواتشه از هیات سیاسی کنار گذاشته می شوند. در هیات سیاسی ایگون کونتنس یار باوفای هونگر و از مسئولین اصلی تقلب در انتخابات و از مسئولین اصلی «سازمان امنیت» با همدستی یارانش با یک شبه کوبتا قدرت را به دست می گیرند و سعی می کنند با حفظ دستگاه حزبی و سوارشدن بر تحولات جلوی رادیکالیزه شدن انقلاب را بگیرند. در این دوران کونتنس بست به اصلاحاتی می زند و به طور میستامتیک سعی می کند که با کلیسا و سازمان های متحد یا حزب در جبهه ملی یعنی حزب لیبرال، حزب دهقانان و حزب ملی تماس های سیاسی برقرار کند ولی از همان ابتدا با عدم اعتماد مردم روبرو می شود و از همه مهم تر مقاومت در درون حزب بر علیه او و یارانش در رهبری شدت بیشتری می گیرد. نیروهای رادیکال در داخل حزب بست به اقدامات وسیعی می زنند و در دستگاه حزبی زلزله می افتد. استعفاها و کناره گیری های مسئولین حزبی شهرهای مختلف رهبری حزب را دچار سردرگمی می کند. در این میان اولین تظاهرات اعضای حزب بر علیه ناپسامانی های حزب به صورت خودجوش صورت می گیرد. اپوزیسیون و در درجه اول هنرمندان و نویسندگان نامدار ابتکار عمل را به دست می گیرند و مردم را به یک تظاهرات عمومی در شهر برلن برای ۴ نوامبر فرا می خوانند. این تظاهرات با استقبال عظیم مردم روبرو می شود و در «الکساندر پلاتس» بیش از نیم میلیون جمعیت، اصلاحات بنیادین در جامعه، دفاع از سوسیالیسمی با چهره انسانی و دمکراتیک و مهم تر از همه تلاش برای ساختن یک آلترواتیو سوسیالیستی در مقابل آلمان را طلب

نشده خود رسماً پرچمدار تحولات نوین شود. در سطح جهانی هم بالاخره آخرین سدهای جنگ سرد میان شرق و غرب در هم شکسته شد و می توان اهمیت ملاقات اخیر بوش و گارباچف را در این چارچوب ارزیابی کرد.

اما نباید از نظر دور داشت که اصولاً شرایط جدید جهانی به نفع رشد و پیروزی تفکر نوین به خصوص در اروپای شرقی است رشد و پیروزی انقلاب نوامبر بدون در نظر گرفتن آن شرایط جهانی مساعد و به خصوص نقش مثبت شوروی در تکوین و توسعه آن امری محال جلوه می کند:

پس از فرو ریختن دیوار و گسترش جنبش اعتراضی، مقابله اعضای حزب با رهبری وارد مرحله سرنوشت سازی می شود و سرانجام در ۲ دسامبر تمام کمیته مرکزی و هیات سیاسی برکنار می شوند و یک هیات بازرسی جوان از تحول طلبان حزبی تا تشکیل کنگره زمام امور حزب را به دست می گیرد و چندی بعد ایگون کرتس از تمام مسئولیت های حزبی و دولتی برکنار می شود و به چهره های سرشناسی نظیر هونکر و میلکه (رئیس سازمان امنیت) می پیوندند. تنی چندم تحت تعقیب قانونی قرار می گیرند. پس از مدت کوتاهی حزب کنگره فوق العاده خود را تشکیل داد و با یک خانه تکانی رادیکال موفق شد که بختک استالینیسم را از حزب ریشه کن کند و با انتخاب یک رهبری جوان و انقلابی خود را برای مبارزه نشوار آینده آماده سازد. حزب در این دوران ۲ وظیفه در پیش رو دارد، ۱-حزب را از تلاشش کامل نجات دهد. ۲-اعتماد مردم را دوباره جلب کند. ۳-با تحولات انقلابی خود را منطبق کند و در صورت امکان به یکی از پرچمداران این تحولات دمکراتیک و انقلابی تبدیل شود.

در این کنگره گیزی یکی از پیگیرترین رهبران دمکرات در حزب با به دست گرفتن چاروی بزرگی به صورت سنبلیک طرد همه فسیل های حزبی و تفکرات آنها را به معرض نمایش گذاشت و چند روز بعد اولین طرح اساسنامه جدید حزب منتشر شد که از برجسته ترین نکات آن حذف اصل «سانترالیسم دمکراتیک» و ضرورت فضای باز برای بینشها و نظرات مختلف سیاسی و اجتماعی عملاً تا سرحد آزادی فراقسیون و احترام به حقوق اقلیت و التزام به الهام از سنت های کمونیستی و سوسیال دمکراسی و روشنگری جامعه است.

با توجه به اوضاع پیچیده محلی و بین المللی و از همه مهم تر وجود دولت آلمان غربی و رشد تفکرات ناسیونالیستی در میان مردم هربوکشور باتوجه به زمینه های تاریخی در آلمان و از طرف دیگر مخالفت دیگر کشورهای اروپا و همچنین آمریکا و شوروی با طرح مساله یکپارچگی دو آلمان، واضاله بر این، مشکلات اقتصادی آینده آلمان دمکراتیک، وضع بغایت بفرنجی را به وجود آورده است که پیش بینی آینده را بسیار مشکل می کند ولی با توجه به پتانسیل نیروهای چپ در آلمان دمکراتیک و اوضاع مساعد جهانی و همچنین همبستگی نیروهای چپ و ضد فاشیسم در سطح جهان و از همه مهم تر در آلمان غربی است که نیروهای سوسیالیستی امید به ایجاد یک جامعه پیشرفته و مدرن، یک جامعه دمکراتیک با معیاری سوسیالیستی و انسانی را دارند.

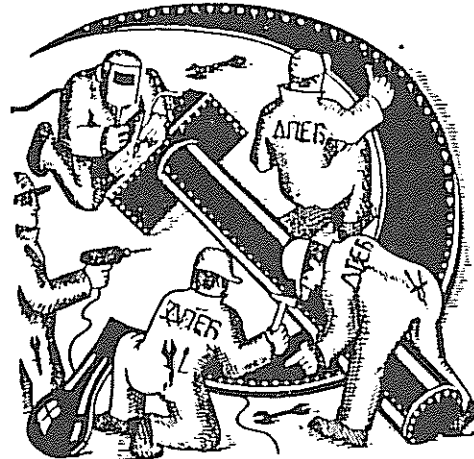
آرمان

باتوجه به برداشت نوینی که اصولاً از انقلاب عرضه می شود، انقلاب نوامبر توجه بسیاری از نیروهای سیاسی و به خصوص چپ را جلب کرده است، زیرا تا کنون توده های انقلابی به صورت انسانهای به ستوه آمده ای در نظر مجسم می شدند که سد قدرت را در هم شکسته اند و مانند سیل بنیان کن از نظام کهن انتقام می گیرند و در راه ناپودی آن به چنان نیروی ویرانگری بدل می شوند که حتی ابتدائی ترین حقوق فردی را بیرحمانه و نابخردانه مورد تهدید قرار می دهند. به همین خاطر در بسیاری از تئوری های انقلابی جابه جا، آشکار و نهان قهر و خشونت به عنوان عنصر انقلابی توجیه و تحسین شده است. تصویر انقلاب به مثابه مجری حکم «تاریخ» به آن هاله ای مقدس، مقدر و اسرارآمیز و دهشت انگیز می بخشد که به خشونت تهرامیز آن نیز مشروعیت می دهد.

این برداشت از انقلاب آنچنان مسلط است که در مواجهه با وقایع آلمان دمکراتیک با همه عظمت جنبش و وسعت شرکت توده های مردم، ما را در بکارگیری واژه انقلاب به تردید می افکند، چرا که به راستی انقلاب هرگز اینچنین باخرد همراه نبوده است.

ریژگی برجسته این انقلاب پرهیز از کاربرد قهرم از طرف انقلابیون و هم از سوی قدرت های حاکم در این کشور است. هنگامی که با فاش شدن فساد و سوء استفاده مالی در دستگاه رهبری اینجا و آنجا تمایل به خشونت با حمله به مؤسسات دولتی بالا گرفت از هرگوشه و کنار مردم به حفظ آرامش دعوت شدند و یا از همه جالب تر آنکه مردم برای جلوگیری از هر ضروری که معمولاً با حرکت تخریبی هر انقلابی همراه است، از هر حرکت اعتصابی خودداری کرده و حتی تظاهرات مکرر خود را همیشه پس از ساعات کار سازمان داده اند.

انقلاب نوامبر بر دیگر کشورهای سوسیالیستی به سرعت تأثیر گذاشت. چندی نگذشت که تحولات در کشور چکسلواکی سرعت بی سابقه ای یافت و در عرض چند هفته حزب کمونیست پس از مقاومت طولانی از اریکه قدرت به زیر کشیده شد و مجبور شد که ادعای خود مبنی بر ابدی بودن حق رهبری جامعه را پس بگیرد و با اپوزیسیون مشترکاً دولت جدید را تشکیل دهد و یا در بلغارستان که حزب کمونیست مجبور است تا دیر



می کنند. در این گردهمائی نویسندهگان سرشناسی چون استفان هایم، کریستا ولف و همچنین مارکوس ولف که از اصلی ترین چهره های رادیکال در داخل حزب است، عزم راسخ اپوزیسیون را برای ادامه مبارزه اعلام می کنند.

درست ۵ روز بعد یعنی در ۹ نوامبر روز موعود فرا می رسد. روزی که سالیان سال میلیون ها انسان در شرق و غرب در انتظار آن بودند، روزی که می بایست یک تفکر ضدانسانی و دکماتیک و محصول جنگ سرد میان شرق و غرب و تجسم آن یعنی دیوار برلن در مقابل عظمت نیروی خلق به زانو درآید و برای همیشه به زباله دان تاریخ فرستاده شود.

پس از یک جلسه فوق العاده کمیته مرکزی، سخنگوی حزب در مصاحبه مطبوعاتی تصمیم حزب را مبنی بر گشودن مرز و به زبان دیگر فروریختن دیوار را به جهانیان اعلام می کند و طی چند ساعت در مقابل چشمان حیرت زده جهانیان اولین گروه از مردم آزادانه بدون کوچکترین مانعی از مرز رد می شوند و لحظاتی بعد بر فراز دیوار برلن مردم غرب و شرق همدیگر را در آغوش می گیرند.

ترسیم واقعی و همه جانبه این لحظات بسیار نشوار است و تنها می توان به اشک شوق هزاران انسان از شرق و غرب اشاره کرد که همدیگر را در آغوش گرفته و پیروزی ایده های انسانی را بر تفکر پوسیده ضد بشری، غیر دمکراتیک و استالینی به همدیگر تبریک می گفتند.

پس از فروریختن دیوار و هجوم میلیونی مردم آلمان دمکراتیک به آلمان غربی تحولات سرعت تازه ای به خود می گیرد و می توان گفت برای اولین بار نیروهای اپوزیسیون دچار بهت و سردرگمی می شوند. این اولین رویداد نه فقط در شرق بلکه بلافاصله در غرب و پیش از همه در آلمان غربی بازتاب گسترده ای می یابد. درست یک روز پس از فروریختن دیوار، در یک تظاهرات بزرگ مردم از شرق و غرب شادی خود را با کف زدن های ممتد برای شهردار سوسیال دمکرات برلن و آلترومپهو و ویلی براونت از چهره های سرشناس جنبش سوسیال دمکراسی، نشان می دهند. و جالب توجه اینکه هنگامی که هلموت کهل به سخنرانی می پردازد با موج تمسخر اعتراضی به شکل سوت زدن صداها شرکت کننده روبرو می شود.

با فروریختن دیوار، انقلاب نوامبر یکی از اصیل ترین خاک ریزها را فتح می کند. انقلاب نوامبر چون سیلی خروشان همه الگوها و تئوری های کهنه را در هم می شکند و دوران جدید تاریخ بشریت آغاز می شود. دورانی که در ۱۷۸۹ با در هم شکستن زندان باستیل و انتشار اعلامیه حقوق بشر نوید آزادی و برابری را به انسان داد و در دنباله آن در ۱۹۱۷ با یورش انقلابیون به کاخ زمستانی و گشودن دروازه آزادی به روی مردمی که زیر سلطه رژیم های استبدادی بودند، و بالاخره ۷۲ سال بعد در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ با فروریختن دیوار وارد مرحله عالیتر خود شد. مرحله ای که پارتیزان مشخصه آن خرد و آگاهی سازندگان آن است، آن هم خردی که نه در اتاق های دربسته و محافل گزیدگان و خبرگان سیاسی بلکه در متن زندگی و در خیابان و در میان خلق جوانه زد و تبدیل به نهادهای سرفراز گشت.

ارباب شریعت در برابر آزادی

چید. پس از انقلاب هم علما بارها به مبارزه با «مفاسد روزنامه ها» برخاستند و از نشر آزادانه افکار جلوگیری کردند. در اینجا تنها به ذکر چند مورد بسنده می کنیم.

یکی از روزنامه های مترقی دوران انقلاب که می توان آن را پیشتان طنز روشنگرانه و پیکارجویانه دانست، ملا نصرالدین بود که به زبان آنری منتشر می شد. این روزنامه در «لغافه خنده و شوخی، انزجار بی حد ملت را از شاه و دستگاه استبدادی وی آشکار می ساخت». در میان مردم و در کوچه و بازار دست به دست می گشت و همه آزادیخواهان اشعار آن را از پیر می کردند و از آنها نیرو می گرفتند. یحیی آرین پور می نویسد: «ملا نصرالدین يك ارگان دمکرات انقلابی بود که جمعی از روشنفکران و ترقیخواهان و ارباب فرهنگ و ادب را در پیرامون خود گرد آورده بود و افکار انقلابی را تبلیغ می کرد... جهان استعمار و استعمار را با رسوم و قوانین ظالمانه آن به باد ریشخند و استهزا می گرفت و با تعصبات و خرافات مذهبی مبارزه می کرد... با نشر هر شماره بر تعداد دشمنان و بدخواهان افزوده می شد و روحانیون در مساجد و منابرناشرین و خوانندگان را لعن و نفرین می کردند و آنان را دشمن اسلام می خوانند و حتی فرושندگان روزنامه را آزار می رساندند». در فتوایی که علمای تبریز دادند و مجتهدین نجف نیز مهر کردند آن را جزو اوراق ضاله شمرده اعلام کردند که «نوشته های این روزنامه کفرآمیز و از شمشیرشمر بدتر است». بدین ترتیب میوزاهلی اکبرصایر سراینده باذوق اشعار اصلی روزنامه تکفیر شد و چلیلی محمدقلی زاده مدیر روزنامه، به ناچار از ایران گریخت.

بدل فارسی این نشریه روزنامه صوراسرافیل بود که باز از ارگانهای مهم انقلابیون به شمار می رفت، و بارها مورد حمله ملایان مرتجع قرار گرفت. از جمله علی اکبر دهخدا در شماره ۴ جمادی الاول ۱۳۲۸ در مقاله ای با امضای «فخر نوشت»: «امروز در تمام وسعت عالم اسلامی ایران يك طلبه، يك عالم و يك فقیه نیست که بتواند اقلأ يك ساعت بدون برداشتن چماق تکفیر... منظم و موافق اصول منطقی صحبت کند. ملایان درست علیه همین مقاله که علیه «تکفیر» نوشته شده بود، غوغا به پا کردند و «چماق تکفیر» برداشتند. دهخدا در شماره بعد روزنامه در مقام پاسخگویی برآمد و نوشت: «دشمنان حق ولوله در شهر انداختند و کوس طعن زدند... بعضی ها حکم و جوب قتل دادند و برخی به انتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن، یعنی توقیف رای دادند.»

دو ماه بعد از این ماجرا سیدحسن کاشانی در روزنامه حیل العتق مقاله ای نوشت که ملایان آن را توهین به روحانیت دانستند و لذا روزنامه را به توقیف و نویسنده را به زندان انداختند. کسروی می نویسد: «ملایان چندان شوریده بودند که کشتن سیدحسن را می خواستند، ولی سپس از خود آنان کسانی به میانجیگری برخاستند و داستان با سه سال حکم زندان به پایان رسید.» در همین سال میوزاحسن هدایت از اعضای فعال و پرشور «انجمن تبریز» به خاطر نوشتن مقاله ای درباره مضرات حجاب زنان تکفیر شد و روزنامه او «صحبت» به تعطیل افتاد.

در سال ۱۳۲۹ در روزنامه مترقی وابسته به جناح دمکراتها (ایران نو و شرق) خشم مجتهدین نجف را برانگیخت. آنها را بی درنگ ممنوع و ناشرین آن ها را کافر خواندند. محمدامین رسول زاده سردبیر «ایران نو» مجبور به فرار از ایران شد.

علما در شهبستانها نفوذی گسترده تر و دستی بازر داشتند. مثلاً در رشت حاجی ملا محمدخامی روزنامه خیرالکلام را تحریم نمود و با حکم تکفیر خود مدیر آن شیخ ابوالقاسم الصبح المتکلمین را به زیر تازیانه و بعد به زندان انداخت.

در مشهد ملك الشعرائی بهار در سال ۱۳۲۲ (۱۳۹۲ شمسی) به خاطر نشر مقالاتی در مخالفت با حجاب در روزنامه «نوبهار» تکفیر شد و به تهران گریخت. خود او در شعری که بدین مناسبت سرود چنین گفت:

دین نیست این که بینی در دست این گروه

کاین مفسده است و این دنیان مفسد تگردند

شرکت روحانیون در انقلاب مشروطیت از جنبه های پیچیده و تناقض آمیز این انقلاب است. درحالیکه بسیاری از ملایان به عنوان مدافعان سنتی کهنه پرستی و نادانی، حامی دستگاه استبداد بودند و علیه انقلاب موضعگیری کردند، عده ای از روحانیون و علما به ویژه در تهران و نجف- به پشتیبانی از جنبش مشروطه خواهی برخاستند و حتی در رأس آن قرار گرفتند. این پدیده غیرعادی هم از آغاز شگفتی ناظران را برانگیخته بود. از جمله ادوارد براون پانایوری نوشت: «ارباب مستند دین و متولیان بقاع که خدمتگزار استبداد بوده اند، رهبر دمکراسی و آزادی شده اند.» روشنفکران و پیروان جنبش روشنگری هم با اینکه از دشمنی ملایان با آزادی و تجددخواهی آگاهی داشتند، اما به خاطر نفوذ کلام آنها در اقشار مردم و به نیت «توده ای کردن» قیام، از پیوستن برخی از آنها به انقلاب استقبال کردند. بدین ترتیب انقلاب از محافل تنگ روشنفکرانه بیرون آمد و به نورتترین لایه های جامعه رخنه پیدا کرد. تاکنون درباره نقش روحانیت در انقلاب مشروطه پژوهشهای گوناگونی صورت گرفته است، در اینجا تلاش می کنیم که این پژوهش ها را در رابطه با موضوع این نوشتار - یعنی برخورد فقها با دگراندیشان- مورد بررسی قرار دهیم و به اختصار جمع بندی کنیم.

مشروطیت، انقلابی بورژوا-دمکراتیک با جنبه های نیرومند استقلال طلبانه و آزادیخواهانه بود. خواست اساسی انقلاب - یعنی استقرار حکومت قانون- قبل از هر چیز بنیادهای حقوقی نظام حکومتی را مورد حمله قرار می داد که مبنای آن هم فقه جعفری بود. از این رو کسروی بر «ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است» تاکید می ورزد و اهمیت به درستی می نویسد: «مشروطیت برپایه نظریه حاکمیت مردم بنا گردیده بود... چنین فلسفه سیاسی با بنیاد احکام شرعی منزل لایتغیر ربانی تعارض ذاتی داشت.»

مرجع بزرگ از همان آغاز جنبش عنوان آزادی یا «حریت» را مغایر اسلام دانستند و نفس قانونگزاری را خلاف دین خواندند. در آستانه انقلاب ملاعلی کئی عالم بزرگ تهران لایحه ای درباره «کلمه قبیحه آزادی» انتشار داد و آزادی را «مخرب دین و دولت» خواند. در مرکز دیگر روحانیت یعنی نجف هم سیدمحمدکاظم یزدی مرجع اعلا شیعه، افکار آزادیخواهانه را «اشاعه کفریات ملحدین که نتیجه حریت موهومه» است دانست و رسماً به سود دربار قاجار موضعگیری نمود. پس از پیشرفت کار مشروطیت و ظهور اولین دستاوردهای مردمی آن، دو عالم بزرگ نجف، آخوندخراسانی و حاجی شیخ مازندرانی - که هر دو از حامیان جدی مشروطیت بودند- نامه اعتراض آمیزی به مجلس نوشتند و در آن هشدار دادند که: «زنداقه عصر به گمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زنداقه و الحاد مغتتم شمرده اند.»

شیخ فضل الله نوری هم که در «اعلمیت» او کسی تردید نداشت به روشنی اعلام نمود: «آزادی تامة و حریت مطلقه از اصل غلط و این سخن در اسلام کلیتاً کفر است... اگر از من می شنوید لفظ آزادی را بردارید که عاقبت این هدف ما را مفتضح خواهد کرد.» و از این شیخ مجتهد - که در برابر مشروطیت، نهاد «مشروعه» را مطرح ساخت- در سراسر ایران ملایان بیشماری پیروی می کردند که همه مشروطه خواهان را «پابی و دهری و طبعی و لامذهب و فاسدالعقیده» می دانستند. این علما در ضدیت با مشروطه چنان سرسخت بودند که در مبارزه با آن نه تنها از دربار قاجار بلکه از سفارت روس هم یاری می گرفتند، و این را دهها سند و مدرک موجود است.

مخالفت با آزادی بیان

یکی از جلوه های بارز آرمان مشروطیت، آزادی بیان بود، که به ویژه با استبداد طبع ملایان ناسازگاری داشت. شیخ نوری در نامه ای به پسرش می نویسد: «يك كلمه در نظامنامه آزادی قلم نكرشد، اينهمه مفاسد روزنامه ها. وای اگر آزادی در عقاید بود.»

پیش از انقلاب، دربار قاجار با رهنمود علما بر آثار و نوشته های آزادیخواهانه و روشنگرانه مهر «اوراق ضاله» می کوبید و آنها را برمی



است که مخالفت با مشروطه مخالفت با امام زمان است و قشون دولت اگر با مشروطه خواهان بجنگند در حکم قشون یزید و ابن زیاد می باشند. همین سیاست فرصت طلبانه را می توان در موضع گیری های حاجی خماسی مجتهد رشت دید که ابراهیم فخرآبی -تاریخ نگار گیلانی- گزارش داده است: هنگامی که محمدعلی شاه به پیگرد و کشتار آزادیخواهان فرمان داده بود، مجتهد رشت بر بالای منبر گفت: «این مشروطه جز فتنه و فساد و ترویج باطل و توهین اسلام نیست. بر قاطبه اهل قیله و اهل اسلام است که در اطمینان ناثره این فتنه مشروطه به جان و مال کوشش نمایند و دین قویم اسلام را از شر این مشروطه آسوده دارند.» همین مجتهد چندماه بعد که مجاهدین به پیروزی رسیدند و تهران را فتح کردند، اعلام نمود: «هرکسی اخلاص کند در امر مشروطه، داخل در جیش یزیدابن معاویه است.» چنین شیوه هایی در رفتار ملایان در شهرستانها نمونه وار است.

روحانیت در کنار مشروطیت

عده ای از روحانیون -که بی شک در اقلیت بودند- با جنبش مشروطه همراهی کردند، و هرچند برخی از آنها به خاطر موقعیت اجتماعی برجسته ای که داشتند حتی به رهبری جنبش هم رسیدند، اما در موضعگیری و برخورد سیاسی همواره به دنبال و یا حتی در برابر آن قرار داشتند. این تعارض را جز به ناهمخوانی منافع آنها با منافع عمومی جنبش نمی توان تعبیر کرد. احمد کسروی می نویسد: «ملایان که به مشروطه درآمد بودند، بسیاری از ایشان (نه همه شان) معنی مشروطه را نمی دانستند و چنین می پنداشتند که چون رشته کارها از دست دربار گرفته شود، یکسره به دست ایشان سپرده خواهد شد.» فریدون آدمیت با بیان مشخص تری می گوید: «روحانیون در قیام عمومی سهم بسیار مهمی داشتند و در تأسیس مشروطیت مؤثر بودند. اما نه به حدی که خویشان پنداشته اند یا تاریخ نویسان مشروطیت تصور کرده اند. ملایان در درجه اول در پی ریاست فائده روحانیت بودند، نه معتقد به نظام پارلمانی ملی و سیاست عقلی.»

انگیزه هایی که روحانیون مشروطه خواه را به مبارزه کشانده بود بیشتر با اهداف یک «نهضت دینی» سازگار است تا آماجهای یک «جنبش ملی». آنها که از گسترش نفوذ بیگانگان غیرمسلمان ناراضی بودند، مبارزه با «کفار اجانب» را تکلیف شرعی خود می شمردند و برآن بودند که یک نظام «مشروطه» برای «حفظ بیضه دین و اعتلای رأیت اسلام» مفید است. پیشرفته ترین آنها اعتقاد داشتند که نظام استبدادی به ضرر منافع «مسلمین» است و اسلام را در برابر غرب تضعیف می کند. در عنصر بنیادین انقلاب یعنی ملت گرایی و بسط آزادیهای دموکراتیک برای آنها به هیچ وجه به حساب نمی آمد.

کسروی درباره ملایان مشروطه خواه می گوید که «آنها معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانون های اروپایی را نمی دانستند و از ناسازگاریهای بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی داشتند.» شاید بتوان گفت که برخی از ملایان از این «ناسازگاری» آگاهی داشتند اما امیدوار بودند که با کسب رهبری جنبشی که به هرحال به راه افتاده بود و احتمال پیروزی آن می رفت، بتوانند با اعمال نفوذ خود انقلاب را به مسیر دلخواه خود بکشانند. بهترین نمونه این افراد سیدعبدالله بهبهانی بود که از مقام مذهبی خود تنها

وین رسم پاک نیست که دارند این عوام

کاین بدعت است و این سفها بدعت آورند
در همین مشهد چند سال بعد ایرج میرزا به خاطر سرودن منظومه «عارف نامه» در مظان کفر و الحاد قرار گرفت که ناچار شد به خانه یکی از روحانیون پناهنده شود و تصنیف چنین شعری را انکار کند.

ملایان برعلیه مشروطه

اقدامات علمای تهران به ریاست شیخ فضل الله نوری علیه انقلاب مشروطیت روشن تر از آن است که در اینجا نیازی به تکرار آن باشد. او و سایر علمای مرتجع مدام علیه انقلاب و مجلس مشروطه در کار توطئه گری و خرابکاری بودند، اوپاش و چماقداران را سازماندهی و بسیج می کردند و آنها را به شکار و کشتار آزادیخواهان بر می انگیزتند.

ملاحصه آملی یکی دیگر از روحانیون مرتجع، پس از مهاجرت بیش از پانصد تن از آخوندهای تهران به شاه عبدالعظیم در اعتراض به فعالیت مجلس مشروطه، در تلگرافی به علمای نجف جنبش مشروطه خواهی را «طغیان زنداقه و دعوت آنها به الحاد و زنداقه» نامید. آخوندهای چیره خوار دربار در مجالس عزاداری و روضه خوانی بر سر منبر، مشروطه خواهان را «کافر حریبی» می خواندند. یکی از آنها -به نام سیدعلی یزدی- جای عباس آقا، قاتل جانباغ آتایک، را در «طیقه هفتم جهنم» تعیین کرد. ملایان مشهد امپراطور روس را به نجات اسلام دعوت می کردند. سیدمحمدطالب الحق برای محمدعلی شاه مجالس نکر و دعا ترتیب می داد و می گفت که هرکسی صدوهفتاد مرتبه بگوید «اللهم العن الدیموکرات» همه گناهانش بخشیده می شود و به بهشت می رود.

در آذربایجان -که سنگر مقدم انقلاب بود- ملایان مرتجع با بی رحمی انقلابیون را سرکوب می کردند. کسروی می نویسد: «ملایان آشکارا دولت پیدانگر روس را نگهبان اسلام می خواندند. در کنسولخانه رفته و رو به سوی قیله ایستاده و دست بر آسمان برداشته و امپراتور روس را دعا می کردند.»

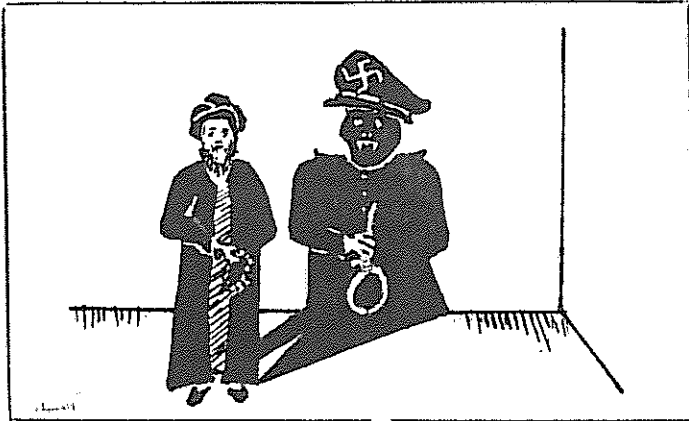
پس از کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس در تهران، عالم مرتجع و ثروتمند تبریز میرزاآهسن مجتهد با همدستی سایر ملایان «انجمن اسلامی» را تشکیل داد و به تحریک و بسیج اوپاش شهر علیه آزادیخواهان پرداخت. او مردم را به مسجد دعوت کرد، بالای منبر رفت و خطبه مفصلی خواند مبنی براین که «مشروطه خلاف اسلام است، آزادیخواهان کافرنند، خون آنها بر مسلمین حلال و زنهای آنها میاج و حلالت بدون طلاق... اگر می خواهید خدا و پیغمبر و صاحب الزمان از شما راضی باشند، بکشید این طایفه ضاله و مضله را.» حاجی سیاح می نویسد: «میرزا حسن مجتهد امر می کرد هر کسی که حرف مشروطه زنه و بوی آزادی از او می آمد قتل حضوری می کردند یعنی می گفت در پیش چشم او اذیت ها کرده سر او را می بریدند.»

شعری که یکی از سخنوران جوان و تجددخواه تبریز -جعفر خامنه ای- در نگویش ملایان مرتجع سروده پس می گوید:

من ای خدا به تو نالم ز زاهدان ریایی که عالمی بفریبند با قبا و ردایی
به گاه موعظه آزار مور را نپسندند به قتل و غارت شهری کنند حکمروایی
بیا که خون شده جاری به جای آب تبریز به حکم شاه و به فتوای چند شیخ کذایی
بلی ز گاو مجسم موج فضیلت انسان که آدمی نه به ریش است و نی قبا و کلابی
(عنوان «گاو مجسم» در بیت آخر اشاره به شخص میرزاآهسن است، چنانکه مناسبت آن نیز در همین نوشته خواهد آمد).

در کنار ملایان هوادار استبداد، روحانیون دیگری بودند که هرچند مثل گروه اول کمترین اعتقادی به مشروطیت نداشتند، اما نفع خود را در طرفداری ظاهری و ریاکارانه از آن دیده بودند و مناقضانه به آن ضربه می زدند. ما در اینجا به دو نمونه اشاره می کنیم.

فرصت طلبی سیاسی آقاجنقی ملا و ملاک مقتدر اصفهان را می توان از گفته های همشهری مطلع او یحیی دولت آبادی به خوبی دریافت: «آقاجنقی در ابتدای تبدیل اوضاع سیاسی مملکت که مستلزم محدود ساختن اختیارات غیر محدود نوع او بود مخالفت می کرد و می خواست مشروطه خواهان را کافر بخواند ولی چون پیشرفت کار مشروطه را می بیند و به ریاست و تمول خود نگران است، مدتی سکوت می کند و بالاخره با مجلس و مشروطه اظهار مساعدت می نماید... روز توپ بستن مجلس ملی در تهران، بیروقت استبداد در اصفهان به دست آقاجنقی بلند شده... این آقای روحانی به زور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدیه و تمام آثار مشروطه را جدا جدا تکفیر کرده، پول دادن برای اصلاحات بلدیه را حرام می شمارد، در صورتیکه همین شخص نوهفته پیش به تهران تلگراف کرده



برعلیه قاطعیت انقلاب «سوء استفاده» می کرد. او و پیروانش در برابر اقدامات انقلابی کارشکنی می کردند، از تصویب قوانین انقلابی جلوگیری می نمودند و «مجلس را وادار به تصویب قوانین به سود خود کردند که با موازین دموکراسی به کلی مغایر بود.» همین پهنانی که به خاطر اهداف جاه طلبانه اش «شاه عبدالله» لقب گرفته بود، مشروطه را ارت خود می پنداشت، به نمایندگان مجلس امری می کرد، اعضای انجمن های انقلابی را تکفیر می نمود و چندان بر انقلابیون فشار آورد تا سرانجام به نست همانها ترور شد.

درکنار این دسته بندی ها، گروه کوچکی هم از روحانیون بودند که صادقانه به مشروطیت و آزماهای مردمی آن دل بستگی داشتند، و از «ناسازگارهای بسیار آشکار آن» هم با ارکان شریعت آگاه بودند. وقتی میرزا حسن مجتهد تهریزی گفته بود که «مشروطه باید مشروعه باشد» حاج شیخ عبدالله مازندرانی از مجتهدین برجسته نجف با تشدد به او جواب داده بود: «ای گاو مجسم! مشروطه که مشروعه نمی شود.» درباره روحانیون پاک و شرافتمندی نظیر سید محمد طباطبائی می توان گفت که مردم دوستی و آزادیخواهی چنین افرادی بر تعصبات و سختگیریهای مذهبی آنان مهار افکنده بود؛ و به خاطر همین هم سرانجام بیشتر آنها یا از چرکه روحانیون طرد شدند و یا خود از کسوت روحانیت به در آمدند. در برابر آنها باید سر تعظیم فرود آورد و جسارت آنان را گرامی داشت.

داستان تکفیر را می توان در واپسین مرحله دورانی وحشتبار و دردآلود از تاریخ میهن ما، با انقراض سلسله قاجار و به روی کار آمدن رضاخان میروپنچ به پایان برد. رضاشاه که با برچیدن زعامت روحانی، قاعده «تکفیر» را برانداخت یا نستکم بی خطر ساخت، آخرین کسی بود که از آن حداکثر بهره را برد. در آشوب های پس از کودتای سوم اسفند، تقریباً همه مراجع بزرگ شیعه از رسیدن او به سلطنت پشتیبانی می کردند: هم علمای بزرگ تهران امام جمعه خورش و سید محمد بهبهانی و هم شیخ عبدالکریم حایری (پایه گذار حوزه علمیه قم و آموزگار خمینی) و از همه مهمتر در مرجع بزرگ نجف سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی که طی بیانیه ای مخالفان سردار سپه را «مشرك» دانسته تصریح نمودند که «جزای مشرك در دنیا قتل است و در قیامت عذاب... و برطبق احکام و دلایل قرآن تکفیر آنها واجب می گردد.» علمای شیعه از سویی امید داشتند که سردار سپه خطر روزافزون «ملحدین بلشویک» را دفع کند و از سوی دیگر گمان می کردند که او دومین اصل متمم قانون اساسی که مجلس را زیر کنترل پنج تن از علمای طراز اول قرار می دهد اجرا خواهد کرد.

رضاشاه پس از نشستن به تخت پادشاهی هرچند که کمونیست ها - دشمن اصلی روحانیون را - به سختی سرکوب نمود اما نسبت به خود روحانیون هم روی چندان خوشی نشان نداد. او دیگر نه به حمایت آنها نیاز داشت و نه به مجلسی که آنها آرزوی کنترل آن را در دل می پروراندند.

پایان

فهرست مراجع

يك بار در آغاز چاپ این سلسله مقالات یادآور شدیم که به خاطر رعایت اختصار همه ماخذ را در پایان مقالات خواهیم آورد. در اینجا باز به دلیل همان محذور تنها به مراجع درجه اول اکتفا خواهیم کرد. از ذکر نام آثاری که تنها يك یا دوبار به آنها مراجعه شده خود داری کرده ایم.

درباره صدر اسلام:

چرچی زیدان: تاریخ تمدن اسلام (۵ جلد)، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵.

ذبیح الله صفا: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

درباره برخورد های فقهای مسلمان با اندیشمندان ایرانی:

ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۴۲، جلد های اول و دوم.

ایلیا پتروفسکی: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۱.

هسینعلی مسمحن: نهضت شعوبیه، تهران، انتشارات جیبی، ۱۳۴۵.

ابوالقاسم طاهری: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، چاپ دوم، تهران، جیبی، ۱۳۴۵.

برای آگاهی از دیدگاه های روحانیت معاصر شیعه نگاه کنید به: ابوالقاسم خروائساری: مناهج المعارف، تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۵۱.

دوباره گسترش تشیع در دوران صفویه تا قاجار:

عالم آرای صفوی: به کوشش یدالله شکری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.

محمد ابراهیم باستانی پاریزی: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران، صفی علیشاه، ۱۳۴۸.

ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم.

لارنس لکهارت: انقراض سلسله صفویه، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، ۱۳۴۳.

سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴، جلد اول.

درباره تاریخ قاجار:

مهدی بامداد: تاریخ رجال ایران (۴ جلد) چاپ اول، تهران، ۱۳۵۷.

سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، جلد دوم.

یحیی آرین پور: از صبا تا نیما (دو جلد)، چاپ پنجم، جیبی، ۱۳۵۷.

درباره پیوند روحانیون با بیگانگان:

اسماحیل رامین: حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، ۱۳۴۷، به ویژه برگهای ۱۱۲-۹۷.

احمدخان ملک ساسانی: دست پنهان انگلیس در ایران، تهران، ۱۳۵۲.

فیروز کاظم زاده: روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، جیبی، ۱۳۴۵.

خوان کوله: «پول هندی و عتبات» در «چشم انداز» شماره پنجم (پائیز ۶۷)، برگهای ۷۸-۴۸ و شماره ششم (تابستان ۶۸) برگهای ۷۸-۶۸، چاپ پاریس.

درباره تاریخ مشروطیت:

احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

احمد کسروی: تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

محمدعلی سیاح: خاطرات حاج سیاح، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۶.

یحیی دولت آبادی: حیات یحیی (۴ جلد)، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲.

فریدون آدمیت: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۵۴.

فریدون آدمیت: اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، ۱۳۵۱.

عبدالهادی هاشمی: تشیع و مشروطیت در ایران، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

ابراهیم خروائساری: گیلان در جنبش مشروطیت، چاپ دوم، جیبی، ۱۳۵۳.



رومانی: اندیشه در پیگار یا تفنگ

خیزش عظیم توده ای مردم رومانی علیه دستگاه فاسد دیکتاتوری با اعتراضات روشنفکران برجسته رومانی علیه سانسور و اختناق آغاز شد. از چندسال پیش شاعران و نویسندگان معروف این کشور که شاهد ویرانی میهن خود به دست رژیم خودکامه «خلقی» بودند، طی نامه های سرگشاده ای به مقامات مسئول کشور و شخص «پیشوای زحمتکشان»، نارسائی های دستگاه دولتی را بازگو می کردند و دستگاه امنیتی رژیم را که آنها را از انجام وظیفه اصلی شان یعنی بیان حقیقت - باز می داشت، مورد حمله قرار می دادند. هرچند نشر این نامه ها در میان مردم به روشن شدن افکار عمومی و بسیج اعتراضات حق طلبانه مردم یاری رساند، اما برای نویسندگان آنها نیز مخاطرات و گرفتاری های فراوانی به همراه آورد. بسیاری از شاعران و نویسندگان در پاسخ نامه های سرگشاده خود، نامه های تهدیدآمیزی دریافت کردند که به «نامه های سیاه» معروف شد، و بسیاری از تهدیدها بیرحمانه به مرحله عمل رسید.

یکی از نامه های سرگشاده را در تاریخ سوم مارس ۱۹۸۹ دان دسلویو خطاب به نیکلای چائوشسکو نوشت. این شاعر برجسته که زمانی مهم ترین نماینده رئالیسم سوسیالیستی در رومانی به شمار می رفت، در نامه خود می گوید: «۴۵ سال پیش من با افتخار به عضویت حزب کمونیست رومانی درآمدم. در آن ایام نه من و نه همزمانم نمی دانستیم که یک دیکتاتوری قبیله ای جای دستگاه سلطنتی را خواهد گرفت. امروزه همه مشکل ما در نگاه غیرعادی شما به واقعیات نهفته است: شما خود را مالک رومانی و همه رومانیائی ها می دانید، و با اینکه به جهان دیگر اعتقاد ندارید، اما برای خود قدرتی ماورای طبیعی قائل هستید. شما به کارشناسان و روشنفکران دریاره چیزهایی پند و اندرز می دهید که از آنها ذره ای اطلاع ندارید. هم میهنان شما در فقر و فاقه زندگی می کنند و شما آنها را حریص می خوانید... وقتی دیگران از ضرورت رعایت حقوق بشر در رومانی حرف می زنند شما آنها را به دخالت در امور داخلی کشور متهم می کنید، انگار که آنها دستشان را توی جیب شما فرو کرده اند تا دارائی شما را کش برونند... گروه محافظین شما که مدام از شما نگهداری می کنند به خوبی نشان می دهد که «فرزند محبوب خلق» چقدر از خلق خود می ترسد...»

شعرا و نویسندگان جسور و آزادیخواه با تلاش های پیگیر و خستگی ناپذیر خود سرانجام موفق شدند ضرورت دفاع از حقوق انسانی را به مردم بیاموزند و آنها را به میدان مبارزه علیه دستگاه فاسد دیکتاتوری بکشانند. انقلاب عظیمی به پا شد که همه آزادگان بر شکوه آن آفرین می گویند و بالندگی آن را امیدوارند.

آنچه در جنبش روشنفکران رومانی چشمگیر است، همبستگی استوار و اتحاد خلل ناپذیر آنها در برابر توطئه ها و حملات رژیم دیکتاتوری است. از جمله هنگامی که پس از نشر چندین «نامه سرگشاده» عده ای از هنرمندان و شاعران معروف زیر پیگرد و فشار قرار گرفتند، عده دیگری از نویسندگان در نامه سرگشاده ای به تاریخ ۹ آوریل ۸۹ خطاب به چائوشسکو چنین نوشتند: «به این سیاست اختناق پایان دهید، که حتی از فاجعه اقتصادی که خود شما باعث آن هستید، فلاکت بارتر است. آنا پلاندرینا، دان دسلویو، میرشا دینسکو و آندرئی پلسو شاعران ما هستند. آنها اندیشمندان سراسر کشور هستند، نه ملک شخصی شما. آنها مثل همه کسانی که به حقیقت احترام می گذارند و آن را در اشکال هنری بیان می کنند، سخنگویان و پاسداران موجودیت ملت ما هستند. خاموش کردن آنها جنایتی است علیه وجدان بشری. مجازات آنها و جلوگیری از خلاقیت آنها به معنای خیانت به عمیق ترین ریشه های معنوی ملت ماست.»

در این صفحه دو اثر از دوشاعر نامی رومانی را درج می کنیم. آثار آنا پلاندرینا که در سراسر جهان معروفیت دارند، در میهن شاعره به زیر تیغ سانسور گرفتار بود. میرشا دینسکو از مدت ها پیش تحت نظر پلیس به سر می برد. او آخرین بار در پائیز سال ۱۹۸۸ از کشور خارج شد و به اتحانشوروی سفر کرد و در آنجا از «پروسترویکا» دفاع نمود. در بازگشت بلافاصله مورد بازجویی قرار گرفت و نزدیک یک سال از خانه خود اجازه خروج نداشت.

مانی امینی

شعری از میرشا دینسکو

خدا مرا از شر کسانی حفظ کند
که فقط خوبی مرا می خواهند:
از نیک مردانی که با خوشحوشی

همیشه برای مواظبت از من آماده اند.
از کشیشی که زیر رادایش ضبط صوت دارد.
از لحاقی که نمی توان بدون سلام کردن
به زیر آن خزید.
از سرفه دیکتاتور در میان نوائ ساز
از آنها که بر ملت خود خشم گرفته اند.
زمستان فرا می رسد
ما نه حصارهای بلندی داریم
و نه اردک هائی برای خوردن.
در انتباه های بزرگمان تنها ترس و بردباری ذخیره کرده ایم.

بریده هائی از يك شعر آنا پلاندرینا

...در اینجا باید
از کسی حرف بزنم
که در این اطراف زندگی نمی کند...
حتماً همه شما فهمیده اید
که من می خوامم از آن «یارو» حرف بزنم
همه شما هم او را فوراً شناخته اید
چون که او:
مشهورترین گربه شهر ماست،
که درباره او شعرها گفته اند
و از او تابلوها کشیده اند
درست مثل عکس ستاره های سینما،
حتی از تلویزیون درباره او
تمایش های شاد و زنده ای پخش کرده اند.

خوب، باموفقیت هائی
چنین انکار ناپذیر
و چنین باور نکردنی
دیگر تعجبی ندارد
که وقتی او به پیاده روی می رود
همه مردم شهر به تماشای او بشتابند.
در بالای سر پنجره ها باز می شوند.
بچه ها مشتق هایشان را فراموش می کنند
شاخه ها به پرچین ها فشار می آورند
و جمعیت در خیابان
فشرده می شود.

به ماشین ها دستور می دهند
که یواش حرکت کنند
مردم با تحسین براننداز می کنند
حضرت گربه را.
به او گل می دهند،
با نان و نمک،
و یکی دو نامه
در پاکت های در بسته.

و همه نام او را فریاد می زنند
و او با خونسردی و تبختر پیش می رود
اینجا آندرز می دهد و آنجا امتراهی می شود
(مثل شکوهی مرغ پر چوچه ای
که از دست گربه بی چشم و رو ضجه می کند)
و همه مراتب سیاس خود را نثارش می کنند...
حتی (با اینکه باور نکردنی است)
گربه های ولگرد موقتاً
دعویشان را کنار می گذارند
حتی من شنیده ام که یک موش کوچولو
که منتظر بوده تا اعلیحضرت
به کارش پایان دهد

با بلندترین طنین
در میان آخرین نفس هایش نالیده است:
«آه، که چه افتخاری دارد
به وسیله او خورده شدن»...





سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی

بخش اول: طرح مسأله

با اطمینان می توان گفت، که بحث دمکراسی در میان نیروهای چپ و کمونیستی ایران، هرگز با این وسعت و تا این عمق، پیرس اصلی ترین مسائل و در تقابل با نگم ها و اصول خدشه ناپذیر مارکسیسم-لنینیسم، در این مقوله، جریان نداشته است. تازه این آغاز کار است!

تا دو سه سال پیش يك کمونیست خوب، با معیار «چپ» و «رادیکال» بودن و معیار آن هم با نوری و نزدیکی به «پلاتفرم پرولتری» سنجیده می شد. اما امروزه قطب بندی ها و معیار سنجش ها در جنبش چپ و کمونیستی و حتی در درون هر سازمان و حزب، بر محور اصلی بحث سرزشت ساز دمکراسی نور می زند. این وضع ناشی از دو تجربه و دو عامل بزرگ ملی و جهانیست.

در سطح ملی و داخلی: شکست انقلاب بهمین و سلطه نظام توتالیتر قرون وسطایی مذهبی قرارداد و همراه با آن، فروپاشی سیستم نظری کمینترنی حزب توده، فدائیان اکثریت و بسیاری دیگر. خطوط اصلی این سیستم نظری، در رابطه با موضوع بحث ما، عبارت بود از: مطلق کردن مبارزه ضدامپریالیستی تا حد قربانی کردن دمکراسی و آزادی های دمکراتیک؛ نفی و تحقیر دمکراسی در جوامع بورژوازی (دمکراسی بورژوازی)، و ارزیابی آن به عنوان مکر و فریب و سالوس؛ خط کشی های مکانیکی و مخدوش انقلاب و ضدانقلاب، به نحوی که در آن انقلاب با «حاکمیت ضدامپریالیست» یکی شده و ضدانقلاب به هر دگراندیش و هر مخالف رژیم حاکم تعمیم داده می شد. و بدین سان محکوم به هرگونه قهر و ناپودی بود.

ما از ۶-۸ سال پیش، از همان «نامه به رفقاء» (پایتیز ۱۳۶۲)، انتقاد از این «تئوری» ها را آغاز کردیم و به تفکر و تعمق در دمکراسی و اهمیت و نقش محوری آن شتیم. و در انتقاد از خود گفتیم که: «اگاهی و وظیفه کمونیستی ایجاب می کرد که توده ای ها پرچمدار و پیشاهنگ مبارزه در راه آزادی، نه فقط برای طبقه کارگر و خود، بلکه برای سایر اقشار جامعه و حقوق دمکراتیک مردم و همه اقلیت های ملی و مذهبی باشند. حزب توده اساساً به وظیفه مبارزه برای دمکراسی در دوران بعد از انقلاب، به طور جدی بی توجه ماند و چه بسا بر تهاجماتش که از سوی حاکمیت علیه سایر نیروها، علیه آزادی مطبوعات و سازمان های سیاسی می شد، مستقیم و غیر مستقیم صحنه گذاشت و حتی توجیه تئوریک نمود و آتش بیار آن شد.» (۱) و باز نوشتیم: «رهبری حزب توده ایران با طرح این نظریه که آزادی های دمکراتیک محدود به نیروهای انقلابی است، تمام تجاوزات حاکمیت جمهوری اسلامی را علیه آزادی توجیه نمود. از توقیف آبدگان، بامدانی هنگر شادمانی کریم، سرکوب جبهه دمکراتیک ملی، نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران، جبهه ملی ایران و سایرین را قسمی در تعمیق جنبش ضدامپریالیستی، ضد سرمایه داری لیبرال ایران تلقی نمودیم.» (الف)

ما این خط فکری را در نوشته های بعدی و در اسناد خود گسترش دادیم و بر ضرورت توسعه دمکراسی درون حزبی پای تشریب و این شعار را مطرح کردیم: «حزبی که در آن دمکراسی نباشد، هرگز نمی تواند منادی آزادی در جامعه باشد.»

اما صادقانه باید گفت، توجه ما به دمکراسی تا مدت ها، در خطوط اصلی، متأثر از همین حامل داخلی بود و از جنبه تئوریک، عمدتاً به تژها و نظریه های محدود می شد که به شکست انقلاب بهمین و جنبش چپ و کمونیستی ایران انجامید. اگر تحولات غیرمنتظره جهان سوسیالیستی، که با روی کار آمدن کارباجف (۱۹۸۵) آغاز شد و با کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۸۷) و کنفرانس ژوئیه ۱۹۸۸ آن حزب، با شعار بازسازی، ملنیت و دمکراسی ادامه یافت، نبود، مسلماً تلاش های ما فضای لازم برای رشد نمی یافت. تجربه خلیل ملکی در کشور ما و حتی تجربیات احزاب بزرگ حاکم در یوگوسلاوی، آلمان دمکراتیک (ژوئن ۱۹۵۲)، مجارستان (اکتبر-نوامبر ۱۹۵۶)، چکسلواکی (بهار-تابستان ۱۹۶۸)، از جمله این نمونه هاست.

وضع کشورهای «سوسیالیستی» واقعاً موجود

با ازآشدن قلم ها و رها شدن بندها در اتحاد شوروی، پرده ها هر روز و هر لحظه بالاتر رفت و سیمای کریه و ظالمانه «سوسیالیسم» واقعاً موجود، که تبلیغ می شد انسانی ترین و آزادترین نظام جهان است، نمایان گردید. وقتی علت اللعل انحرافات و فجایع و جنایات با بررسی و میدا و منشا آن ریشه یابی می شود، به فقدان دمکراسی، به تهی شدن سوسیالیسم از ذات و جوهر دمکراتیک آن می رسیم که این خود، به نظر ما، با نفس انقلاب اکتبر، با چگونگی تحقق انقلاب سوسیالیستی در يك کشور عقب مانده از لحاظ فرهنگی و سطح نازل رشد اقتصادی و نیروهای مولده و با فقدان سنت های دمکراتیک در روسیه، در پیوند تنگاتنگ قرار می گیرد.

درنوزدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد شوروی، مهم ترین خصیصه دگرگونی های بنیادی را که در جریان است، «انقلابی دمکراتیک در سوسیالیسم» می دانند. درحالیکه در آموزش مارکسیستی معمولاً سخن از «انقلاب سوسیالیستی در دمکراسی» می رود

بعد از اکتبر، لنین نوید می داد: «دمکراسی پرولتری يك مهلبون بار دمکراتیک تر از هر دمکراسی بورژوازی است. حکومت شوروی يك میلیون باردمکراتیک تر از دمکراتیک ترین جمهوری بورژوازی است.» (۲) اما در صل حکومت شوروی یکی از مخوف ترین و ظالمانه ترین نظام های حاکم بر جهان در تمام ادوار شد. روی مودیوف مورخ نامدار شوروی اخیراً در مقاله ای، تعداد کل قربانیان استالینیسم را ۴۰ میلیون نفر تخمین می زند. (۳) به جای آنکه دمکراسی در سوسیالیسم شکوفاتر گردد، آزادی به گورستان سپرده شد و اینکه برای احیاء آن انقلاب لازم است! این فاجعه ای است که برای اجتناب از آن باید کمونیست های ایرانی به تفکر بنشینند.

متأسفانه دشواری ها و تنگناهای کشورهای سوسیالیستی اندک نیست. بحران ارگانیک، کل سیستم را فراگرفته است.

نظامی که گمان می رفت مسأله ملی را به دمکراتیک ترین و انسانی ترین شکل آن حل کند، و «زندان ملل» را به انجمن دوستی ملت ها بدل سازد، پس از گذشت ۷۰ سال، جمهوری های آن بر سر الحاق يك شهر، همدیگر را می کشند. در جامعه سوسیالیستی، سعاد و دزدی و ارتشاء باورنکردنی سرتاسر جامعه را فراگرفته و رکود اقتصادی، کمبود مواد غذایی و کالاهای مصرفی، زندگی را بر توده های مردم طاقت فرسا کرده است. وضع اقتصادی و مالی به قدری خراب است که چشم به کمک های مالی و اعتباری و سرمایه گذاری های شرکت های چندملیتی «امپریالیستی» و دولت های غربی دوخته اند، تا راهی و گشایشی برای اقتصاء خود و تأمین احتیاجات مادی اولیه مردم، از مواد غذایی گرفته تا پوشاک و مسکن و وسایل زندگی و راه انداختن کارخانه ها و مؤسسات تولیدی بیابند. اینها همه به يك سو، اماهیچ چیز به اندازه تحقیر و بی مقداری انسان در کشورهای سوسیالیستی، ترور افکار و سلب آزادی و نقض حقوق بشر، پرورش انسان های نو شخصیتی، شاهه فرهنگ دروغ و فریب، که تماماً پیامدهای نظام توتالیتاریستی است، وجدان جهانیان دمکرات و مترقی، به ویژه کمونیست ها را تکان داد.

آنچه از حواست کنونی کشورهای سوسیالیستی به بحث ما مربوط می شود، مخرج مشترک و جوهر همه این «انقلاب های ارامی» است که با شرکت توده های میلیونی مردم از هر قشر و طبقه، در جریان است. و آن خواست آزادی و برقراری حقوق دمکراتیک اولیه است: انتخابات آزاد، برقراری سیستم چندحزبی، حذف نقش رهبری حزب حاکم از قانون اساسی و عملاً از زندگی مردم، آزادی بیان و قلم و اندیشه، حق مسافرت به خارج، حق تعیین سرنوشت و سایر حقوق و آزادی های دمکراتیک ابتدایی!

دربرابر آنچه که در این کشورها می گذرد، نهها سؤال اساسی ذهن مردم مترقی و نیروهای چپ و کمونیستی جهان و از جمله کشور ما را به خود مشغول کرده و وجدان ها را آزار می دهد. این فکر قبل از همه تدامی می شود: پس «گسترش عظیم دمکراسی» «دمکراسی برای اکثریت عظیم مردم» که لنین این همه قبل و بعد از انقلاب اکتبر وعده آن را به مردم شوروی و جهانیان می داد و در طول هفتاد سال از سوی ارگان های تبلیغاتی و اسناد و گزارش های رسمی اتحاد شوروی اعلام می شد و سایر اهزاب کمونیستی جهان هم، آن ها را چشم بسته تکرار می کردند؛ آیا تا این حد دروغ و فریبکاری بوده است؟ اگر لنین بیکناتوری را فقط «به قصد درهم کوبیدن بورژوازی با مشت آهنین» (۴) توجیه می کرد، پس چرا هنوز بعد از ۷۰ سال در شوروی و نزدیک به ۴۵ سال در سایر کشورهای که حاکمیت بورژوازی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید برآفته و خود آنان را نسل اندر نسل کشته و از میان برده اند، چنین جباریتی با این خشونت و سفاکی اعمال می شده است؟ سلب این همه آزادی و حقوق مردم و همه زهمتکشان تا به این درجه، با چه مجوزی صورت می گرفته است؟ این مشت های آهنین يك دستگاه سرکوبگر بر سر چه کسانی فرود می آمد؟ جز پیرس پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران این کشورها؟ منشاء و ریشه این همه تخلفات و انحرافات در کجاست؟

لنینیسم: «منطقه مسنوعه»

هنوز در اتحاد شوروی، در گفتار و نوشته های کارباجف و قاطبه رهبران آن کشور، کیش پرستش شخصیت استالین و ویژگی های روانی و اخلاقی و انحرافات وی از لنینیسم، عامل اصلی تمامی مصیبت ها و انحرافات و جنایات آن دوران معرفی می شود. بی تردید خصمیتات اخلاقی و روانی استالین به عنوان فردی خشن، ناشکیبا، که لنین در

اش داغ تهرای ایرانی ما کاری به اینگونه اندیشه ها و آموزش ها ندارند. اینان با هفتسال تجربه و عمل «دیکتاتوری پرولتاریا» در کشورهای متعدد، که با شکست کامل روبرو شده، کاری ندارند و به جای تعمق در عمل این شکست و ریشه یابی آن، به تئوری ها و اندیشه های جدا از عمل یک قرن پیش چسبیده و راه طلبی ها را رفته و می گویند: «ما از پرکردن این طعننامه ها [مختلوط طعننامه های کمینترن است]، عمل کردن برطبق متن خاکستری آن ها و سرکتاب بازکردن از میان آنها را وظیفه کلیه کمونیست ها قلمداد می کنیم» (۱۲).

گردانندگان «راه کارگر» و جزم گرایان برخی از سازمانهای چپ دیگر خوب است توجه داشته باشند که «سوسیالیسمی» که اینان می خواهند از روی نسخه بچی های لنین و کمینترن برای مردم ایران به ارمغان بیاورند، اگر به فرض کاملاً محال موفق هم بشود، ستارده آن چیزی بهتر و بالاتر از بلغارستان و رومانی و مجارستان و امثالهم نخواهد بود. زیرا نه رشد اقتصادی ایران از این کشورها بالاتر است و نه سنت های دمکراتیک آن قوی تر. بلا تردید، در برتر آنچه در حال حاضر در این کشورها می گذرد، طرحهای اینچنینی با پوزخند مردم و زحمتکشان ایران مواجه خواهد شد. هم اکنون حاملین این تفکرات در جنبش چپ ایران به طور فزاینده ای منزوی می شوند و درگیر بحران درونی خلق کثنده ای هستند.

مبارزاتی که امروز چشم و گوششان باز شده، دیگر حاضر نیستند جان خود و زندگی خانواده خویش را به صرف مبارزه برای مبارزه و یا مبارزه بدون هدف و چشم انداز روشن قربانی کنند. اگر چپ ایران نتواند کار پایه روشن و منسجمی ارائه کند که خصوصیات جامعه آزاد و دمکراتیک فریاد همه از سرگوشی را به روشنی تصویر نماید و شمای واقعاً دمکراتیک و سیاسی انسانی جامعه آرماتی سوسیالیستی آینده و تعهد خود را به رعایت دمکراسی بی قید و شرط، ترسیم کند و اگر نتواند برپایه چنین پلاتفرمی متقدم شود، هرگز نخواهد توانست انگیزه مبارزاتی را در میان اعضای خود و هواداران خود زنده کرده و هزاران هزار عنصر چپ و مترقی و دمکرات را به حرکت درآورد.

ارائه دید و درک روشنی از دمکراسی، تعهد در برابر آن، احترام واقعی و بی قید و شرط به حاکمیت مردم، محوری ترین امری است که اینک چپ مارکسیستی ایران با آن روبروست، واقعیت اینست که ما هنوز در آغاز یک بحث واقعی و جدی در مقوله دمکراسی هستیم.

درک سمنستی از دمکراسی و نقش لنین در تکوین آن

در گذشته، در فرهنگ کمونیستی چاش برای دمکراسی نبود. درک ما از دمکراسی، ناقص، مخدوش و مضموراً هند دمکراتیک بود. دمکراسی از دیدگاه سمنستی، امری تاکتیکی و فرعی و تابع مبارزات «انقلابی» و «هندامپریالیستی» به شمار می رفت. معیار «انقلابی» بودن هم، شدت و ضعف پایبندی به تهر و عملیات مسلحانه بود. و همه ارزشهای دیگر هم در همین برخورد یک بعدی به تحولات اجتماعی خلاصه می شد. از دیدگاه «مارکسیسم-لنینیسم» سمنستی، دمکراسی در جوامع سرمایه داری چیزی جز متاع بورژوازی، دیکتاتوری طبقه بورژوا و ترغندی برای فریب و گمراهی توده ها نبود. چنین ارزیابی و نگرشی از آن جوامع سرمایه داری، در مراحل اولیه پیدایش حاکمیت بورژوازی و در کشورهای معیشت، آنگونه که در صفحات بعد نشان خواهیم داد، می توانست معنا و مفهومی داشته باشد. در آن موارد هم، شکل از دمکراسی نبود، بلکه به حاکمیت ها و شرایط مبارزه طبقاتی برمی گشت، که مانع گسترش دمکراسی بودند. این یکی از تزهایی مورد بحث و اختلاف است که بعداً با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت.

متأسفانه پایه گذار چنین درکی از دمکراسی و معتبرترین و پرشورترین نظریه پرداز آن هم لنین بوده است. و بر زمینه آموزش های وی، فرهنگ کمینترنی جان گرفت. دهها و دهها نقل قول از لنین می توان آورد که بیاتنگر چنین افکاری باشد. که در اینجا فعلاً به ذکر یکی دو نمونه از آن اکتفا می کنیم: «در جامعه سرمایه داری، ما با دمکراسی سر و دم بریده، حقیر، دروغین و فقط برای توانگران یعنی اقلیت سرورکار داریم» (۱۳). او در اولین کنگره انترناسیونال که احزاب کمونیست نوپا از اکناف جهان حضور داشتند، این رهنمود را می دهد: «مارکسیست ها همیشه گفته اند که هرچه دمکراسی پیشرفته تر و «ناب تر» باشد، مبارزه طبقاتی عریان تر، حادتر و بی رحمانه تر و سنت سرمایه داری و دیکتاتوری بورژوازی «ناب تر» می شود» (۱۴) خلاصه اینکه بیهوده برای دمکراسی در جوامع بورژوازی مبارزه می کنیم. چون هر چه دمکراسی پیشرفته تر و «ناب تر» باشد، سنت سرمایه داری و دیکتاتوری بورژوازی بیشتر خواهد شد! اما خود وی ۲۰ سال پیش از آن، همین دمکراسی «لمنتی» در کشورهای اروپایی را برای روسیه آرزو می کرد! در مقاله «برنامه ما» تاکید بر آن داشت که «این مبارزه اقتصادی نیست که می تواند در وضع کارگران بیهودی پایداری را فراهم آورد، اگر کارگران حق تشکیل آزاد تجمعات، سندیکاها، حق داشتن روزنامه خودی، حق ترستان نمایندگانشان به مجالس ملی را، آنگونه که کارگران آلمان و همه کشورهای دیگر اروپایی (به استثناء ترکیه و روسیه) دارند، نداشته باشد. لذا برای کسب این حقوق، مبارزه سیاسی لازم است» (۱۵). و باز در ماههای ژوئیه و اوت ۱۹۱۷، وقتی وضع کشور را تصویر می کند، خصوصیات کشورهای بورژوازی را چنین توصیف می کند: «در یک کشور آزاد، مردم توسط کسانی اداره می شوند که خویشان انتخاب کرده اند. در انتخابات، مردم به احزاب تقسیم می شوند، و هر طبقه از اهالی معمولاً حزب خودش را تشکیل می دهد. بدین منوال مالکین بزرگ ارضی، سرمایه دارها، دهقانان، کارگراها، احزاب متمایزی به وجود می آورند. لذا مردم کشورهای آزاد از طریق یک مبارزه آشکار میان این احزاب و موافقت آزاد بین آنان، حکومت می شوند. بعد از سرنگونی قدرت تزاری، در ۲۷ فوریه ۱۹۱۷، روسیه به مدت ۴ ماه، عیناً همانند یک کشور آزاد حکومت شد. درست از طریق یک مبارزه آشکار بین احزابی که آزادانه تشکیل شد و آزادانه بین خود به توافق رسیده بودند» (۱۶). اما نوسال بعد و پس از تصرف حاکمیت، در گزارش به دومین کنگره سندیکاها روسیه، لنین در صحبت از دمکراسی در همین کشورهای آزاد اروپایی چنین می گوید: «جوامع سرمایه داری را در نظر بگیرید که به رای عمومی شان می نازند. در واقع می دانیم، این رای همگانی، تمام این دستگاه، یک

روحیت نامه اش به آنها اشاره می کند و پیشنهاد تغییر مقام وی از دبیرکل را می دهد تا «شخص دیگری برای این مقام که از کلیه جهات دیگر فقط یک رجحان بر رفیق استالین داشته باشد، یعنی نسبت به رفقا شکیباتر، منصف تر، مؤدب تر و با توجه تر و دارای بهانه گیری کمتر و غیره باشد، راهی بیاندیشند» (۱۷). در گسترش توتالیتریسم در شوروی مؤثر بوده است. اما نباید ریشه های اصلی فاجعه را صرفاً در خصوصیات اخلاقی و روانی استالین و انحراف وی از لنینیسم خلاصه کرد و کاسه کوزه ها را بر سر وی شکست. احتمالاً اگر لنین زنده می ماند و یا شاید کس دیگری نظیر تروتسکی، کامنف و بوخارین به جای استالین می بود، ظلمی که بر مردم رفت، آن وسعت و شدت را نمی یافت، اما توتالیتریسم از میان نمی رفت. زیرا استالینیسم در اساس مولود سیستمی بود که از همان اکتبر و سال های اول انقلاب پایه گذاری شد. تئوری های آن را هم پیش از همه شخص لنین تدوین کرد و تا زنده بود با قدرت پیاده نمود.

استالینیسم در واقع از پیمایی جهات اذانه منطقی لنینیسم در حیطه سیاست و دولتداری و ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد عقب مانده روسیه با ۸۵ درصد دهقان و پیش از ۷۰ درصد بی سواد بود. حزب بلشویک ها انقلاب کارگری را در کشوری که اینچنین در آقیانوس عظیم دهقانی غوطه ور بود و از آفت بی سوادی رنج می برد، تدارک می دید. در سال انقلاب (۱۹۱۷)، «در روستاها تنها ۲۰۳ هوزه یا ۴۱۲۲ عضو داشت» (۱۸) درست به این دلیل که استالینیسم مولود یک سیستم بود، توانست بعد از مرگ وی نیز دوام بیابد. و چون سیستم بود، استالین های قوی نم قد در جمهوری های شوروی و در اغلب کشورهای سوسیالیستی مدل شوروی، سر برافراشت و استالینیسم پدیده جهانی شد. نظامی که اینک در برابر جهانیان در حال فروپاشی است.

مارکس و انگلس تاکید داشتند که «تفخستن گام انقلاب کارگری عبارت است از برکشیدن پرولتاریا به مقام طبقه فرمان فرما و به چنگ آوردن دمکراسی» (۱۹). تراژی تاریخ است که اینک بعد از ۷۰ سال، پرولتاریای پیروزمند در کشورهای سوسیالیستی به خاطر کسب همان دمکراسی، که هرگز به چنگ نیارود، یکی بعد از دیگری از حاکمیت خلق می شود!

و باز سؤال اساسی دیگری در رابطه دمکراسی مطرح می شود: آیا این توتالیتریسم خانمان برانداز ریشه در نفس تئوری دیکتاتوری پرولتاریا و یا لائت آنگونه که لنین آن را ترویج و پیاده کرده، نداشته است؟ آنچه امروز مهم است ریشه یابی این روند است. آیا به تئوریهای ما برمی گردد؟ آیا به خطاها و انحرافات این و آن مربوط می شود؟ آیا به جوامعی که سوسیالیسم در آن تجربه شدنش می شود؟ یا ترکیبی از این عوامل؟ گارباچف راه حل مضللات کنونی شوروی را احیاء سنت های فراموش شده لنینی می داند. درحالیکه به نظر ما درست، چوآنهی از همین «سنت های لنینی» است که باید شکافت و مورد انتقاد قرار داد و با آنها مرزبندی کرد.

اما هنوز انتقاد از لنین و برخورد انتقادی به لنینیسم جزو «مناطق ممنوعه» است! حتی در میان بخشی از نواندیشان کمونیست ایرانی اجتناب از آن و حتی نومی تلاش برای توجیه لنین رواج دارد. جستجوی تفاوت ها و تمایزات بین استالین ولنین متداول است. وجود تفاوت ها مسلماً یک واقعیت است، اما استنتاج از آن برای توجیه مواضع لنین، به ویژه در مبحث دمکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا، نارواست.

جزم گرایان در تنگنای حوادث اخیر

هنوز چریانات جزم گرا و رگنه اندیش چپ ایران، با چماق تکفیر «یا مرگ یا لنینیسم» به جنگ نواندیشان جنبش چپ و کمونیستی ایران می روند. به جای بررسی مجدد و انتقادی تئوری ها و آموزش های یک قرن پیش و پیشتر، در برابر تجربه تاریخی بزرگی که هم اکنون در اختیار داریم و رویاروی با تحولات سرنوشت سازی که اینک چون فیلم سینما در برابر دیدگانشان می گذرد، به تکرار طوطی وار و ردیف کردن احکام «درسنامه های ابدی» پای می فشرده، دل خوش کرده اند بگویند که: «ما دیکماتیک و کتابی هستیم و بدان اقتضای ما کنیم. ما کتابی و ارتدکس هستیم و به لنینیسم باور داریم و بدین لحاظ بسیار هم سنتی می باشیم» (۲۰). حال آنکه ارزش واقعی و تاریخی بینش درست مارکسیستی در آن است که احکام و آیه های مذهبی و جامد نبوده اند و آنگونه که انگلس می گوید: «بینش مارکسیستی جزئیات حاضر و آماده نیست، بلکه نقاط عظیم برای تحقیقات بعدی و اسلوب این تحقیقات است». لنین، که همین آقایان هنوز ارتدکس وار به وی تخیل بسته اند، به فاصله بیست سال پس از مرگ انگلس، تجدیدنظرهای اساسی در نظریات مارکس و انگلس به عمل آورد. زیرا بر این اعتقاد بود که «آموزش مارکس فقط سنگ بناهای علمی را پایه گذاشته است که سوسیالیسم ها اگر نخواهند از زندگی عقب بمانند باید آن را در تمام جهات به پیش ببرند. زیرا تئوری مارکس چیزی را جز اصول راهنمای عام مشخص نمی کند، اصولی که کاربرد آن در هر مورد مشخص، در انگلستان نسبت به فرانسه، در فرانسه نسبت به آلمان و در آلمان نسبت به روسیه، متفاوت است» (۲۱). تازه همین اصول و راهنمای عام، فقط در مملکت تجربه است که عیار و ارزش واقعی دارند و صحت و سقم خود را نشان می دهند.

مارکس از همان جوانی و آغاز بررسی جامعه سرمایه داری زمان خود، دائماً بر اهمیت تجربه برای سنجش صحت یک تئوری پای می فشرده. و بر این اعتقاد بود که «تئوری واقعی بایست در داخل و چارچوب شرایط مشخص و روابط موجود، توضیح داده شود و توسعه بیابد» (۲۲). در تز هشتم فروریباخ تصریح می کند که «تمام زندگی اجتماع مایهتاً عمل است. همه معماهایی که تئوری را به سوی عرفان (Mysticism) می کشاند، حل عقلانی خود را در عملکرد (Praxis) انسانی و در درک این عملکرد می یابد» (۲۳). و باز در اهمیت و نقش تعیین کننده عمل در همان تزها (شماره ۲) تاکید دارد که «مسئله دانستن اینکه آیا فکر انسان می تواند به حقیقت معینی دست یابد، مسأله تئوری نیست بلکه موضوع عمل است. این در عمل است که انسان باید حقیقت را ثابت کند. بحث برسر حقیقت یا عدم حقیقت یک فکر، جدا از عمل، بحث صرفاً مکتبی است» (۲۴). حالا کاسه از

اگر نمونه چند کشور پیش افتاده سرمایه داری را به رخ کشید و آنچه را که هم اکنون تحت همین نظام، در کشورهای جهان سوم می گذرد: فقر، جهل، مرگ و میر و نکبت و تالعات و رنج های فراوان صدها و صدها میلیون انسان روی زمین را نادیده انگاشت. خطاست که دستاوردهای مهم کشورهای انگشت شمار پیشرفته سرمایه داری امروز را دید و تاریخ تکوین و پیدایش و توسعه سرمایه داری در این کشورها را که با خون به رشت تحریر درآمده است، ناخوانده و عبرت نگرفته به گوشه ای انداخت. خطاست که در کنار موفقیت های چشمگیر چند کشور بزرگ سرمایه داری به معضلات هشداردهنده و گاه حل نشدنی این کشورها، از قبیل فشار روزافزون بی کاری، زندگی در شرایط زیر خط فقر، عواقب اعتیاد و بیماری های روانی ناشی از محرومیت و فشار زندگی، و چهره انزاع بی عدالتی های اجتماعی و اقتصادی تکانه‌دهنده، که ده ها میلیون انسان را دربر می گیرد، بی توجه ماند.

میشل روگاو نخست وزیر فرانسه در برابر «شورای اقتصادی و اجتماعی» تاکید می کند که «در فرانسه دهه ۸۰، ۱۰ درصد خانوارها، مالک ۵۰ درصد سرمایه هستند» (۲۱ج). رشد سرمایه داری در کشورهای پیشرفته با گسترش مناطق «فقرچیده» در این کشورها، همراه بوده است. مسلماً وقتی از فقر در این کشورها صحبت می شود، معیارهای اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی قرن ۱۸ و ۱۹ و یا وضع کشورهای عقب مانده آسیا و آفریقا در نظر نیست، بلکه شرایط و واقعیت های اجتماعی-اقتصادی کنونی این کشورها مدنظر است. مساله «فقرچیده» از جمله توسط هارینگتون در ایالات متحده و توسط تاون شلد در انگلستان بررسی شده است. در فرانسه بنا به مطالعات لای ماشیو در اواخر دهه ۷۰، «نصف اشخاص بالای ۶۵ سال (۲۶۰۰۰۰ نفر)، نصف کارگران تخصصی (۲۰۰۰۰۰ نفر)، بخش اعظم کارگران یدی (۱۰۰۰۰۰ نفر)، دو سوم مستخدمین ادارات (۸۰۰۰۰۰ نفر)، یک چهارم کاسب کاران و پیشه وران (۸۰۰۰۰۰ نفر) و قسمت مهم کارگران کشاورزی (۶۰۰۰۰۰ نفر) در زیر خط فقر قرار دارند» (۲۱ج).

دنیای نسبتاً آرام و با صلح و صفای نسبی در یکی بوده اخیر، به ویژه از آغاز دهه ۸۰ به اینسو، تاریخ خونباری دارد. حتی دموکراسی سیاسی نسبتاً گسترده کنونی هم گذشته ها و خاطره های بسیار تلخی داشته و به سادگی به نست نیامده است.

مگر این نظام سرمایه داری امپریالیستی و همین کشورهای پیشرفته انسان، انگلستان و فرانسه و ایتالیا و ژاپن و آمریکا نبودند که در همین قرن بیستم در فاصله زمانی کمتر از ربع قرن، به خاطر سروری پرچمان و ثروت اندوزی، دویار بشیریت را به جنگ جهانی هالم سوز کشاندند؟ و کشتار دهها میلیون انسان و ویرانی صدها هزار شهر و آبادی و مؤسسات تولیدی را موجب شدند و تمدن بشری را تا ورطه نابودی سوق دادند؟ مگر این نظام سرمایه داری نبود که به خاطر کشورگشایی و عظمت طلبی و چپاول آسیا و آفریقا و آمریکا به تسخیر مستعمرات و توسعه آنها پرداخت و هندیشتری ترین جنگ ها و ظلم ها را به مردم این دیار تحمیل کرد؟ و روزی هم که مردم مستعمرات ترین الهام از اعلامیه حقوق بشر خراستار رهایی و استقلال شدند، خشن ترین و مخرب ترین جنگهای نابرابر را در ویتنام، الجزایر، چین و مصر و غیره به راه انداختند. برده فروشی و سیاست تبعیض نژادی را به خاطر استثمار ارزان قیمت، چه کسانی راه انداختند؟

اینهمه کودتاها و دخالت ها و توطئه ها و ایجاد حکومت های نست نشاندن در دو قرن اخیر در کشورهای جهان سوم، از جمله در کشورها، که از قربانیان آن بوده ایم، چه کسانی سبب شده اند چه همین کشورهای سرمایه داری امپریالیستی؟ کشش ما به سوی دموکراسی سیاسی نباید چشم ما را در برابر واقعیت های تلخ نظام سرمایه داری کور کند. برخی بر این واقعیت تکیه می کنند که تا به حال، هرچا دموکراسی حاکم بوده، سرمایه داری هم بر کلان آن بوده است. و هرچا «دوسویالیسم و تماماً موجود» فرمانروایی می کرد، استبداد و تام گرای حکومت داشته است. اما از اینجا این نتیجه ساده را گرفتار کردن که پس سرمایه داری یعنی دموکراسی و دوسویالیسم یعنی استبداد، کاملاً خطا و منحرف کننده است. به سادگی می توان کشورهای متعدد سرمایه داری را نام برد که در آنها رژیم های استبدادی و فاشیستی حکومت کرده و می کنند. نازیسم هیتلری، فاشیسم موسرولینی، فرانکو، سالازار، کلنل های یونان، ماک کارتیسم و رژیم تبعیض نژادی در آمریکا، نست پخت همین کشورهای پیشرفته و تمدن سرمایه داری معاصر است که خاطره چنانچه ای شرم آور آنها هنوز تن انسان را به لرزه در می آورد.

نگاهی گذرا به تاریخ معاصر کشورهای پیشرفته سرمایه داری نشان می دهد که نظام سرمایه داری در طول چند قرن حیات خود، بارها با بحران های همه جانبه ای که وی را تا استانه نابودی سوق داد، روبرو بوده است. همین قرن بیستم شاهد نمونه های منقلب کننده ای است. انقلاب در روسیه و یک سلسله انقلابات کارگری در سایر کشورها به دنبال جنگ جهانی امپریالیستی اول، از عواقب مستقیم آن بود. پیدایش فاشیسم و نازیسم در ایتالیا و آلمان و اسپانیا و پرتغال، بحران بزرگ سرمایه داری جهان در ۱۹۲۹-۱۹۳۳، جنگ جهانی دوم و به دنبال آن پیدایش سیستم کشورهای دوسویالیستی و تلاشی سیستم جهانی مستعمراتی، نمونه های برجسته بحران های بزرگ و متعدد نظام سرمایه داری در نیمه اول قرن بیستم بوده است.

دموکراسی دستاورد توده هاست نه هدیه سرمایه داری

بررسی حتی اجمالی تاریخ نشان می دهد که دموکراسی در شکل نسبتاً گسترده و پایدار و بازگشت ناپذیری که هم اکنون در کشورهای اروپایی غربی و برخی کشورهای دیگر برقرار است، هدیه سرمایه داری به جهان نبوده است. اگر تاریخ پیدایش و تکوین سرمایه داری با خون و بیابوت نوشته شده، تاریخ استقرار دموکراسی از آن خونین تر و قربانیان آن به مراتب افزونتر بوده اند. چا دارد برای نشان دادن آن به نمونه فرانسه، این مهد آزادی اشاره ای بشود:

تاریخ دموکراسی مدرن را معمولاً با انقلاب بورژوازی کبیر فرانسه (۱۷۸۹) پیوند می زنند. مسلماً در آن وقت و در جریان آن تحولات دورانسان، بورژوازی فرانسه یک جریان انقلابی و مترقی و بخشی از مردم و توده بود. پیشه وران، زحمتکشان و دهقانان، به

قرب است. زیرا اکثریت عظیم کارگران حتی در کشورهای دموکراتیک بسیار پیشرفته و بسیار متمدن، سرکوب و له شده اند. چنان در اسارتگاه سرمایه داری خرد شده اند که عملاً در سیاست شرکت نمی کنند و نمی توانند هم شرکت بکنند» (۱۷).

تناقض گویی آشکار است و از این تناقضات در گفتارها و نوشته های لنین فراوان است. در زمان استالین و از طریق کمیونترن، «گلپین» یکدستی از گفتارهای لنین را جمع آوری کرده و ارائه دادند که از دموکراسی در جوامع بورژوازی همان دید یکطرفه و یک بعدی منفی و نفرت آور را به نمایش گذاشت و القاء کرد. متأسفانه در طول هفتاد سال فرهنگ قاطبه «مارکسیست-لنینیست» های جهان همین را مضمون مسخ شده دموکراسی و تمغیر آن تشکیل می داده است. اگر هم از دموکراسی سخنی می گفتیم، برای جلب متعین موقتی. از این بیادگاه، دموکراسی یک تاکتیک موهله ای میارزاتی بود. نقطه عبوری بود که تا به آن نست می یافتیم، می بایست هرچه سریعتر از آن می گذشتیم و به این دموکراسی «دم بریده» و این «ویکتوری طبعی بورژوازی» خاتمه می دادیم و قدرت را به نست می گرفتیم. و برای کسب قدرت هم هروسيله ای حتی کوتاه و توطئه مجاز بود. انقلاب را می شد به نست یک اقلیت سازمانیافته و القاء کرد. متأسفانه در طول هفتاد سال فرهنگ آمانگی توده ها انجام داد. به این اندیشه لنین که در اوایل اوت ۱۹۱۷، تقریباً بوما قبل از انقلاب اکثر در روزنامه کارگران و سربازان نوشته که مسلماً تدارک ذهنی انقلاب اکتبر را با توجه به شرایط روسیه، در منز خود می پروراند است توجه کنیم: «در عصر انقلابی نیازی به شناختن «اراده اکثریت» نیست، خیر، باید در لحظه و در محل تعیین کننده، از همه قویتر بود. باید پیروز شد. از همان «جنگ دهقانی» در قرون وسطی در آلمان در ادامه آن در جنبش های بزرگ و در همه دوران های بزرگ انقلاب، از جمله در سالهای ۱۸۴۸، ۱۸۷۱ و همچنین ۱۹۰۰، ما با نمونه های فراوانی روبرو هستیم که نشان می دهند یک اقلیت سازمانیافته تر، آگاه تر و بهتر مسلح شده، اراده خود را به اکثریت تحمیل کرده و پیروز شده است» (۱۸).

رزالوگزامبورگ ها و کائوتسکی ها که ناظر و نگران زایش یک نظام استبدادی به نام دوسویالیسم بودند، با تئوریزی، خطایوبند و عواقب هلاکت بار تعقیر دموکراسی را از همان آغاز گوشه کرده. کائوتسکی ندا می داد: «بولتی که دارای ریشه های بسیار قوی در توده هاست، کوچکترین نابلی برای سوء استفاده از حقوق دموکراتیک ندارد. بولتی که می داند توده ها را پشت سر سازد و رزور را تنها برای حمایت از دموکراسی به کار می برد و نه برای پایمال کردن آن» (۱۹).

لنین، رزالوگزامبورگ را «عقاب انقلاب» می خواند. اما «عقاب انقلاب» چشمان تیزبین و نوربینی داشت که زایش نظام استبدادی و عواقب آن را دید و به مقابله با آن برخاست. و لنین را از این جهت که به ابزار استبدادی متوسل می شد نکوهش کرد که «دستور آن بالا، تهر دیکتاتور مشامه مراقبت کارخانه ها، کیرهای سنگین و خشن و حکومت وحشت، همه فقط داروهای مسکن هستند» (۲۰)... «بدون انتخایات عمومی، آزادی بی قید و شرط مطبوعات و اجتماعات و برخورد آزادانه با زندگی در هر نهاده اجتماعی از بین رفته و از آن فقط تظاهراتی برجای می ماند که در آن بوروکراسی تنها عنصر فعال است. حیات اجتماعی تدریجاً به خواب می رود، چند نوجین رهبر حزبی، با انرژی پایان ناپذیر و ایدالیسم بی حدومرز، رهبری و حکومت را به نست می گیرند و در واقع از میان آنان نیز تنی چند با منزهای متکبر، هدایت امور را میده دار می شوند... آری، چنین از هاضم هلاوه بران، توحش حیات اجتماعی را به دنبال می آورد: سوء قصدها، اهدام گروگان ها و غیره» (۲۱).

در یک نگاه به گذشته، ارزش عمیق تاریخی نظریات بالا، که نظایر آن از سوی بسیاری از هم عصرهای لنین، نظیر ماکس آدر و پلخانف و دیگران، در بیان خطرات ناشی از لگدمال شدن دموکراسی و در نشان دادن عواقب هلاکت بار آن که بالاخره به صورت هیولای توتالیتاریسم استالینی قدرافراشت، مشاهده می گردد. نظامی که اینک دانه تاریخ آن را محکوم می کند، آنهمه می توان گفت و باید با شهامت درباره آن به تعمق نشست، این واقعیت دردناک است که تجربه ای که با انقلاب اکتبر آغاز شد، اینک با شکست کامل روبرو شده است و «دوسویالیسم و تماماً موجود» اما نه دوسویالیسم یا آزادی و سیمای انسانی، در جریان نقل مکان به موزه تاریخ است. باید با صدای رسا اعلام کرد که نوع معینی از درک و تلقی از «مارکسیسم، نوهمی مارکسیسم» که ریشه های تئوریک آن صدها در لنینیسم نهفته، و در استالینیسم به سیستم کاملی مبدل شد، اینک بعد از هفتاد سال باطل شده و به بن بست کامل رسیده و هر روز در این یا آن کشور «دوسویالیستی و تماماً موجود» از سوی توده های میلیونی مردم همین کشورها، و رشکستگی آن اعلام می شود.

درست است که بهار پکن در خون فرقه شد. اما دیگر یخ های سیبری شکسته و بادگرم انقلاب در انقلاب روسیه، فتنه های آزادی را در دیگر کشورهای دوسویالیستی، شکوفانده است. به قول اسلاوواول، رهبر جنبش آزادی در چکسلواکی: «تاریخ را که مصنوعاً متوقف کرده بودند، با چنان سمرتی به راه افتاده است که باور کردنش مشکل است» (۲۲).

فروپاشی نظام استالینی، توجیه سرمایه داری نیست

نظام های حاکم تک حزبی تام گرا (توتالیتر)، در کشورهای لهستان، مجارستان، آلمان دموکراتیک، چکسلواکی و اینک در بلغارستان، یکی بعد از دیگری از اریکه قدرت چون خانه های متراش، در مرض چند هفته و گاه چند روز از هم می پاشند. بعضی از این کشورها، آینده و سرنوشت نامعلوم و نگران آوری دارند.

آزودی همیق و صلواتک ما این است که این تحولات انقلابی مسالمت آمیز در این کشورها در نهایت به دوسویالیسم مدرن، تمام با آزادی و سیمای انسانی بینجامد. زیرا خطاست اگر از هفتاد سال تجربه ولو بسیار منفی و هر قدر خسارت بار «دوسویالیسم و تماماً موجود»، به توجیه و حقانیت سرمایه داری رسید. مقایسه مرکز حقانیت نمی آورد. ضرورت و ناگزیری تحقق آرمان های انسانی و بشری در این کشورها، عدالت جویانه بیشروران دوسویالیسم که از مشاهدات و تحلیل ها و بررسی های آنان از تناقضات درونی جامعه سرمایه داری و روابط ظالمانه ای استثماری نشأت می گیرد، نفی ناپذیر است. خطاست

زادیه میحت دمکراسی بسیار آموزنده است. چادارد جداگانه و مستند به آن پرداخته شود. در اینجا به یادآوری اجمالی چند نکته اشاره کرده و از آن می گذریم.

حق رأی همگانی محصول پنج انقلاب در فرانسه

همین حق رأی همگانی را که مقدماتی ترین ابزار تحقق دمکراسی است، مردم فرانسه بعد از پنج انقلاب و یک قرن بعد از انقلاب کبیر فرانسه به دست آورده اند؛ درست چند روز پس از تصویب «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» که به عنوان بیانیه انقلاب، سپیده دم عصر جدید را به جهاننیان بشارت داد و با شعار آزادی و برابری پای به میدان گذاشت و از حاکمیت ملت سخن گفت، طرح مولیه در مجلس مؤسسان فرانسه مطرح گردید. در این طرح سیستم رأی گیری مبتنی بر نوعی مالیات پیشنهاد شد و پایه قرارگرفت. بدین سان مردمان تبهی نسبت را از حق رأی محروم کردند. شهروندان به دولتی نابرابر درحقوق تقسیم شدند: داراها و ثنارها! بدین منوال، بورژوازی بلافاصله بعد از پیروزی از متحدان دیروزیش جداشد تا حاکمیت خود را اعمال کند. شمار برابری صوری را هم لگدمال کرد.

با همین قانون انتخابات، در ۱۷۸۹ فقط سی هزار انتخاب کننده باقی می ماند که می بایستی از میان خود قدرت سیاسی را انتخاب کنند، که طبعاً فقط سرکردگان بورژوازی می توانستند از صندوق های چنین انتخابات «آزاده» سودر بیارند! (لایقوتی لنین در اوت ۱۹۱۷ می گوید: «در جامعه سرمایه داری ما با دمکراسی سر و دم بریده، حقیر، دروغین و فقط برای ترانکران یعنی اقلیت سرکار داریم. این شرایط و چنین جوامعی را در نظر داشت است»).

بعد از انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ که با قیام کارگران، پیشه وران، دانشجویان، باکارمندان، کسبه و کارفرمایان کوچک آغاز گردید و قدرت به دست شورای شهر افتاد، در قانون اساسی جدید تاحدودی از مالیات در انتخابات کاسته شد و تعداد رأی دهندگان به ۲۴۰ هزار بالغ گردید. این انقلاب در اعتراض به فرامین شش گانه شاهی، معروف به «فرمان پولنیاه» صورت گرفت که از رأی ملتومات را از میان می برد، ارکان های لیبرال تعطیل و مجلس جدید منحل می گردید و در لایحه انتخابات جدید حق رأی بازهم محدودتر می شد. فقط بعد از قیام و شورش کارگران لیون (نوامبر ۱۸۳۱) که مارکس آنان را «سربازان سوسیالیسم» نامید و مبارزات و قیام های خونینی که در سال های بعد، از جمله قیام مه ۱۸۴۹ به رهبری آگوست بلانکی که در خون فرقه شد، و بالاخره پس از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ که به سرنگونی شارل دوم و برقراری جمهوری انجامید، در ۴ مارس ۱۸۴۸ برای اولین بار رأی گیری همگانی برای مردان ۲۱ سال به بالا پذیرفته شد.

اتکلس که ناظر و تحلیلگر انقلاب ها و تحولات دمکراتیک زمان خود بود، در مقدمه «سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی» در اشاره به همین انقلاب و تحولات بورژوا-دمکراتیک - به ویژه سه انقلاب بزرگ بورژوازی اروپا در انگلستان و فرانسه و آلمان، و نقش تعیین کننده توده ها، اعلام می کند: «معیناً اگر بورژوازی را به نیروی خویش رها می کردند، قادر به ادامه مبارزه با پیروزی و کشتاندن شارل دوم به زیر کیوبین نمی شد. برای آنکه بورژوازی بتواند پیروزی های را که هنگام آن رسیده بود، بچیند، لازم می آمد که انقلاب از هدف خود، درست مانند انقلاب ۱۷۹۳ در فرانسه و در ۱۸۴۸ در آلمان، فراتر رود. چنین به نظر می رسد که به راستی این یکی از قوانین تکامل جامعه بورژوازی است» (۲۴). اما نه این پیروزی و نه حق رأی همگانی چندان دوامی نیافت. بورژوازی حاکم برای پس گرفتن دست آوردهای کارگران مجدداً نسبت به کار شد و ارتجاع به یورش های پر دامنه ای نسبت زد. قیام ژوئن ۱۸۴۸ کارگران و مردم پاریس که ۴۰۰۰۰ نفر را در برمی گرفت، به دست ۱۵۰۰۰ تفنگدار کاپونیاک، چلا معروف، به شدت سرکوب شد. بیش از ۱۱۰۰۰ تن از بهترین فرزندان زحمتکش پاریس کشته شدند.

قانون جدید انتخاباتی که در ۲ مه ۱۸۵۰ به تصویب رسید بار دیگر به طور محسوسی از شمار انتخاب کنندگان کاست و سه میلیون نفر را که به آبخار فقیر و محروم جامعه تعلق داشتند از حق رأی محروم ساخت. در ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۱ روشی بناپارت نسبت به کودتا زد و بدین منوال انقلاب ۱۸۴۸ شکست خورد. با این کودتا از جمهوری دوم فقط اسمی باقی ماند، که آن هم در ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۲ رسماً منقضی شد. از ۱۸۵۲ تا خلق ناپلئون (۴ سپتامبر ۱۸۷۰)، امپراطوری خودکامه، همه دست آوردهای محدود دمکراتیک را از میان برداشت. علیرغم استبدادگری بناپارت و اختناق همه جانبه، مبارزه نیروهای مترقی و کارگران برای آزادی و حقوق زحمتکش، سازماندهی اقتصاد، امتصایات و مبارزات خیابانی، تشکیل های سیاسی در این دوره، شورشان از حماسه و قهرمانی است که بالاخره به قیام و انقلاب ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ انجامید. انقلاب سپتامبر چهارمین انقلاب تا کمون پاریس بود، که تومار نظام بناپارتنی را در هم پیچید و به استقرار جمهوری سوم منجر شد.

انقلاب ۴ سپتامبر، کمون پاریس را که نقطه اوج مبارزات کارگران پاریس بود، به دنبال آورد. اما این حرکت دمکراتیک و انقلابی کارگران نیز با هجوم وحشیانه ارتش بورژوازی و ارتجاع درهم شکست. در هفته خونین سقوط پاریس، کمونرها مردانه مقاومت کردند و در قبرستان پرلاش در آخرین سنگر مقاومت، قهرمانانه تا آخرین نفر جنگیدند. در این ماجرای بزرگ تاریخی نزدیک به ۷۰ هزار نفر تیرباران، زندانی و تبعید شدند و دهها هزار نفر مهاجرت کردند.

هرچند علیرغم شکست پنج انقلاب، جمهوری در فرانسه تثبیت شد و حق رأی همگانی برای همیشه تأمین گردید، اما نیمی از جمعیت فرانسه، یعنی زنان، تا پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) از این حق محروم بودند.

دیگر حقوق دمکراتیک کارگران و مردم، نتیجه همین مبارزات طولانی بوده است، قانون شاپلیه (ممنوعیت سندیکا و سرکوب امتصاب ها) فقط در ۱۸۶۲ معلق شد. کارگران فرانسه فقط پس از کمون پاریس موفق به تشکیل سندیکاهای مختلف و بالاخره در ۱۸۹۵ موفق به ایجاد سندیکای واحد، کنفدراسیون عمومی کار (C.G.T.) شدند. اولین حزب کارگری سوسیالیست فقط در نوامبر ۱۸۸۰ تحت نام حزب کارگری به وجود آمد.

در آلمان حق رأی همگانی با انقلاب ۱۹۱۸ تأمین شد. بین ۱۸۴۹ تا ۱۹۱۸ تحت سیستم انتخاباتی «سه رده»، ۵ درصد از ثروتمندترین اهالی همان قدر نماینده به رایشتاک

عنوان «طبقه سوم» در برابر نوطیقه حاکم، یعنی مالکیت اشرافی و کلیسا قرار داشتند. ایدئولوژی بورژوازی فرانسه که در شمار آزادی، برابری و برابری سرخس خلاصه می شد، رهائی از حکومت مطلقه اشرافی-سلطنتی، برابری حقوق همه اهالی در برابر قانون، یعنی لغو نظام حاکم مبتنی بر امتیازات، و برابری در معنای همبستگی و وحدت نیروها استوار بود. از این رو توانست زحمتکشان شهر و روستا را در جبهه واحدی درکنار بورژوازی خوشاسته و تمت هژمونی وی قرار دهد.

اعلامیه حقوق بشر و شهروند، مصوب اوت ۱۷۸۹ مجلس مؤسسان فرانسه، که اعلام می کند: «انسان ها آزاد به دنیا آمده و آزاد زیست می کنند و در مقابل قانون برابرند»، یا «هدف تمامی سازمان های سیاسی، محافظت از حقوق طبیعی انسان است. این حقوق عبارتند از آزادی، مالکیت، امنیت و مقاومت در برابر ستم» و یا «اصل حاکمیت اساساً در حاکمیت ملت نهفته است. هیچ هیأت و هیچ کس نمی تواند قدرتی اعمال کند که ناشی از ملت نباشد». بدون تردید سند افتخار بزرگ و تاریخی انقلاب کبیر فرانسه و ستاورد ارزشمند بورژوازی آن کشور و به ویژه متفکران عصر روشنگری، از منتسکیو و فیدرو گرفته تا ژان ژاک روسو است، که تدارک قهرنگی و ایدئولوژیک انقلاب فرانسه را میدهند. ارزش والای انسانی و مترقی «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» از جمله بران است که بندهایی از آن، زمان و مکان نمی شناسد و هنوز زنده است و فعلیت دارد. مهم تر آنکه، توانست است به یک «ایدئولوژی» جاافتاده در برابر ستم ها و به نظامی مبنی بروجود و ضرورت سه طبقه متمایز «کاست مانند» (تجبا، روحانیت و «طبقه سوم») پایان دهد. نظامی که به خصوص در اثر تلقینات مذهبی و خرافی، به اصول و روابط اجتماعی طبیعی و خدشه ناپذیر تبدیل شده و تقدیر محتمل هر شهروند از لحظه تولد تا مرگ چاره داده می شد و از این طریق «طبقه سوم» را نیز به تمکین وای می داشت. شکست این سد ذهنی و شعار آزادی و برابری در آگاهی بعدی پولتاریا و در مبارزات بعدی وی نقش مهم ایفا کرد.

به همین مناسبت شعار آزادی، برابری و برابری باشور و هیچان عمومی و به ویژه انتشار محروم جامعه روبرو شد و انتظارات و توهمات برانگیخت. اما جامعه بورژوازی از فرای پیروزی با یک تضاد ذاتی روبرو شد که در نظام قبلی پوشیده و چینی بود. شعار آزادی و برابری که بورژوازی سردان و مردم را به میدان کشید، با تمایلات طبقاتی وی برای ثروتمندتر شدن، که در شرایط آن روزی رشد نیروهای مولد و سطح تازل تکنولوژی، مستلزم کارملات فرسای کارگران، ستمزد پائین، منع اعتصایات و تشکلات کارگری و غیره بود، در تقابل بود. به خصوص آنکه توده های زحمتکش از شعار آزادی و برابری، پایان هرگونه امتیاز طبقاتی، تأمین عدالت اجتماعی و برابری واقعی شرایط زندگی یعنی از میان رفتن فقر وفاته را انتظار داشتند و اساساً با این درک و انگیزه وارد میدان شدند. تصادفی نیست که پیشگامان سوسیالیسم، سوسیالیستهای تخیلی نظیر سن سهومن، شارل فوریه، روبرت اوئن، کار لیل و سیمونون، همگان، در همین دوره پای به میدان گذاشتند و به افشای مظالم سرمایه داری و به دفاع از محرومان برخاستند. انتقادهای این اومانیست ها ناشی از سرخوردگی کسانی بود که بیش از همه برای پیروزی انقلاب، هیچان و شوق نشان داده بودند. آنها به زودی با این حقیقت تلخ آشنا شدند که پیروزی حقوق بشر و تأمین برابری حقوقی، نابرابری های اجتماعی را از میان نمی برد، با حذف امتیازات نظام قبلی، تناقضات جدیدی قد علم می کند که گاه به مراتب ظالمانه تر است.

تاریخ مبارزات سیاسی در دو سه قرن اخیر در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به طور دائم متأثر از واقعیت اجتماعی فوق بوده است: از یک سو بورژوازی حاکم، که می کوشیده است آزادی ها و حقوق دمکراتیک را تا می تواند محدود نگه دارد تا نظام مبتنی بر قانون اساسی که ضامن بقای اوست به هم نخورد و حاکمیتش همچنان با رأی مردم و رضایت آنان حفظ گردد. از سوی دیگر زحمتکشان و محرومان این جوامع، که از همان انقلاب کبیر فرانسه آزادی را در سنگرها به دست آوردند و با اشتیاق برای آزادی و برابری قربانی دادند، درک عمیق تری از دمکراسی سیاسی داشته و از مبارزه برای آزادی و دمکراسی سیاسی، برقراری یک نظام اجتماعی عادلانه و دمکراسی اجتماعی را انتظار داشتند که بتواند به محرومیتها و بی عدالتیهای اجتماعی پایان دهد و مستمراً در این مسیر مبارزه کردند. تصادفی نیست که اولین جنبش کارگری برای حق رأی در انگلستان، جنبش چارتنی، اولین جنبش سوسیالیستی جهان شد. فعالیت لاسال برای تأمین رأی همگانی به معنای دگروسانی دولت با «افتکار طبقه کارگر» بوده است. و کارگران و مردم پاریس در انقلاب ۱۸۴۸ با تمعیل اراده خود بر بورژوازی، که اکثریتشان سلطنت طلب بودند شعار جمهوری را با اندیشه مساوات طلبانه و با این قصد که نه تنها برابری سیاسی، بلکه برابری اجتماعی را نیز عملی کند، به کرسی نشاند و به قول مارکس پولتاریای فرانسه در فوریه ۱۸۴۸ نخستین جمهوری دمکراتیک را در قرن نوزدهم به دست آورد و «مهر خود را بر آن کوبید و آن را جمهوری اجتماعی اعلام کرد» (۲۳). تصادفی نیست که همین بورژوازی فرانسه که با شعار آزادی و برابری، سرخس و نظام های فئودالی را در آلمان، اتریش، ایتالیا و اسپانیا و در تمام اروپا به لرزه درآورد، ۲ سال بعد از انقلاب کبیر (۱۴ ژوئن ۱۷۸۹)، قانون شاپلیه را از مجلس گذراند که تشکیل اتحادیه ها و فعالیت های سنتی-سندیکائی را منع می کرد و امتصاب را با محکومیت های شدیدی روبرو می ساخت. از همین لحظه، شعار آزادی انقلاب، مورد تجاوز قرار گرفت.

واقعیت اینست که کارگران و سایر زحمتکشان، دانشجویان، روشنفکران و نیروهای مترقی این جوامع دمکراسی سیاسی گسترده و پایدار امروزی را ذره ذره و قدم به قدم، در اثر امتصاب ها و جنگ های خیابانی، با قیام ها و انقلاب های سیاسی و فداکاری ها و دادن قربانی های بی شمار به دست آورده اند. ستاورد های دمکراتیک که اینک در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مشاهده می کنیم، کسی و به طریق اولی بورژوازی این کشورها هدیه نکرده است.

مطالعه جنبش های سیاسی فرانسه در دو قرن اخیر، کشور مهد آزادی و حقوق بشر که پرآوازه ترین و رایجکال ترین انقلاب های بورژوازی را به یادگار گذاشته و سرگشت سیاسی آن آزمایشگاه مطالعات اجتماعی و نظری بنیانگذاران مارکسیسم بوده است، از

و برقراری آزادی پیکر و عدالت اجتماعی، استقرار سوسیالیسم دموکراتیک با سیمای انسانی، که در آن رشد آزاد فرد، شرط رشد آزاد همگان (۲۷) باشد، همچنان هدف آرمانی ما را تشکیل می دهد. دیدگاههای گذشته ما در این زمینه، انگونه که در اسناد کنگره مؤسسان منعکس است، باید در جنبه هاشی به طور اساسی، در پرتو تعیین در تحولات اخیر کشورهای «سوسیالیستی» و ریشه یابی علل آنها، بازنگری شود.

باید با واقع بینی و صداقت پذیرفت که سوسیالیسم برای ایران، اگر قصد شماراندان و عوام ژریمی نداریم؛ اگر می خواهیم واقعاً دموکراتیک بوده و به ویژه دموکراسی در آن پایدار و حاکم بماند؛ اگر می خواهیم ثمره اقدام و عمل آگاه اکثریت مردم و خواست داریطلبانه آنها باشد، در آن صورت سوسیالیسم نمی تواند نظام چنانچنین فردای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد. زیرا تصور اینکه بعد از ۵۰ سال استبداد و سرکوب نظام شاهنشاهی و ده سال و شاید ده سال دیگر سلطه استبداد مذهبی، می توان بلاواسطه و یا در فاصله زمانی کوتاه بعد از سرنگونی نظام جمهوری اسلامی، سوسیالیسم را هدف دستیابی قرار داد، یا در خواب و خیالیم و یا یک ماجراجویی سیاسی فاجعه آفرین را در سر می پرورانیم. کسب دموکراسی سیاسی، استقرار و تکمیل و گسترش و تعمیق آن، مهم ترین، اصلی ترین و ضروری ترین وظیفه فعلی ماست. مبارزه برای سوسیالیسم آرمانی ما، بدون فرهنگ جا افتاده دموکراسی، آگاهی سیاسی لازم و رشد کافی اقتصادی، نتیجه اش حتی در صورت پیروزی، نه سوسیالیسم خواهد بود و نه دموکراسی. این تجربه را ۷۰ سال حکومت شوروی و ۴۵ سال تجربه کشورهای دیگر و بن بست و ورشکستگی کنونی «سوسیالیسم واقعاً موجود» نشان می دهد. تجویز چنین تجربه ای برای ایران، خیانت به مردم و زحمتکشان ایرانیست. بنابراین، بلاتدرید گذار از یک دوره دموکراسی سیاسی ضرورت دارد که طی آن و به کمک آن، نیروهای چپ و مترقی مستمراً برای دموکراسی اقتصادی و عدالت اجتماعی بپردازند. زیرا دموکراسی سیاسی صرف، هر قدر هم ضروری و حیاتی و شرط لازم باشد، بدون تلاش در جهت دموکراسی اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی، ناقص و شکننده است. چنین دموکراسی سیاسی، مسلماً ناپایدار و اساساً منفی با رسالت اجتماعی ما در دفاع از محرومان و ستکشان جامعه است. درست است که آگاهی برای سوسیالیسم، برای سوسیالیسم دموکراتیک با سیمای انسانی، به ویژه در میان اقشار وسیع زحمتکش، در همین دوران دموکراسی سیاسی و پس از آنکه آزادی های دموکراتیک جا افتادند، و امکان شکل اتان و آموزش و تبلیغ فراهم شد، بست یافتنی است، اما چنین آگاهی در شرایط دموکراسی، به طور واقعی، در پراتیک مبارزه برای عدالت اجتماعی که سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی نقطه اوج آن است، شکل نهایی می گیرد و تعمق می پذیرد.

لذا ما عمیقاً بر این باوریم که فعلی ما، اساساً فعلی دموکراسی است. وظیفه اصلی و مبرم ما مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری دموکراسی در ایران است. در پرتو تجربیات تلخ و آموزنده کشورهای «سوسیالیستی واقعاً موجود»، که هم اکنون ناظر زیر و رو شدن آنها هستیم، بر این باوریم که مرحله دموکراسی سیاسی باید بتواند هم فرهنگ دموکراسی را عمیقاً در میان مردم ما و به ویژه زحمتکشان ریشه بواند و با زندگی سیاسی و فرهنگی اتان عجین کند، و هم نیروهای تولیدی کشور را در خدمت عدالت اجتماعی تا حداکثر ظرفیت آنها گسترش دهد. تا تحول چنین جامعه پیشرفته ای به سوسیالیسم خراست واقعی، آگاهانه و دموکراتیک اکثریت بزرگ مردم باشد و دموکراسی در سوسیالیسم جاودانه گردد.

نوام طولاتی نظام سرمایه داری و به ویژه حوادث اخیر کشورهای «سوسیالیستی» که توام با روند نومی رجعت به نقطه آغاز است، صحت و عمق اندیشه مارکس را در رابطه با تحولات اجتماعی و جابه جایی صورتبندی های اجتماعی-اقتصادی که در «پیشگفتار بر مشارکت در نقد اقتصاد سیاسی» فرمولبندی کرده است، نشان می دهد:

«۱- هیچ نظام اجتماعی، قبل از آنکه تمام نیروهای مولد خود را تا جا هست -رشد ندهد، از میان نمی رود.

۲- بشر فقط آن وظایفی را می تواند در برابر خود قرار دهد که قادر به حل آن باشد» (۲۸)

ادامه دارد

توضیح:

- این مقاله در رابطه با اسناد پیش بحث کنگره توسط گروه کاری زیر نظر کمیسیون پژوهش و آیدئولوژی حزب دموکراتیک مردم ایران تهیه شده است.
- منابع در پایان مقاله خواهد آمد!

می فرستاند که ۸۲ درصد مردم فقیراً قانون فوق العاده دولت بیسمارک (۱۸۷۸) معروف به «قانون ضدسوسیالیست»، تمام سازمان های حزب سوسیال دموکرات آلمان، سازمان های کارگری و مطبوعات آنها را ممنوع کرد. شرایط اشتقاق و استبداد سلطنتی پروس به حدی بود که انگلس در نامه ۲۹ ژوئن ۱۸۹۱ به کائوتسکی در انتقاد از برنامه انفورس طرح علنی شعار جمهوری را «موضوع خطرناکی» می بیند!

اژنظر تاریخی در آلمان نیز جمهوری را طبقه کارگر برای بورژوازی به بست آورد. حتی در انگلستان با وجود سنت های دموکراتیک، کارگران در مبارزه با بورژوازی، نره نره حقوق دموکراتیک خود را کسب نمودند. کافی است به اثر انگلس «وضع طبقه کارگر در انگلستان» مراجعه شود. در همین مصرما، در دوران سلطه فاشیزم در اروپا، در کشورهای نظیر فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، یوگوسلاوی، یونان و جاهای دیگر، چه کسانی به طور اساسی پرچم مبارزه برای آزادی و دموکراسی را برافراشتند بسته های پارتنزانی و مقاومت مسلحانه تشکیل دادند و حماسه ها آفریدند، جز اقشار زحمتکش و توده های مردم این کشورها و کمونیست ها و سوسیالیست ها در رأس آنها؟ بنابراین، اگر دموکراسی در این کشورها، در نیمه دوم قرن بیستم، در بو دهه اخیر تثبیت و برگشت ناپذیر شده است، چنین بست آوردی از یک سو ثمره مبارزات دو قرن اخیر مردم برای دموکراسی و تأثیرات ذهنی و فرهنگی حوادث تکان دهنده پنجاه سال نیمه اول قرن و حساسیت در برابر وحشت های ناشی از فاشیزم و در جنگ جهانی می باشد، و از سوی دیگر منشا از پیامدهای اقتصادی و اجتماعی مبارزه در راه تأمین عدالت اجتماعی و تحول فرهنگی و سیاسی در این جوامع است. بورژوازی نیز در این کشورها، برای ادامه سلطه اش در جوامع دموکراتیک، راه گذشت ها و سازش های مستمر در جهت تأمین نسبی مطالبات زحمتکشان و محرومان جامعه را که به ویژه از سوی دولت های این کشورها هدایت و اعمال می شود، آموخته و قبول کرده است. اصل دموکراسی به مثابه مکانیسم اجتناب ناپذیر برای حیات سیاسی-اجتماعی، از سوی بورژوازی این کشورها پذیرفته شده و در فرهنگ جامعه عمیقاً جا افتاده است. تعمیق و پی گیری بیشتر دموکراسی دیگر وظیفه نیروهای مترقی و چپ این کشورهاست. رفاه نسبی در این جوامع و بهبود نسبی سطح زندگی مردم، به ویژه اقشار میانی در حال رشد دانشی و در نتیجه کاهش تنش های اجتماعی مستمر و غیر قابل کنترل، مسلماً از عوامل مهم تثبیت دموکراسی در این کشورهاست. این واقعیت در عین حال مزید این نظریه است که دموکراسی سیاسی صرف، بدون اقدام در جهت دموکراسی اقتصادی، حتی در چارچوب و محدوده امکانات سرمایه داری، پدیده ای شکننده و ناپایدار است. وقتی حال دراپر، مارکس شتاس برجسته می گوید: «سوسیالیسم (کمونیسم) مارکس، به مثابه برنامه سیاسی را می توان به طور فشرده چنین تعریف کرد: دموکراتیزه کردن کامل جامعه، اما نه فقط اشکال سیاسی آن» (۲۹)، مسلماً همین نکته را در نظر دارد. زیرا از دیدگاه مارکس، «مبارزه برای اشکال دموکراتیک حکومت -دموکراتیزه کردن دولت- لبه های تلاش سوسیالیستی، نه چون هدف برای خود، بلکه چون بخش جدانشناپذیر آن است» (۳۰). تئوری انقلاب پس در پی وی نیز از نتایج تعمق وی در این زمینه و بررسی انقلاب های ۱۸۴۸ به بعد است.

سوسیالیسم دموکراتیک با سیمای انسانی، آرمانی بشری

مبارزه در راه تعمیق و گسترش دموکراسی، حتی در کشورهای پیشرفت دموکراسی های غربی، به معنای تأمین هرچه بیشتر و واقعی تر شرکت مردم در اداره امور کشور و اعمال حاکمیت، و مبارزه دموکراتیک و مسالمت آمیز به سوی سوسیالیسم با آزادی و سیمای انسانی، همچنان در سرلوحه برنامه سیاسی بسیاری از احزاب کمونیست کشورهای اروپایی قرار دارد. تاچه رسد به کشورهای جهان سوم که ۸۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می دهند و از شکاف طبقاتی و فقدان عدالت اجتماعی و از استثمار ۱۰ کشور فنی جهان به شدت رنج می برند و در بدهی و وابستگی های فنی و اقتصادی غوطه ورند و راه نجاتی جز در راستای آزادی و عدالت اجتماعی، یعنی آرمان سوسیالیسم دموکراتیک و انسانی ندارند.

اما در کشورهای استبدادی و به ویژه عقب مانده، دستیابی به آرمان سوسیالیستی، بدون گذار از مرحله دموکراسی سیاسی غیرممکن است. زیرا گذار مستقیم و یا بلافاصله از استبداد مطلق سلطنتی یا مذهبی به سوسیالیسم، حتی با نیت برقراری سوسیالیسم دموکراتیک یا سیمای انسانی، عملاً انتقال از یک نظام استبدادی به نظام استبدادی دیگر است. تجربه کشورهای سوسیالیستی و کشورهای با مستگیری سوسیالیستی آسیا و آفریقا، بدون استثنا صحت این گفته را نشان می دهد.

ما قویاً بر این باوریم که برای از میان بردن فقر و محرومیت های اجتماعی در ایران

معرفی کتاب



قصه امروز

(مجموعه داستان)

نویسنده: علی رستانی

چاپ: کلن-آلمان غربی

مجموعه سیزده قصه کوتاه است که در فاصله چهارسال به نگارش درآمده اند. همه قصه ها با لحن صریح رئالیستی، تنگناهای اجتماعی و محرومیت های طبقاتی را ترسیم می کنند.

تابلوهایی بی کلام

(چهارده قطعه نمایشی)

نویسنده: ر. آرشاک

ناشر: انتشارات نوید-آلمان غربی

این نمایشنامه ها -به گفته نویسنده درپیشگفتار کتاب- «نوعی پاسخگویی به نیاز گروههای نمایشی در خارج از کشور است که بتوانند فارغ از دشواری به کارگیری گفتار در جهت رابطه با محیط، این آثار را در انطباق با امکانات و توانایی های موجود به صحنه برده و با توجه به انعطاف ساختاری آنها، از خلاقیت خویش در جهت گسترش مضمون و معنای هر اثر سود برند.»

عناصر شعر

نویسنده: میرزا آقا عسگری (مانی)

انتشارات نوید (آلمان غربی)

کتاب مجموعه «گفتارهایی ساده و مختصر درباره عناصر شعر» است با این عناوین: درباره وزن- تصویر، کارپایه شعر امروز- شعر، آفرینش دوباره زبان- ساختمان درونی شعر- فضا در شعر- هنرمندان بر پل صراط- شعر امروز و دآوری مردم- فروغ فرخزاد و «سرزمین قد کوتاهان».

نظریات نویسنده - که خود شاعر است- به ویژه در سه گفتار نهایی کتاب خواندنی است.

برگی از کارنامه سیاه استالین

عزیزم! مادربزرگ جان! من هنوز نمرده ام! تو تنها کسی هستی که من در این دنیا دارم و من تنها کسی هستم که تو داری. اگر نمیرم، وقتی که بزرگ شدم و آن وقت تو خیلی پیر می شوی، قول می دهم که کار کنم و به تو غذا بدهم. گاریک تو، و نامه بعدی با همان خط کوبکانه: «مادر بزرگ عزیزم! من هنوز هم نمرده ام. ولی چیزهایی که دفعه قبل نوشتم دیگر درست نیست. برای اینکه دارم می میرم. همینطور می میرم. نوه ات».

اما یوری زنده ماند و بعدها پیش پدر پیر و بیمار بوخارین به سرپرده، بارها نزد سایر بستگان زندگی کرد و گذارش به پرورشگاه های گوناگون شوروی افتاد که در همه آنها «فرزندان خائنان به وطن» فراوان بودند. او نام خانوادگی مادرش را بر خود نهاد. در سال های ۷۰ بیوگرافی پدرش نوشته استیفلن کوهن را به دست آورد و لایبلی سطور آن را در پی هویت گم شده خود کاوید، و وقتی که عاقبت کوهن را ملاقات کرد، او را در آغوش کشید و برادر خود نامیدش. یوری لارین نقاش است و همگام با مادرش سال ها برای اعاده حیثیت بوخارین تلاش و مبارزه کرده است.

بسیاری از سایر نزدیکان استالین و همسران و کودکان آنها نیز سرنوشت کم و بیش مشابهی داشتند. اردوگاه های بزرگی ویژه زنان در شوروی وجود داشت و تنها «جرم» زنان زندانی در آنها این بود که شوهرانشان به خاطر گناه نگذره ای به دستور استالین تیرباران شده بودند. زنان بسیاری نیز در این زندان های «ویژه همسران خائنان به وطن» بودند که شوهرانشان نه تنها تیرباران نشده بودند، بلکه از مقامات عالی دولتی بودند. این زنان گروگان های استالین بودند و او از زندانی بودن آنها به مثابه وسیله ای برای اعمال فشار بر مقامات مربوطه استفاده می کرد. یکی از این زنان یگاتویفا کالینینا همسر کالینین صدر شورای عالی شوروی بود که سال ها در اردوگاه های کار اجباری به کار طاقت فرسا گمارده شد و سلامت خود را از دست داد. کالینین بارها از استالین تقاضا کرد که همسر او را آزاد کند. عاقبت استالین به تنگ آمد و آزادی همسر او را به بعد از پایان جنگ محول کرد. او البته به این قول عمل کرد و پس از پایان جنگ همسر کالینین آزاد شد و به مسکو آمد. اما هرگز در نزد کالینین در کرملین اقامت نکرد و نخواست با استالین روبرو شود.

کالینین مدت کوتاهی پس از پایان جنگ درگذشت. همسر و دختر او به هنگام تشییع جنازه اش همراه با مقامات طراز اول حزبی و دولتی و شخص استالین حضور داشتند. در این مراسم در سمت چپ استالین، مولوتوف و کاگاتویچ گام برمی داشتند که همسر اولی در همان موقع در زندان به سر می برد و برادر دومی به دستور استالین تیرباران شده بود.

ف. شیوا

گوناکوئی او را آزار داده بودند و به گونه ای در بازداشت خانه ای به سر می برد. عاقبت فراخوان تهدیدآمیزی به جلسه پلنوم کمیته مرکزی در کرملین دریافت کرد و می دانست که دیگر بازگشتی در کار نیست. همسر دوم او آنا لارینا که ۲۶ سال با او اختلاف سنی داشت، می گوید:

«آن لحظات عذاب آور و تحمل ناپذیر را هرگز از یاد نمی برم. بوخارین که از تفتیش های بیجا و هولناک و رویارویی با شاهدان قلبی به جان آمده و در اثر اعتصاب غذا در اعتراض به اتهامات بی معنی ضعیف شده بود، در برابر من زانو زد و با چشمانی پر اشک اعتراض کرد که نامه ای را که نوشته بود و عنوان آن «خطاب به نسل آینده رهبری حزب» بود، از بر کنم و حتی یک کلمه از آن را فراموش نکنم. او به من اطمینان می داد که عاقبت روزی حق و حقیقت به پیروزی خواهد رسید و من چون جوان هستم، آن روز را خواهم دید. خواهش می کرد که من برای اعاده حیثیت او مبارزه کنم و من سوگند خوردم که این کار را بکنم. او نامه اش را بارها برای من خواند و من آن را حفظ کردم.»

بلافاصله پس از این گفتگو بوخارین به اجلاس کمیته مرکزی رفت. در آنجا بازداشت و ناپدید شد. در ماه مارس نمایش بعدی با شرکت او در دادگاه به صحنه آمد و سال بعد او را به جرم ناکرده جاسوسی و خیانت اعدام کردند.

اما آنا لارینا نیز که پس از او دستگیر شد و در آن هنگام ۲۳ سال داشت، ده ها سال در زندان ها، اردوگاه ها و تبعیدگاه های مرگیار و طاقت فرسا زنده ماند تا امروز پیام شوهرش را به «نسل آینده رهبری حزب» برساند و آن را برای گارباچف فرستاد.

همانقدر که توصیف رنج و حرمان انسان ها در اردوگاه های آلمان نازی از قبیل آشویتس و بوختلود نشوار است، توصیف دقیق و مستند زندان ها و اردوگاه های جهنمی استالین نیز نشوار است. هرقدر هم که انسان با خواندن خاطرات سراسر حاکی از تحقیر انسان ها و انسانیت، رنج های جسمی و روحی، چاله های پر آب کف سلول ها، جست و خیز موش ها روی تشک ها و غیره، به این صحنه ها عادت می کند، اما سرگذشت کودکان زندانیان استالین همواره دردناک و تکان دهنده است و هرگز نمی توان به آن عادت کرد.

آنا لارینا و بوخارین پسر کوچکی به نام یوری داشتند که به هنگام دستگیری پدر یک ساله بود. وقتی که خود آنا را نیز دستگیر کردند، واضح است که بچه را از او گرفتند. یوری سال ها در پرورشگاه ویژه «فرزندان خائنان به وطن» به سر برد. اما درباره وضع کودکان در این «پرورشگاه» ها، یکی از زنان هم زنجیر آنا تنها کسی بود که اجازه یافته بود تا از نوه خود که او نیز ساکن «پرورشگاه ویژه» بود نامه دریافت کند. این زن نامه های نوه اش را برای آنا و سایر زنان زندانی که تقریباً همه کودکانی در این قبیل پرورشگاه ها داشتند می خواند: «مادربزرگ

درسال گذشته، پیش از آنکه میخائیل گارباچف در سخنرانی خود به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر از اعاده حیثیت نیکلای بوخارین سخن بگوید، مجله «زنمایا» در شماره اکتبر خود بخش هایی از خاطرات آنا لارینا بیوه بوخارین را منتشر ساخت.

بوخارین شخصی بود که نئین در یکی از آخرین نوشته های خود درباره او اظهار داشته بود: «بوخارین نه تنها تئوریسین پرارج و برجسته حزب است، بلکه به حق چهره محبوب همه حزب به شمار می رود». او خیلی زود به بلشویک ها پیوست و در سال ۱۹۱۱ توسط پلیس تزاری دستگیر شد، اما توانست بگریزد و تا زمان انقلاب اکتبر در مخفیگاههای گوناگون به سر برد. بوخارین هم یکی از برجسته ترین اقتصاد دانان بلشویک ها بود (دارای اکثرای اقتصاد ملی از دانشگاه وین در سال ۱۹۱۲) و هم روحیه ای شاد و بذله گو داشت که همه آن را می پسندیدند. او به تناوب سردبیر «پراودا» و «ایزوستیا»، سخنگوی کمینترن، عضو هیأت سیاسی و نویسنده «الفبای کمونیسم» بود که تا سال ۱۹۲۹ در ستامه اساسی و پی چون و چرای ایدئولوژی حزب به شمار می رفت.

خطی که بوخارین از آن جانبداری می کرد، عبارت بود از دادن برخی آزادی ها به بخش خصوصی در اقتصاد و برقراری آزادی بیشتر در زندگی فرهنگی جامعه. این همان چیزی بود که در دوران «نپ» اجرا می شد. اما استالین سیاست دیگری، سیاست دیکتاتوری آهنین را در پیش گرفت که محتوای آن اشتراکی کردن اجباری کشاورزی و صنعتی کردن به هر قیمتی بود. و هنگامی که او توانست با اطمینان کامل بر اریکه قدرت تکیه زند، در سال های ۲۸-۱۹۲۶ دانشگاه های بزرگ نمایشی را برپا کرد که در آنها به انقلابیون امیل و کینه بلشویک ها تهمت های هولناکی از قبیل جاسوسی، توطئه چینی برای براندازی دولت کمونیستی، اقدام به قتل و بسیاری چیزهای دیگر زده شد. بسیاری از این انقلابیون پس از تحمل شکنجه های غیرانسانی در برپاشی دادگاههای نمایشی همکاری کردند، به این امید که بعضی از اعضاء خانواده خود را که بازداشت شده بودند نجات دهند. بسیاری از آنها تصور می کردند که بهتر است هرچه را به گردنشان می گذارند، بپذیرند و اینها آنقدر پوچ و مسخره است که همه خواهند فهمید و جریان دادگاهها به ضد خود بدل خواهد شد. برخی نیز با صداقت کامل رهنمود حزب را اجراء می کردند: به آنها گفته می شد صلاح حزب و کشور ایجاب می کند که آنها به خیانت و جاسوسی اعتراف کنند و این به تحکیم پایه های حکومت کمک خواهد کرد و البته آنها بعداً آزاد خواهند شد (که نشدند).

در فوریه ۱۹۲۷ نوبت دستگیری بوخارین فرارسید. تا پیش از آن او را از همه مقام هایی که داشت خلع کرده بودند. بارها مورد بازجویی و اهانته قرار گرفته بود، در ارتباط با پرونده های

خشونت: راه حل رژیم برای مشکلات اجتماعی

• یزدی در نماز جمعه: اکنون برخی از پرونده ها در کمتر از ۲۴ ساعت مورد رسیدگی قرار می گیرد. (کیهان ۲۲ مهر)

• افراد شرور و مزاحم غرب تهران در شهر گردانده شدند. (کیهان ۲۳ مهر)

• احکام اعدام ۵ نفر در رشت در ملا عام به اجرا درآمد. (کیهان ۲۲ آبان)

• رباینده و قاتل دختر ده ساله در ملا عام اعدام شد. (کیهان ۱۵ آبان)

• دو کیف ربا در سطح شهر گردانده شدند. (کیهان ۲۶ آبان)

• سه شرور و عربده کش در جنوب تهران گردانده شدند. (کیهان ۸ آبان)

افزایش تولید نفت اوپک

کنفرانس عادی اوپک که در اواخر ماه نوامبر در وین تشکیل شده بود با امضای موافقتنامه ای به کار خود پایان داد. براساس این موافقتنامه، سقف تولید نفت خام کشورهای عضو طی نیمه اول سال ۱۹۹۰ از ۲۰/۵ میلیون بشکه در روز به ۲۲ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت. نکته ای که توجه ناظران را جلب کرده این است که برای نخستین بار سهمیه کشورهای براساس ذخائر و ظرفیت استخراجشان تعیین شده و ملاحظات سیاسی در آن دخالت نداشته است. جدول زیر سهمیه های قبلی و جدید کشورهای عضو را نشان می دهد.

کشور	سهمیه قبلی	سهمیه جدید
ونزوئلا	۱/۸۱	۱/۹۵
الجزایر	۰/۷۷	۰/۸۲
امارات متحده	۱/۰۹	۱/۱۰
اندونزی	۱/۳۸	۱/۳۸
ایران	۲/۸۲	۲/۱۴
عراق	۱/۸۲	۲/۱۴
عربستان	۵/۰۱	۵/۳۸
کویت	۱/۱۵	۱/۵۰
نیجریه	۱/۵۰	۱/۶۱
بقیه کشورها	۱/۸۲	۲۰/۷۰
جمع	۲۰/۵۰	۲۲/۰۰

سهمیه تولید نفت خام کشورهای اوپک (میلیون بشکه در روز)

نکته دیگری که در این موافقتنامه تازگی دارد این است که به پیشنهاد ایران، الجزایر و لیبی، «قیمت پایه فرانس» از این پس «حداقل قیمت پایه» نامیده خواهد شد. به گفته وزیر نفت کویت، در «سال های آینده و حداکثر تا سال ۱۹۹۲، سهمیه بندی تولید خاتمه خواهد یافت» و بدین ترتیب کشورهای تولیدکننده با حداکثر ظرفیت خود تولید خواهند کرد و مسأله قیمت دوباره مطرح خواهد شد. انتخاب لفظ «حداقل قیمت پایه» در واقع در چارچوب استراتژی درازمدت اوپک مفهوم پیدا می کند.

کمک های مالی رسیده

ر. روزگار ۵. مارک آلمان غربی

به مسائل بسیار عادی انسانی مانند رابطه جنسی میان مرد و زن یا رابطه دو مرد و دو زن با یکدیگر می باشد که مجازات های سنگینی تا حد اعدام به آنها تعلق می گیرد.

به نظر ما اعدام و خشونت ضدانسانی و به ویژه بردن آن در میان مردم به عنوان تنها راه حل و نگاه پرپا کردن سحنه های تکان دهنده اعدام در ملا عام راه حل های عقب مانده، ضدانسانی و بی نتیجه ای هستند. احتکار و گرانی راه حل اقتصادی دارند. همانگونه که برای مبارزه با ناهنجاری های اجتماعی، باید پیش از همه به فکر از بین بردن زمینه های عینی بروز این ناهنجاری ها برآمد. با مجرمین امروز به یقین باید برخورد قضائی کرد. برخورد جامعه به مجرمین، بخشی از برخورد او یا مجموعه مسائل اجتماعی است. جامعه که در آن برخورد سازنده، تحمل و عدم انتقامجویی ارزش های حاکم را تشکیل می دهند، هرگز راه حل هائی مانند اعدام و آتیم به این شکل وحشیانه و ضدانسانی را نمی پذیرد.

رژیم جمهوری اسلامی طرفدار سیاست خشونت است و حیات خود را مدیون این سیاست های ضدانسانی است. اگر دستگاه قضائی جمهوری اسلامی طی عملیات ۴۸ ساعته «موفق» به دستگیری، تحقیق، محاکمه و اعدام مجرمین می شود، نشانگر آن است که در این نظام هدف نه اصلاح، برخورد سازنده و حتی یافتن حقیقت، بلکه اعدام کردن به قصد ترساندن دیگران است. حال اگر مجرم بیگناهی هم در این عملیات «ضربتی» سرش بالای دار رود، برای دستگاه قضائی قدیمی که از اولین روز حاکمیت خود به خونریزی مشغول است، مسأله ای به وجود نمی آورد.

گذری در روزنامه ها

• دو کیف قاپ که لحظاتی بعد از سرقت دستگیر شده بودند، دیروز در خیابان های امیرکبیر، ملت، فردوسی و استانبول گردانده شدند. (اطلاعات ۱ آبان ۸۶)

• یک تبعه غیرایرانی به جرم دو فقره قتل محکوم به اعدام شد و حکم صادره نیز طی مراسمی با حضور اولیای دم در ملا عام به اجرا درآمد. (اطلاعات ۱ آبان)

• احکام اعدام سه تن از قاتلان رانندگان تریلر صبح امروز با حضور مقامات قضائی، خانواده های اولیای دم و ائمه مختلف مردم در سه راه آزادی به مرحله اجرا درآمد. (اطلاعات ۹ آبان ۸۶)

• ۲ تن از محکومین در میدان های منیریه و مولوی تهران اعدام شدند. (همان منبع)

• یک قاتل فردا در ملا عام واقع در میدان وثوق اعدام خواهد شد. (اطلاعات ۱۹ مهر)

• سه تن از اوپاش منطقه گمرک، با سر تراشیده و دستیاب به دست در طول چند خیابان گردانده شدند. (اطلاعات ۲۴ مهر)

• رباینده و قاتل پسرپنجه پنج ساله در ملا عام اعدام شد. (کیهان ۲۹ مهر)

• دو عامل کشتار خانواده ۹ نفری ۲۴ ساعت پس از جنایت اعدام شدند. (کیهان ۲۲ مهر)

خشونت تنها راه حلی است که مسئولین قضائی و انتظامی جمهوری اسلامی در برخورد با مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی می شناسند. از پائیز سال گذشته به اینسو حدود ۱۴۰۰ نفر به جرم حمل و قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند. (شواهد متعددی دال بر اعدام تعدادی از زندانیان سیاسی در میان این عده نیز در دست است). دستگاههای جدید قضائی به محض استقرار از تابستان امسال سیاست «شدت عمل» در برابر مجرمین را در پیش گرفته است. جلوه های این سیاست عبارتند از محاکمه و مجازات سریع مجرمین، تشدید مجازات مرگ در عرصه های گوناگون، اعدام های در ملا عام، دستگیری معتادین و فرستادن آنها به اردوگاههای دورافتاده کار، گرداندن مجرمین دستگیرشده در سطح شهرها و طبق روال گذشته انگشت زدن، سنگسار و شلاق زدن در حضور مردم. رژیم تصور می کند که با خشونت و ایجاد جو رعب و ترس در میان خاطیان از یکسو و با نمایش دادن این عملیات ضدانسانی از سوی دیگر می تواند از انبوه مشکلات و مسائل اجتماعی که در سالهای اخیر به دلیل بی کفایتی های خود آن افزایش چشمگیری یافته است، بکاهد.

سیاست رژیم در این عرصه و تلقی و درک او از برخورد و حل مسائل اجتماعی دقیقاً ادامه همان چیزی است که در زمینه سیاسی پیش رفته است. یعنی به کار گرفتن خشونت، خونریزی و ایجاد ترس و وحشت. درحالیکه همه این مشکلات ریشه در مسائل اجتماعی و اقتصادی معین دارند و تجربه در همه جای جهان و از جمله در ایران نشان داده است که با خشونت و اعدام و شلاق، گره ای از این مشکل نمی توان گشود. درک رژیم از حل مسائل اجتماعی همان درک قرون وسطائی و توضیح المسائل های قرن ها پیش است.

اعمال این سیاست ها نه تنها به حل مسأله کمکی نمی رساند، بلکه حتی مشکل اجرای آن و «ارزش گذاری» رژیم پیرامون اینگونه اقدامات ضدانسانی در میان مردم، در فرهنگ عادی جامعه و به ویژه نسل جوان، اثرات وخیمی برجا خواهد گذارد. نوجوان ۷ساله ای که در سه راه آذری یا میدان وثوق یا فلان شهر، شاهد اعدام، قطع دست، ویا سنگسار است، چه تصویری از جامعه و مسائل و روابط آن در ذهن خود منعکس می کند؟ آیا کشتن، خونریزی و خشونت در رفتار افراد جامعه به صورت امری عادی و پیش پا افتاده درنخواهد آمد؟

رژیم، در تبلیغات و در عرصه های مختلف، برای نشان دادن اینکه فقط زور چاره ساز مشکلات است، تلاش می ورزد که «خشونت» و «خونریزی» به قصد «اصلاح» را در میان مردم به «ارزش» و امر «مثبت» بدل گردد. روزنامه های رژیم در هفته های اخیر پراست از گزارش های مربوط به احتکار، گرانفروشی و قاچاق مواد مخدر و... و همزمان، همراه با یک پیشنهاد همیشگی: اعدام!

همه اینها سوای موارد پیشماری از بی عدالتی ها و برخوردهای ضدانسانی دستگاه قضائی ایران

نقش روحانیت در برآمد انقلاب مشروطه (قسمت آخر)

معامله با دربار

از آن سو، عین الدوله، از شاه فرمان تصدی مسجد خازن الملك و مدرسه خان مروی را (که به حاج شیخ رضا آشتیانی تعلق داشت) برای امام جمعه پاداش گرفت. و نیز همسر موقرالسلطنه را که به زور از شوهر مطلقه شده بود، به عقد امام جمعه درآوردند. او داماد شاه شد. بین امام جمعه و شیخ فضل الله نیز عهد اتحادی بسته شد.

عین الدوله ابتدا کوشید با قدرت، مهاجرت را بشکند، و مهاجران را جدا جدا تبعید کند ولی اعتراض مردم شهر ری و تعطیل بازار و اجتماع زن و مرد در صحن عبدالعظیم نقشه او را به هم زد. ناگزیر از راه خریدن آنها، و ابراز ملایمت

داخل شد و به آسانی کار خودش را در بدنه همراهان طباطبائی پیش برد. و حجة الاسلام احمدطباطبائی را، به اتفاق پسرانش، رویه با هفت هزار تومان نقد و با تعیین مقرری جمعا دویست

و پنجاه تومان، خرید. معلوم نیست به خود آقایان و هیات چهار نفری نمایندگان آنها- چه پولی تعلق گرفته است، اما این روشن است که ناگهان

شرط اصلی و اولیه مهاجرت، که عزل عین الدوله بود از جانب آقایان فراموش شد و ترتیبی پیش آمد که در عمل، عین الدوله به عنوان میانجی

میان آنها و شاه قرار گرفت. و از شاه در برآوردن باقی تقاضاهای آنها مأموریت پیدا کرد.

تغییر وضعی به این اهمیت، یک جریان طبیعی به حساب نمی آمد -چنانکه کسروی نیز به آن

خرده می گیرد- به خصوص هنگامی که پای رسالت سفیر خارجی بین آنها و شاه در میان

است. و «آقایان» از دشمن خود، در شرایط بسیار بهتری قراردارند. صاحب تاریخ بیداری در شرح

این مهاجرت گزارش مفصلی دارد که شواهد ما نیز از میان آن گزارش انتخاب شده است. از جمله

به نقل از سید طباطبائی می نویسد: «عین الدوله برای جدا شدن من از آقا سید عبدالله بیست هزار

تومان پول داد و من قبول نکردم. و این نشان وجود ارتباط های مستقیم و محرمانه بین عین الدوله و

آقایان است که می تواند گمان معامله او را با آنها روی شرط اصلی که عزل خودش بود - چندین

هم از واقعیت دور نمی نماید- آشکار کند.

در مدت یک ماهی که آقایان «مجاور زاویه عبدالعظیم» بودند، گذشته از لغت و لیس نزدیکان آنها از

ستگاه عین الدوله به عنوان جاسوس و خیرچین، رفتار خود آنها نیز با حکومت، نمایش کاملی از

ضعف و عجز هر دو سر بود و از هر جهت برای کاوشگران در خور مطالعه است. اما شرطهای که آقایان

برای پایان دادن به مهاجرت اعلام کردند نیز به اندازه کافی دید و درک اجتماعی آنها را نشان می دهد:

اول- نبودن عسکرگاریچی، در راه قم...

دوم- مراجعت و معاودت دادن حاج میرزا محمدرضای کرمانی از رفسنجان به کرمان...

سوم- برگرداندن مدرسه خان مروی را به جناب حاج شیخ مرتضی...

ششم- عزل مسیونوز از ریاست گمرک و مالیه...

هفتم- عزل علاء الدوله از حکومت تهران...

هشتم- موقوف نمودن تومانی دهشاهی کسروی مواجب و مستعمریات مردم را (که اوایل آقایان

عازم بودند این حذف را فقط مخصوص به طبقة علما و طلاب و سادات قراردهند، ولی میرزا

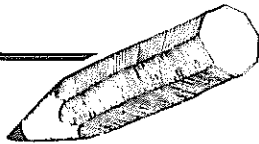
انقلاب خونین مردم رومانی

هزاران کشته برای يك هفته انقلاب خونین! فقط يك رژیم فاشیستی می توانست پیش از مرگ محتوم خود اینهمه انسان های بیگناه را نابود سازد. گورهای نست جمعی، کودکان، زنان و مردان، پیرو جوان، شکنجه شده با پاهای بسته، شکم های دریده و... چه کسی باور می کرد پس از نازی ها، يك رژیم در اروپا بتواند با این درجه از سبوحیت و خشونت ضد انسانی به جان مردم خود بیفتد؟ مردم سراسر جهان در اولین روز سقوط دیکتاتوری رومانی شاهد صحنه های تکان-دهنده ای بودند که فقط خاطره اردوهای نازی را در خاطره ها زنده می ساخت.

اینها فقط نرک کوه یخی است که مردم جهان می توانستند طی يك هفته انقلاب خونین رومانی نظاره گر آن باشند. ۲۲ میلیون نفر شهروند رومانی طی ربع قرن گروگان های چائوشسکو و همدستانش برای ساختمان جامعه ای بودند که عنوان سوسیالیستی را هم يدک می کشید. تحمیل سیستم يك حزبی، سرکوب مرتب نیروهای مخالف حتی درسطح حزب و سربه نیست کردن مخالفان، سانسور و اختناق، کنترل دائمی زندگی مردم توسط يك شبکه پلیسی و اطلاعاتی مخوف، تحمیل برنامه های اجتماعی-اقتصادی به مردم، مانند مجبور کردن زنان به داشتن چندین بچه، جداکردن بچه ها از خانواده جهت تربیت جمعی آنها درراستای اهداف و برنامه های رژیم، نابودی ۷هزار روستا و اسکان اجباری اهالی آنها در مجتمع های بزرگ و... گوشه هایی از جنایات باورنکردنی هستند که دیکتاتور رومانی طی دو دهه مرتکب شده است.

کشورهای سوسیالیستی، به جز احزاب انگشت شمار در تمام این سال ها گاه تا همین روزهای آخر، بخش بزرگی از احزاب کارگری و کمونیستی دربرابر همه این وقایع تکان دهنده و نقض مکرر حقوق بشر لب از لب باز نکرده اند. اینجاست که باید به فکر فرو رفت که در درک سنتی ما چه عناصری وجود دارند که چائوشسکوها می توانند اعمال زشت و جنایتکارانه خود را با استناد به آن توجیه کنند و سایرین هم همه این اعمال را طبیعی قلمداد کنند.

پس از يك هفته از استقرار حکومت جدید، علیرغم وعده های امیدوارکننده هنوز دورنمای روشنی برای آینده رومانی وجود ندارد. انقلاب خونین مردم پیروز شده است، اما این نیمه راه است. نیمه شوارتر راه پس ریزی يك جامعه دمکراتیک است. ترکیب کابینه جدید که بیشتر عناصر آن را عناصر رژیم پیشین و فعالین حزب تشکیل می دهند، بر ابهام این روند می افزاید. محاکمه ای که برای چائوشسکو و همسرش ترتیب داده شد، يك نمونه از اقدامات انتقاد برانگیز است. درحالیکه می شد محاکمه عوامل رژیم را به دادگاه بزرگ تاریخی برای افشای تفکر و شیوه کار و عملکرد هولناک چائوشسکو و یارانش تبدیل کرد، در کمال حیرت، در يك دادگاه سرهم بندی شده مخفی و به شیوه اوایل انقلاب ایران به طور سریع قضیه را فیصله دادند.



گردهمایی اقتصاددانان شوروی

یادی از پرشت

پروتولت پرشت تحت تأثیر رویدادهای خونین ژوئن ۱۹۰۲ که از سوی ارگان های رسمی دولت آلمان دمکراتیک «تولت هدا انقلابی» خوانده شد، شعر کوتاهی سرود که پس از مرگ او (دراوت ۱۹۰۶) منتشر شد.

راه حل

بعد از قیام ۱۷ ژوئن به دستور دبیر اتحادیه نویسندگان در «کوچه استالین» اعلامیه ای پخش کردند مبنی بر آنکه خلق اعتماد دولت را از دست داده است و تنها با تلاشی دوچندان باز آن را کسب خواهد کرد آیا بهتر نبود که دولت خلق را منحل می کرد و برای خود خلق دیگری برمی گزید؟

گذاری که تا سال ۲۰۰۰ ادامه خواهد یافت، باید برای اصلاحاتی که حول محورهای زیر می گردند تقدم قائل شد:

- * تعدد اشکال مالکیت به این مفهوم که در بنگاههای صنعتی زیان ده تا ابتدای سال ۱۹۹۱ و بنگاههای کشاورزی زیان ده تا ابتدای سال ۱۹۹۲ باید از بخش دولتی به بخشهای دیگر واگذار شوند.
- * تثبیت گردش پول از طریق ایجاد یک واحد پول موازی با روبل، وضع یک مالیات موقت بر سرمایه گذاری ها، فروش گسترده سهام بنگاههایی که از مالکیت دولتی خارج می شوند.
- گذار تدریجی و قابل تبدیل شدن روبل از طریق آزاد کردن واردات، فروش ارز از طریق مزایده و ایجاد بازار ارز که در آن نه تنها ارز تحصیلی توسط بنگاههای اقتصادی بلکه بخشی از نخبیر ارزی دولتی نیز معامله شود.
- * آزاد شدن ۹۰ درصد مبادله و قیمت کالاهای تولیدی سرمایه ای تا سال ۱۹۹۰. قیمت های خورده فروشی به تدریج آزاد خواهد شد و با کالاهای لوکس و وارداتی آغاز می شود.
- کمبودهای اساسی در بازار شوروی یکی از ریشه های اصلی ناراضیاتی مردم را تشکیل می دهد و سیاست های پروسترویکا را تهدید می کند.

بحران اقتصادی دامنه داری که اینک جامعه شوروی رافرا گرفته اقتصاددانان کشور را بر سر چگونگی برون رفت از بحران دچار اختلاف نظر جدی کرده است. این اختلاف از جمله در جریان نشست که از ۱۲ نوامبر به مدت ۲ روز با شرکت اقتصاددانان برجسته این کشور در مسکو برگزار شد خود را نشان داد. در متنی که توسط کمیته برگزاری سمینار منتشر شده، ضمن اشاره به نگرانی روزافزون مردم شوروی از وخیم شدن اوضاع اقتصادی، ادامه پرسترویکا در زمینه اقتصادی از سه زاویه متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است:

- ۱- برخورد محافظه کارانه (تثبیت امرانه قیمتها، تجدید فعالیت تعاونی های نوین، حمایت مصنوعی از مؤسسات زیان ده و غیره) که ضمن تضمین صلح اجتماعی، سکون را به همراه دارد.
- ۲- برخورد رادیکال (به مفهوم برقراری فوری تمامی مکانیسم های بازار) که به تورم چهارنعل و فرو ریختن تولید منتهی می شود.
- ۳- برخورد مبتنی بر اصلاحات اقتصادی تدریجی. البتکین نایب رئیس شورای وزیران برخورد سوم را برمی گزیند. به نظر وی طی دوران

تجاوز آمریکا به پاناما

پاناما پیش از آنکه به طور واقعی هدف دستگیری نوریگا را دنبال کند سلطه جویی آمریکا را در نظر دارد تا در سال ۱۹۹۹ آمریکا با مشکل جدیدی مواجه نشود. پیش از این نیز دولت توریکوس رهبر پاناما در جریان یک حادثه مشکوک جان خود را از دست داده بود. تجاوز نظامی آمریکا به جز در انگلیس در سراسر جهان واکنش منفی در پی آورد. شوروی آمریکا را به خاطر تجاوز به یک کشور مستقل و نقض منشور ملل متحد مورد حمله قرار داد. تجاوز نظامی آمریکا به کشور کوچک نومیلیونی پاناما که کمتر از یک صدم آمریکا وسعت دارد نشان می دهد که آمریکا خوی تجاوزکارانه خود را حفظ کرده است و حتی تغییر فضای جهانی نیز در این رفتار تغییری نداده است. تجاوز آمریکا، صرفنظر از ماهیت دولت پاناما، نقض آشکار حقوق بین المللی و مردم پاناما است.

نیروهای ارتش آمریکا روز ۲۰ دسامبر به بیانه دستگیری نوریگا رهبر نظامی پاناما که از نظر آمریکا در قاچاق مواد مخدر دست دارد، به این کشور هجوم بردند. علیرغم تلاش نظامی آمریکا، نوریگا توانست به سفارت واتیکان در پاناما پناهنده شود. نیروهای آمریکایی در پایتخت پاناما با مقاومت ارتش این کشور مواجه شدند و در حدود دویست نفر در درگیری های دوطرف جان خود را از دست دادند. پاناما کشوری در آمریکای مرکزی است که به خاطر عبور کانال مهم پاناما که اقیانوس آرام را به دریای کارائیب متصل می کند، دارای اهمیت استراتژیک فراوان برای آمریکا است. کانال پاناما که در سال ۱۹۱۰ شروع به کار کرد، همواره موضوع بحالت آمریکا در پاناما بوده است. این کانال که تحت نظارت آمریکا اداره می شود قرار است تا سال ۱۹۹۹ به خود پاناما واگذار شود. به نظر می رسد تجاوز نظامی آمریکا به

تصحیح و پوشش

* در مطلبی که در شماره گذشته (هیجدهم) تحت عنوان «از مابهران چه آش تازه ای می پزند؟» آمده، لغزشی صورت گرفته که نیازمند توضیح است. در کمیته ای که از سوی «بخش روابط بین المللی» تشکیل شده، از جمله: شمس الدین بدیع، اصیلان دانشیان و حبیب الله فروغیان عضویت دارند. در همین رابطه از آقای شمس نادری - که نام وی به نادرستی به میان آمده است- پوشش می خواهیم.

* در شماره ۱۸ راه ارانی نامه دوخواننده در صفحه «خوانندگان» یکجا به صورت یک نامه و با امضای م. روشنگر درج شده است. در حالیکه نامه م. روشنگر فقط همان پاراگراف اول مطلب را دربر می گیرد و از پاراگراف دوم تا آخر، مربوط به یکی دیگر از خوانندگان راه ارانی است، ما ضمن تصحیح این مطلب از هردو خواننده عزیز پوشش می طلبیم.

حق اشتراك برای يك سال در خارج از کشور:

برای کشورهای اروپایی: معادل ۴۰ مارک آلمان غربی
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:

BAHE ERANI
AACHENER BANK EG
(BLZ 39060180)
KONTO NR.: 90985
AACHEN - WEST GERMANY

RAHE ERANI

Nr.: 19, Januar 1990

بهاء معادل ۱۰۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD
B. P. 23
F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:
RIVERO, B. P. 47
F-92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE

راه ارانی فرارسیدن سال نو میلادی را به هموطنان مسیحی تبریک می گوید!